

آشفته‌گی در درون حکومت گسترش می‌یابد

رفسنجانی: اگر روحانیت حساب خود را از نظام جدا کند در هر مسجد و حوزه یک حزب مقابل نظام شکل می‌گیرد.

میردامادی: پشت‌پرده مذاکره با آمریکا انجام گرفت

ظاهرا تهدید خاتمی به کناره‌گیری از مقام ریاست جمهوری با تعطیلی روزنامه نیسان، محکومیت محسن میردامادی مدیر مسئول روزنامه نوروز و رئیس کمیسیون امنیت ملی به ۶ ماه زندان، مذاکرات پشت پرده محافظه‌کاران با آمریکا، اختلافات درونی جبهه دوم خرداد و قوت گرفتن احتمال جدایی کارگزاران از جبهه دوم خرداد ارتباط چندانی با هم ندارند اما با کنار زدن پوسته بیرونی آن خبرها و اندکی تأمل بر پیوستگی درونی آنچه در دو هفته گذشته رخ داده و بخش‌هایی

استعفا سخن می‌گوید. چرا رئیس جمهور تهدید به استعفا می‌کند؟ خاتمی و آنان که در هرم قدرت طرف خطاب وی هستند می‌دانند که استعفا خاتمی از ریاست جمهوری تنها رفتن یک رئیس‌جمهور و بازگردن راه برای جانشین مطلوب نیست، بلکه شکست اندیشه «مردم سالاری دینی» و «مدینه‌النبی» هم می‌باشد. آن هم توسط چهره‌ای که هنوز تلاش می‌کند «مردم سالاری دینی» یعنی درآمیزی دین و دولت و سازگاری حکومت دینی با دموکراسی را عملی سازد. با عملی شدن استعفا خاتمی بخشی از روحانیت سیاسی صحنه قدرت را ترک می‌کند و این چنین وضعی را نه خامنه‌ای

استعفا سخن می‌گوید. چرا رئیس جمهور تهدید به استعفا می‌کند؟ خاتمی و آنان که در هرم قدرت طرف خطاب وی هستند می‌دانند که استعفا خاتمی از ریاست جمهوری تنها رفتن یک رئیس‌جمهور و بازگردن راه برای جانشین مطلوب نیست، بلکه شکست اندیشه «مردم سالاری دینی» و «مدینه‌النبی» هم می‌باشد. آن هم توسط چهره‌ای که هنوز تلاش می‌کند «مردم سالاری دینی» یعنی درآمیزی دین و دولت و سازگاری حکومت دینی با دموکراسی را عملی سازد. با عملی شدن استعفا خاتمی بخشی از روحانیت سیاسی صحنه قدرت را ترک می‌کند و این چنین وضعی را نه خامنه‌ای

می‌افزاید: «اگر کشوری که می‌خواهد آزاد باشد روحانیت حساب خود را از نظام جدا کند در هر مسجد و حوزه علمیه یک حزب منتقد در مقابل نظام شکل می‌گیرد».

مسی خواهد و نه خاتمی. و رفسنجانی در همین ارتباط در جمع روحانیون نیشابور تأکید کرد که حاضر است زخم زبان بشنود اما شاهد جدایی روحانیت از حکومت نباشد. رفسنجانی می‌گوید: «روحانیت قطعاً نقش اساسی در آینده خواهد داشت چه همانند مقطع کنونی سیاست در دست او باشد و چه در موضع انتقاد قرار گیرد. اگر بخواهیم وحدت را در کشور حفظ کنیم روحانیت نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد و محکوم هستیم برای حفظ انقلاب و جلوگیری از بوجود آمدن دیکتاتوری این‌قدر قشر را در صحنه نگهداریم حتی اگر زخم زبان بشنویم». رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت



گزارش ایسنا از همایش «اصلاحات، فرصت‌های از دست رفته، چشم‌انداز آینده»

دکتر ناصر زرافشان: اصلاحات چندین خاکریز عقب‌تر نشسته است
لقمانیان: جامعه ما هیچگاه به عقب باز نمی‌گردد و عصر حکومت‌های بسته در آن به پایان رسیده است
عباس عبدی: مشکل ما کوتاه آمدن بر سر حاکمیت قانون است
سازگارا: وقتی به سراغ توسعه سیاسی می‌رویم، باید توجه داشته باشیم که در ستون فقرات آن، آزادی و دموکراسی قرار می‌گیرد
علی مزروعی: مشکل اصلی ما استبداد و ریشه‌های تاریخی آن است

علیرضا علوی تبار:

تنها راه جامعه ما رفاندوم با هدف یکپارچه کردن حکومت است

کیانوش راد:

طرح نحوه اعمال وظایف رهبری در صورت لزوم تقدیم مجلس می‌شود

هاشم آغاچری:

ما به این نتیجه رسیدیم که قانون اساسی نیازمند اصلاح است

بیانیه پایانی نشست مجمع نمایندگان ادوار مجلس شورا

رفع حصر آیت‌الله منتظری، حذف نظارت استصوابی، انحلال نهادهای غیرقانونی

اطلاعاتی و امنیتی، حذف نهادهای موازی قضائی و قانون‌گذاری، پایان دادن به روند

توصیف مطبوعات و برگزاری رفاندوم

در صفحات داخلی

مصاحبه با رفیق علی پور نقوی

مسئول هیئت سیاسی - اجرایی شورای مرکزی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

کنگره هفتم: علیه ولایت فقیه

و برای اصلاحات رادیکال

در صفحه ۴

اعلامیه هیأت سیاسی - اجرایی سازمان

فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیرامون محکومیت سیامک پورزند

امروز، شنبه ۱۴ اردیبهشت، حکم دادگاه ویژه در مورد پرونده سیامک پورزند اعلام شد. مطابق این حکم سیامک پورزند به اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» به ۸ سال حبس محکوم شده است. سیامک پورزند چهار ماه پیش بازداشت شده بود. مقامات قضائی جمهوری اسلامی دستگیری او را تا مدت‌ها مسکوت گذاشتند و سرانجام در دادگاهی در بسته به داوری در مورد اتهامات او نشستند. مطابق گزارش کوتاهی که از دادگاه در بسته سیامک پورزند در برخی مطبوعات انتشار یافت، او لیست بلند اتهامات وارده از جمله «انستقال اخبار وقایع فرهنگی و سیاسی به خارج کشور، همکاری با ساواک، جاسوسی، ارتباط با عناصر ضد انقلاب و سلطنت طلب و...» را پذیرفته است.

«اعترافات» سیامک پورزند آشکار می‌کند که باز با نمونه‌ای از روش معمول دستگاه قضائی جمهوری اسلامی مواجهیم. روشی که بر اعمال فشارهای فوق‌الطاقة انسانی بر زندانی، قطع کامل ارتباطات دستگیرشدگان با دنیای خارج و وادار کردن متهمین به اعترافات ساخته و پرداخته این دستگاه استوار است. این روشی شناخته شده است و کسی «اعترافات» سیامک پورزند را به جد نمی‌گیرد. این اعترافات تنها کینه‌ورزی عمیق دستگاه قضائی جمهوری اسلامی را با دگراندیش و دگراندیشان، که سیامک پورزند از زمره آنان بود، آشکار می‌کند. هیأت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پرونده‌سازی، محاکمه و حکم صادره علیه سیامک پورزند را محکوم می‌کند، عموم آزادخواهان را به اعتراض به بیدادگاههای دستگاه قضائی جمهوری اسلامی برای آزادی سیامک پورزند و دیگر قربانیان این دستگاه بیداد فرا می‌خواند.

هیأت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۱ - ۴ مه ۲۰۰۲

آیا «انجمن صنفی» همان «سندیکا» است؟

حسین اکبری

در صفحه ۵

«بررسی مسائل و مشکلات زنان کارگر»

زنان کارگر از حقوق شهروندی برخوردار نیستند

در صفحه ۶

در این شماره

جنب همجون جنبشی انقلابی و فرهنگی

ایران پس از یازده سپتامبر

امیر ممینی

در صفحه ۸

برآمدی دیگر

دانش باقرپور

در صفحه ۸

چرا روزنامه «بنیان» توقیف شد؟

بهروز خلیق

در صفحه ۱۰

یادداشت

چرخه توقیف مطبوعات

حکم دادگاه نوروز بعد از توقیف روزنامه بنیان اعلام شد. مطابق این حکم نوروز، به شش ماه محرومیت انتشار و مدیر مسئول آن به ۶ ماه زندان، ۴ سال محرومیت مطبوعاتی و ۲۰۰ هزار تومان جریمه محکوم شد. قبل از آن نیز احمد زیدآبادی به ۲۳ ماه حبس و ۵ سال محرومیت از کار مطبوعاتی محروم گشته بود.

توقیف روزنامه‌ها صدور احکام سنگین برای روزنامه‌نگاران نشان داد که در هم‌چنان بر همان پاشنه می‌چرخد و تغییر رفتار محافظه‌کاران توهمی بیش نبوده است.

محافظه‌کاران با توقیف ده‌ها روزنامه و نشریه در طی دو سال می‌خواستند روزنامه‌ها و نشریات مستقل و منتقد را از صحنه سیاسی خارج سازند، ارتباط بین اصلاح‌طلبان و مردم را بگسلند، از تاثیرگذاری افکار عمومی بر رویدادهای سیاسی کشور بکاهند، خودسانسوری را بر روزنامه‌ها حاکم گردانند و روزنامه‌نگاران شجاع و خیره را از دور خارج ساخته و آن‌ها را خانه‌نشین کنند.

اقدامات آن‌ها موجب می‌شود که عده قابل توجهی از روزنامه‌نگاران برجسته کشور به گوشه زندان افتاد و از کار مطبوعاتی محروم شوند و یا این که در حاشیه قرار گرفته و از فعالیت مطبوعاتی دوری گزینند. تعداد انگشت‌شماری از روزنامه‌ها و نشریات دوم‌خرادی که دوباره راه افتادند، به جهت فشارهای سنگین نتوانستند جای خالی روزنامه‌های قبلی را پرکنند.

روزنامه بنیان که از چندماه پیش راه افتاد، که کوشید همکاری روزنامه نگاران برجسته را جلب و آن‌ها را دوباره به کار مطبوعاتی بکشد. عده‌ای از آن‌ها همکاری با روزنامه بنیان را پذیرفته و در انتشار این روزنامه سیم گشتند. انتشار مطالب این دسته از روزنامه‌نگاران بر تیراژ بنیان افزوده و اعتبار آن را بالا برد.

محافظه‌کاران که متوجه جایگاه روزنامه بنیان و فعال شدن روزنامه‌نگاران خیره شده بودند، بلافاصله دست به اقدام زدند. ابتدا حکم محکومیت احمد زیدآبادی را که مطالبی در مورد فلسطین نگاشته بود و با سیاست‌های دودمه جمهوری اسلامی قانونی توقیف نمودند. و به دنبال آن روزنامه نوروز را به مدت شش ماه توقیف و مدیر مسئول آن را از ۴ سال کار مطبوعاتی محروم کردند.

این بار گردانندگان جناح حاکم به توصیه سعیدامانی عمل نموده و علاوه بر توقیف روزنامه‌ها، روزنامه‌نگاران را نیز به محرومیت از کار مطبوعاتی محکوم کردند تا آن‌ها نتوانند در دیگر روزنامه‌ها و احتمالا در روزنامه‌های نوپیدا قلم بزنند.

جایگاه ویژه مطبوعات

مطبوعات و احزاب سیاسی در دوران معاصر در کشور ما در رکن اساسی در تحولات سیاسی و اجتماعی بودند. آن زمان که احزاب سیاسی به علت سرکوب قادر نشده‌اند که در صحنه سیاسی حضور به هم رسانند، مطبوعات به درجات مختلف تلاش کرده‌اند که جای خالی آن را پرکنند. لذا مطبوعات علاوه بر وظیفه اطلاع‌رسانی، کارکرد حزبی هم داشته است. این امر تنها به دهه اخیر برنمی‌گردد. بلکه از دوران مشروطیت نیز مطبوعات در دوره‌های مختلف چنین عملکردی داشته است. به همین خاطر مطبوعات در یک صد سال گذشته از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده، بالاترین رسالت را داشته و بیشترین خسارت را تحمل کرده‌است.

از دوم خرداد به این سو نیز مطبوعات به طور برجسته کارکرد حزبی پیدا کردند. با پدید آمدن جنبش اصلاحات، بلافاصله موج روزنامه‌ها و نشریات مدافع اصلاحات راه افتاد و روزنامه‌نگاران و فعالین سیاسی به مطبوعات می‌آوردند. روزنامه‌ها از دوم خرداد تا مقطع تعطیلی آن‌ها نقش برجسته‌ای در شکل‌دادن افکار عمومی، خستنی کردن توطئه‌ها و برنامه‌های محافظه‌کاران و در پیشبرد اصلاحات داشتند.

در طی پنج‌سال احزاب حکومتی نتوانستند جای مطبوعات را بگیرند. مطبوعات هنوز هم نقش ویژه‌ای در حیات سیاسی کشور ما دارند. به همین خاطر محافظه‌کاران با آگاهی بر این موضوع بیشترین فشار خود را روی مطبوعات و روزنامه‌نگاران متمرکز نموده‌اند. مطبوعات مستقل و منتقد زمینه‌ساز تحولات آرام، سالم‌آمیز و تدریجی در کشور هستند. محافظه‌کاران با تعطیلی مطبوعات راه‌های آرام و تدریجی تحولات اجتماعی را می‌دیدند و جامعه را به سوی انفجار اجتماعی و یا پاشیدگی سوق می‌دهند.

اصلاحات در بحران

ادامه از صفحه اول

قانونی و از طریق نهادهای غیرانتخابی یورش سنگینی را سازمان داد و به موفقیت‌های قابل توجهی دست یافت. محافظه‌کاران مطبوعات دوم‌خرادی را بستند، چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب را به زندان‌ها انداختند، جنبش دانشجویی را تحت فشار شدید گذاشتند و بدین وسیله ابتکار عمل را در صحنه سیاسی در دست گرفتند.

از سوی دیگر شورای نگهبان در مقابل معمولات مجلس شورا سد تراشید و نگذاشت مجلس شورا با مصوبات خود راه پیشروی اصلاحات را بگشاید. در مواردی هم که مجلس شورا به خاطر مانع‌تراشی شورای نگهبان مصوبات خود را به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارائه داد، رفسنجانی آن‌ها را به بایگانی سپرد. اصلاحات از انتخابات دوره ششم مجلس شورا به این سو به رکود گرانید و اصلاح‌طلبان حکومتی به علل مختلف از جمله عدم اتکا به پایه اجتماعی جنبش اصلاحات، ناتوانی و تزلزل و فقدان استراتژیک نتوانستند بر بحران در جنبش اصلاحات فائق آیند.

جنبش اصلاحات باوجود دستوردهای گرانبار آن به اهداف خود دست نیافت. بعد از گذشته پنج سال از رویداد دوم خرداد دور نمای جنبش اصلاحات روشن نیست و در هاله سنگینی از ابهام قرار دارد. فرصت‌های گرانبهرانی در طی این پنج سال از دست رفته است. با این وجود خواست قوی در متن جامعه برای اصلاحات بنیادین وجود دارد. نیروهای اجتماعی این جنبش هم‌چنان بر تحقق مطالبات خود پای می‌فشارند آنها خواهان طرد استبداد و ولایت فقیه و استقرار مردم‌سالاری در کشور ما هستند.

سرنوشت اصلاحات به درجاتی به گسترش برآمد مستقل جنبش‌های اجتماعی، سازمان‌یابی نیروهای آزادخواه و اصلاح‌طلب خارج از حکومت، تقویت قطب نیروهای رادیکال در جبهه اصلاحات، شکستن مرز «خودی»، «غیر خودی»، تدوین استراتژی اصلاحات و بسیج و سازماندهی نیروی پیشرو اصلاحات دارد.

فرست چندانی برای جنبش اصلاحات باقی نمانده است. اگر گشایش در روند اصلاحات وجود نیابد تحولات جهانی و منطقه‌ای و داخلی آلت‌رناتیوهای دیگری را شکل خواهد داد. آلت‌رناتیو‌هایی که ممکن است غیردمکراتیک و مغایر با خواست تاریخی مردم ما باشد.

آشفته‌گی در درون حکومت گسترش می‌یابد

ادامه از صفحه اول

تکرار می‌شود و باز... الان دیگر چیزی به پایان ریاست جمهوری ایشان باقی نمانده جناح راست هم این مساله را فهمیده و می‌داند که حداکثر واکنش آقای خاتمی این است که بیاید و مقداری عصبانی شود و گله و شکایتی و مقداری درد دل و باز چند ماهی دیگر... با این حساب تا پایان دوره ریاست جمهوری ایشان دو سه مرتبه دیگر می‌تواند از این شکوه‌ها و گلایه‌ها داشته باشد.

خاتمی اگر استعفا ندهد آیا در برابر محافظه‌کاران سکوت خواهد کرد. هنوز روشن نیست که رئیس‌جمهور از هفته آینده چه راه تازده‌ای را پیش خواهد گرفت که در نگاه محافظه‌کاران و مردم به سکوت و گلایه‌های تکراری تعبیر شود.

محکومیت میردامادی

محمود میردامادی مدیر مسئول روزنامه نوروز و رئیس کمیسیون سیاست خارجی و امنیت ملی مجلس به ۶ ماه زندان و ۴ ماه محرومیت از انتشار روزنامه به اتهام تبلیغ علیه نظام و ارکان تشکیل‌دهنده آن، توهین و اهانت به مسئولان رسمی کشور، انتشار شایعات و اکاذیب، تشویق ازادل و اوباش به آشوب و اخلال در نظم کشور آن هم سه روز بعد از سخنان خاتمی نشان می‌دهد که محافظه‌کاران تهدید وی را چندانی جدی نگرفته‌اند و با همان شتاب سنگر به سنگر در حال پیش‌روی هستند و برای

آنان چندان مهم نیست که میردامادی مذاکرات پشت پرده با آمریکا را فاش سازد و سخنگوی دولت بگوید: هر کس غیر از کانال وزارت پرسش می‌پاسخ می‌ماند که این ۵ درصد چگونه از نهادهای انتخابی سلب اختیار کرده‌اند و چه عامل و راهبرد سیاسی باعث شده صاحبان دست‌های پنهان با وجود این که در بدنه و هرم نظام در اقلیت هستند هر کاری بخواهند می‌توانند انجام دهند؟ آیا از این به بعد روش برخورد با این اقلیت تغییر خواهد کرد یا رئیس‌جمهور تهدید صرف را کافی می‌داند.

تجربه نشان داده است تهاجم محافظه‌کاران علیه جنبش مردم و اصلاح‌طلبانی که در دفاع از مطالبات شهروندان پی‌گیری نشان می‌دهند یا سخنرانی و تهدیدی که گلایه تعبیر شده است متوقف نمی‌شود، فقط با موضع‌گیری روشن، برخورد شفاف، نام‌بردن از چهره‌های پنهان و برداشتن گام‌های عملی می‌توان دشمنان آزادی را عقب نشانند و از آشفته‌گی کشور که پیامد نادیده‌گرفتن خواسته‌های مردم و حاکمیت استبداد است جلوگیری کرد. سکوت در برابر اعمال چهره‌های پشت پرده، تن‌دادن به آشفته‌گی و میدان‌دادن به چهره‌هایی است که یک سال پیش ساریوی مطلوب آنان برای خاتمی تبدیل شدن به ماندن و کناره‌گیری و یا رفتن به راه رفسنجانی بود

علیرضا علوی تبار:

تنها راه جامعه ما رفراندوم با

هدف یکپارچه کردن حکومت است

علیرضا علوی تبار نویسنده و روزنامه‌نگار در مصاحبه با خبرنگار ایسنا گفت: در ایران یک راز عمومی وجود دارد که تنها به دلایل قانونی و قضایی از تصریح آن خودداری می‌کنیم. در حقیقت هم می‌دانیم مسائل چیست اما از بیان آن خودداری می‌کنیم. بنابراین اگر من در صدد تکلیف رازها باشم باید نزد دوستم اکبر گنجی بروم. بحران‌های مشروعیت، مشارکت، کارائی و اعمال سلطه در صورت حاکم شدن جامعه را از ما فرومی‌یابد. عضو شورای سردبیری روزنامه توقیف‌شده بنیان با اشاره به این که در صورتی که مجلس دچار مشکل شود. خود قانون اساسی مجرای دیگری بنام همه‌پرسی یا رفراندوم را روشن نموده است، ابزار عقیده و مردم‌سالاری است و یا راه

کیانوش راد:

طرح نحوه اعمال و وظایف رهبری

در صورت لزوم تقدیم مجلس می‌شود

داشته باشد خلاف قانون سیاسی است. وی اضافه کرد: اگر قرار باشد شورای نگهبان تفسیرهای این‌چنینی از فرمایشات رهبری را میزانی برای تطبیق قوانین مجلس اضافه بر قانون اساسی و شرح تلقی کند، احتمالا نمایندگان مجلس نیز ناسازگار خواهند بود. در صورتی که در اصل ۱۱۰ مطرح است، قانون مربوطه را طراحی کنند. کیانوش راد افزود: اعضای سخنان سخنگوی شورای نگهبان این است که باید منتظر باشییم گروهی که همیشه در فکر تضعیف و تهدید مجلس هستند کشور را به جانی ببرند که تنها با اراده یک نفر اداره شود.

رفراندوم دانشجویی

نشست ماهانه دفتر تحکیم وحدت با عنوان «پاسداشت و تکریم خیزش ملی دوم خرداد» در روزهای ۲۶ و ۲۷ اردیبهشت ماه در دانشگاه اراک برگزار می‌شود. عبدالله مومنی مسئول تشکیلات این‌تشکل در

اعلامیه هیئت سیاسی - اجرائی سازمان

فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در بارهٔ تعرضات تازهٔ قوه قضائیه

در روزهای اخیر باز محافظه‌کاران با اتکاء به قوهٔ قضائیه اقدامات چندینی را علیه باقیماندهٔ مطبوعات مستقل، روزنامه‌نگاران و دگراندیشان به اجرا درآورده‌اند. از زمرهٔ این اقدامات باید از توقیف روزنامه بنیان، توقیف چند نشریهٔ محلی و به دادگاه کشاندن مسئولان آنها، محکومیت احمد زیدآبادی به ۲۳ ماه حبس و ۵ سال محرومیت از فعالیت‌های مطبوعاتی، محکومیت سیامک پورزند به ۸ سال زندان، احضار دکتر یزدی به دادگاه و محاکمه او... ذکر کرد. همچنین احکام پروندهٔ ملی مذهبی‌ها، که از قرار اطلاع رئیس کل دادگستری تهران تعدادی از آنان به زندان محکوم شده‌اند، به زودی اعلام خواهند شد. بعلاوه قوهٔ قضائیه در شتاب خود برای برچیدن مطبوعات حتی به روزنامه ایران، که به وزارت ارشاد تعلق دارد، ابقاء نکرده و حکم توقیف آن را نیز صادر کرد و این روزنامه رسمی دولت نیز روز یکشنبه انتشار نیافت.

این اقدامات در حالی صورت می‌گیرند که درج مقاله‌ای در «رسالت» در مورد ضرورت «وفاق ملی» و اظهارات تنی چند از سردمداران جناح محافظه‌کار و همچنین آزادی موقت ملی‌مذهبی‌ها از زندان شیبهاتی را در مورد تغییر رفتار محافظه‌کاران و رویکرد آنان به «وفاق ملی» البته تنها به معنای همزیستی دو جناح حکومتی و مدارا با بخشی از ملی‌مذهبی‌ها به شرط همنوائی اینان با ولایت فقیه در میان بخش‌هایی از اصلاح‌طلبان حکومتی ایجاد کرده بودند. تهاجم اخیر قوهٔ قضائیه به مطبوعات و حتی به روزنامهٔ رسمی دولت در روزهای مصادف با روز جهانی مطبوعات و اقدامات این قوه علیه ملی‌مذهبی‌ها و دگراندیشان نه تنها شیبه‌ای در مورد موضع محافظه‌کاران نسبت به «وفاق ملی» باقی نمی‌گذارد بلکه نقشه‌چینی و اجرای تهاجم جدید آنان به اصلاحات را هشدار می‌دهد. واکنش اصلاح‌طلبان حکومتی نسبت به این اقدامات نیز آشکار خواهد کرد که آیا «وفاق ملی» مورد نظر آنان سیاستی است واقعا مدافع وفاق فراگیر ملی و یا قالبی است برای تعریض محدود «خودی» و نام دیگری برای روش آزمودهٔ آرامش‌فعل.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) اقدامات محافظه‌کاران ولایت فقیه‌ی علیهٔ باقیماندهٔ مطبوعات مستقل و روزنامه‌نگاران، ملی‌مذهبی‌ها و دگراندیشان را محکوم می‌کند و نسبت به تهاجم جدید آنان به اصلاحات هشدار می‌دهد. ما عموم آزادخواهان را به همزبانی و اعتراض علیه موج تعرض جدید علیه اصلاحات، و اصلاح‌طلبان حکومتی را به انجام مسودگی‌هایشان برای پیشگیری از تعرض لجام گسیختهٔ قوهٔ قضائیه فرا می‌خوانیم.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۱ - ۴۶۶۲۰۰۲

به خطاست؟ ملت ایران شریف است و سکوت این ملت نشانه جهل نیست. در واقع آن‌ها مصلحت‌سنجی می‌کنند. متأسفانه برخی صاحبان قدرت زمانی صدای ملت را می‌شنوند که دیر شده است. در هر صورت اگر عملکرد جناح انحصارطلب و شرايط پجران هم‌چنان ادامه یابد، آینده کشورمان متأسفانه تاریک خواهد بود. من باید توضیحی را عرض کنم. من هم‌چنان خود را در هدف به نوعی انقلابی می‌دانم و معتقدم مشکل ایران فقط با اصلاحات بنیادی حل می‌شود. اما در روش اصلاح طلب هستیم. اصلاحات محافظه‌کاران را اساسی و راه‌گشا نمی‌دانم و معتقدم «قانون» فاقد اصالت و تنها «حق مردم» دارای اصالت است. گرچه در کوتاه‌مدت وضعیت سختی خواهیم داشت اما آینده از آن مردم است. چرا که مردم پشتوانه مردم‌سالاری و دمکراسی هستند ولی محافظه‌کاران حداکثر یک یا ده سال دیگر دوام خواهند داشت. چرا که مردم با هیچ کس عهد ابدی نبسته‌اند.

تسلیم

رفیق بهرام بیروز! دکذبت بدر و عادر کرامیتان را به شما وسایر بازانمان تسلیم گفته و خود را شریک غم شما می‌دانیم.

از طرف تشکیلات سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در نوروز

اصلاحی، اولویت‌های اصلاح‌طلبان و مسائلی در جامعه که از طریق عادی قابل حل نیستند، رفراندوم برگزار کنند.

بهترین نمونه رای افکار عمومی و سنجش متعارف افکار جامعه هستند، از آنجائی که رفراندوم دانشجویی چه به لحاظ شکل اجرائی و چه به لحاظ عملیاتی‌کردن، هزینه‌های زیادی در بر ندارد. جریان دانشجویی سعی دارد تا مطالبات مردم را در محیط دانشجویی مطرح کند و در بسار عملکرد مخالفان اصلاحات، نقادی به جریان

۳ - بررسی راه‌کارهای توسعه نهادهای مدنی دانشگاهی از قبیل پارلمان دانشجویی، شوراهای صنفی و غیره.
۴ - بررسی مشکلات صنفی در دانشگاه‌ها
۵ - بررسی وضعیت زندانیان سیاسی وی در توضیح رفراندوم دانشجویان گفت: دانشگاه‌ها به لحاظ تاثیرگذاری و چه به لحاظ مرجع و الگوبودن،

تاملی بر نامه سرگشاده

محسن سازگارا به خامنه‌ای

● در شرایط کنونی آن استراتژی کارا و پیش‌برنده است که هدف خود را متوجه حذف ولایت فقیه از ساختار سیاسی کشور نماید.

نامه سرگشاده محسن سازگارا خطاب به خامنه‌ای جای درنگ و تأمل دارد. این دومین نامه‌ای است که از جانب وی خطاب به «رهبر» نگاشته می‌شود. به گفته وی انتشار علنی نامه اولی که در تشریحات و سایت‌های خارج از کشور درج شد، به خواست نویسنده نبوده است. ولی مصاحبه وی با رادیوهای بی. بی. سی. و رادیو آزادی در مورد نامه دوم، حاکی از عزم توند برای پیش‌روی است.

محسن سازگارا جزو بنیانگذاران سپاه پاسداران بوده و سال‌ها برای تحکیم جمهوری اسلامی کوشیده است. او کاندیدای ریاست جمهوری در دوره اخیر بود که صلاحیتش توسط شورای نگهبان مورد تأیید قرار نگرفت.

جای درنگ در آنجا است که نامه توسط کسی به تحریر در آمده است که نه جزو نیروهای اپوزیسیون بلکه فرد برآمده از «نظام» است. او «خودی» است از این رو نامه‌اش به ولی فقیه و ائمه عملگردد وی در عرصه سیاست خارجی، مسائل فرهنگی و سیاست داخلی و اقتصادی حائز اهمیت است.

مضمین مفرود در نامه نشان می‌دهد که سازگارا بر نقش و عملکرد مستبدانه ولی فقیه آگاه است و می‌داند که در جمهوری اسلامی ۸۰ درصد قدرت حکومتی در دست ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن متمرکز است و تنها ۲۰ درصد قدرت از آن نهادهای منتخب است. و چنین «توازن نسبی» در «ببالا» اجازه نمی‌دهد که نهادهای منتخب بتوانند برنامه‌هایشان را پیش ببرند. در حقیقت نهادهای منتخب در محاصره نهادهای غیرانتخابی قرار دارند. این امر را می‌توان در مورد جنبش اصلاحات هم مشاهده کرد.

جنبش اصلاحات که وسیع‌ترین و گسترده‌ترین جنبش اجتماعی در کشور ما در دهه‌های اخیر است. به مانع ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن برخورد کرده است. ساختار قدرت سد راه پیشرفت اصلاحات شده است. زمانی که ولی فقیه احساس کرد که جنبش اصلاحات با تکیه به حمایت و رای مردم در حال پیشروی است و با ساخت قدرت دیوار به دیوار شده است، مشخصاً وارد میدان شده مطبوعات مستقل و منتقد را بست، چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب و روزنامه‌نگاران اقتصاد را از صحنه سیاسی خارج کرد و با تأیید مکرر عملگردد قوه قضائیه، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام جلو تداوم و تعمیم اصلاحات را گرفت.

اصلاح‌طلبان حکومتی قبل از انتخابات دوره ششم مجلس شورا سیاست دور زدن ولی فقیه و خنثی نگه‌داشتن وی را تعقیب می‌کردند. این سیاست زمانی که ولی فقیه هدایت تهاجم به اصلاحات را در دست گرفت، کارایی خود را از دست داد. چرا که در این دوره ولی فقیه در موضع بی‌طرف و خنثی در چالش بین اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران قرار داشت، بلکه فعلاً به با بکارگیری نهادهای غیرانتخابی علیه اصلاحات وارد عمل شده بود.

اصلاح‌طلبان در شرایط جدید قادر نشدند سیاست‌های کارا و پیش‌برنده نسبت به ساخت قدرت و ولی فقیه اتخاذ کنند. در حالی که معلوم بود مانع اصلی پیشرفت اصلاحات ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه است. بخش قابل توجهی از اصلاح‌طلبان حکومتی هنوز به این سؤال جواب روشن ندادند که آیا با وجود ساختار سیاسی موجود می‌توان اصلاحات را پیش برد؟ اگر جواب مثبت است چرا در طی دو سال در حالی که آنها قوه مجریه را در دست داشتند، اصلاحات را نتوانسته‌اند تداوم بخشند؟ و اگر جواب منفی است چه استراتژی و سیاستی را نسبت به ساخت قدرت می‌خواهند در پیش بگیرند.

مشخص است که فقدان استراتژی در زمینه ساخت قدرت، انتقال را بر جنبش اصلاحات حاکم کرده و اصلاحات را به رکود کشانده است. اگر این موضوع درک و پذیرفته شود که ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه سد راه تداوم اصلاحات است. در چنین حالتی آن استراتژی بی‌ریزی خواهد شد که هدفش تغییر ساختار قدرت و جایگزینی نهادهای انتخابی بجای نهادهای انتصابی خواهد بود. چنین استراتژی تاکتیکی‌های و سیاست‌های خود را می‌تواند از جمله این سیاست‌ها می‌تواند شکستن جری باشد که اجازه نمی‌دهد سیاست‌های ولی فقیه مورد نقد «خودی‌ها» قرار گیرد. نهادهای وابسته به ولایت فقیه تاکنون، منتقدین ولی فقیه را به غل و زنجیر کشیده‌اند تا کسان دیگر جرات نکنند «عمود خیمه» جمهوری اسلامی را زیر سؤال ببرند.

اکنون یکی از «خودی‌ها» جرات کرده و خطاب به خامنه‌ای نامه سرگشاده‌ای نوشته و سیاست‌های وی را به نقد کشیده است و در خاتمه گفته است که: «بنده از شما نمی‌ترسم». اگر این ترس فروریزد و کسان دیگری هم یا به میدان بگذارند و با نوشتن نامه، سخنرانی، مصاحبه، مقاله و یا به اشکال دیگر سیاست‌ها و عملکرد وی را مورد بررسی و نقد قرار دهند و نقش وی را در بحران حسه چانه‌ای که جامعه ما با آن درگیر است، روشن گردانند، اگر ساختار سیاسی موجود که مانع اصلی پیشرفت در جامعه ما است و بر پایه آن ولی فقیه از قدرت بالایی برخوردار است زیر ضرب قرار دهند راه برای اقدامات جدی تر باز خواهد شد و موضع نیروهای سیاسی را که معتقدند راه پیشروی اصلاحات جایگزینی نهادهای انتخابی بجای نهادهای انتصابی است، تقویت خواهد شد.

محسن سازگارا بعنوان یکی از اصلاح‌طلبان پیرامون حکومت اولین گام را در این راستا برداشته است. لازمست که دیگر اصلاح‌طلبان در ذرون و پیرامون حکومت به از تانی جویند و نوک ضربه را متوجه ولی فقیه و ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه سازند. در شرایط کنونی آن استراتژی کارا و پیش‌برنده است که هدف و در متوجه حذف ولایت فقیه از ساختار سیاسی کشور سازد.

گزارش ایسنا از همایش «اصلاحات، فرصت‌های از دست‌رفته، چشم‌انداز آینده»

در دومین روز از همایش «اصلاحات، فرصت‌های از دست‌رفته، چشم‌انداز آینده» که در دانشگاه علوم پزشکی اصفهان برگزار شد، محسن سازگارا، عباس عبیدی، رضا علیجانی و حسین لقمانیان به سخنرانی پرداختند.

به گزارش ایسنا در ابتدای این جلسه محسن سازگارا تحقق قرائتهای مختلف از اصلاحات را در گرو بسط نیازهای فردی، دمکراسی و جامعه مدنی دانست و در عین حال گفت: از هر منظر که نگاه کنیم، خواهیم دید که کشور ما نیازمند طی روند دمکراتیزاسیون است و ریشه بحران کنونی به وجود آمده در آنجاست که مردم مسیرهایی را پیموده‌اند که با ساختار فعلی همخوانی ندارد، در واقع توقعات آنها با میزان برآورده شدن آنها همخوانی نداشته است.

وی خاطرنشان کرد: وقتی به سراغ توسعه سیاسی می‌رویم، باید توجه داشته باشیم که در ستون فقرات آن، آزادی و دمکراسی قرار می‌گیرد. وقتی سراغ آزادی می‌رویم به مساله عقلانیت دنیای مدرن یعنی نقد خودپنداری می‌رسیم و اگر در قافله بشری هستیم که دغدغه عدالت‌هاست، باید توجه کنیم که جنبش اصلاح‌طلبی تنها حلقه‌ای از این زنجیر صدساله است که با توسعه سیاسی عجین خواهد بود.

سازگارا در پایان گفت: در چشم‌انداز آینده و پیش از تجویز هر نسخه باید مسیر آینده را با انتخاب درست در میناها مورد توجه قرار داد.

عباس عبیدی سخنران دیگر این مراسم با بیان اینکه ما مشکل قانون نداریم گفت: مشکل ما کوته‌اندیشی بر سر حاکمیت قانون است، معتقدم گرچه نقد هر پدیده‌ای یک امر ضروری است، اما باید چند شرط را در نقد آن رعایت کرد. اول آن که نقد برای چیست؟ به نظر من هدف از نقد شناختن و برطرف ساختن نقایص برای آینده است، دوم آن که فلسفه هر نقد استفاده از آن برای اهداف مورد نظر است، چرا که هیچ نقدی موجب انفعال نخواهد بود، نکته دیگر هم نگاه به نقد از منظرهای متفاوت است و این موضوعی بسیار کلیدی است که باید موضع نقادی نسبت به هر پدیده‌ای مشخص شود. عبیدی افزود: وقتی در حوزه سیاست، مساله‌ای را نقد می‌کنیم، باید بدانیم این حوزه با حوزه‌های دیگر متفاوت است. در حوزه سیاست نسخه‌نویسی و اسما تکرار پدیده نداریم. علاوه بر آن وظیفه یک سیاستمدار، آرایه یک راه حل انتزاعی نیست، بلکه وظیفه‌اش بسیج نیروها برای رسیدن به آن راه حل است. حتی اگر عقیده‌اش متفاوت با جمع باشد، باید حدی از اعتقادات را بپذیرد تا جمع را هدایت کند. اگر این چند نکته را رعایت کنیم، مطمئناً موفق‌تر خواهیم بود.

عبیدی در ارتباط با ماهیت جنبش اصلاحات بیان داشت: اشکالات جنبش اصلاحات ناشی از طبیعت این جنبش بوده و در هر انتقاد به آن باید ماهیت و نقطه شروع آن را در نظر گرفت. البته ممکن است، ماهیت آن تغییر کند، اما در نظر نگرفتن ماهیت آن قابل چشم‌پوشی نیست. وی با اشاره به ضعف تشکیلات و سازماندهی مردم گفت: حرکت اجتماعی در حوزه سیاست با قدرت رو به روست، وقتی قدرت در هنگام انتخابات

بسیج شوند، پس از انتخابات یا هر مرحله مشارکتی دیگر به کنار می‌روند، به همین دلیل چاره‌ای نیست، جز بالفعل کردن قدرت از طریق نهادهای مدنی تا نماد قدرت مردم، پس از انتخابات علیجانی و حسین لقمانیان به سخنرانی پرداختند.

عبیدی ضمن بیان این مطلب که حاکمیت قانون باید مستقل از اراده افراد باشد، گفت: این حاکمیت در نهادهای مدنی متناسب با انتظارات مردم توزیع نشده است تا دولت در برابر قدرت نهادها تخلف نکند. رضا علیجانی نیز در ادامه این همایش اظهار داشت: نقدی که بر اصلاح‌طلبان جوان می‌توان داشت، آن است که آفتی که در نسل قبل وجود دارد، نیز در نسل پس از دوم خرداد موجود است و آن نزدیکی‌شدن سیاسی و تاریخی است.

علیجانی با بیان آن که سرعت حوادث انقلاب باعث بدآموزی، زود و سریع و کوتاه‌خواهی شده است تأثیر آن را در گروه‌های درون و بیرون حاکمیت مورد ارزیابی قرار داد و گفت: هر دو گروه سرعتی فکر می‌کردند و همین رفتار خاص نزدیک‌بینی را به وجود آورد. به همین خاطر مطالبات مردم با آنچه در عمل رخ داده است متفاوت به نظر می‌رسد.

سرمدیر نشریه توقیف‌شده ایران فردا همچنین افزود: باید بگوییم روند اصلاحات در ایران که به مانند یک دو صدمتر سرعتی، بلکه مانند یک ماراکن به تمام معنایست و این روند ناشی از تغییرات اجتماعی در جامعه ایران است. اگر نسل جدید آن را دو صد متر ببیند، موجب افسردگی و یاس می‌شود و البته باید متوجه این بحران انگیزه در جنبش اصلاحات باشیم.

علیجانی تأکید کرد: باید بازبینی روانی و عزم و اراده درونی بر حقانیت آرمان‌ها صورت بگیرد، مهم انگیزه‌های درونی است که این یکی از ضعف‌های کنونی جنبش اصلاحات به شمار می‌رود و تنها راه حل از نظر من، به کارگیری دمکراتیزاسیون موازی است که هم در ساختار حاکمیت و هم در ساختارهای جنبش اجتماعی باید اعمال شود. حسین لقمانیان نماینده مجلس نیز با اشاره به این که علم و دانش پایه‌های اصلی دمکراسی به شمار می‌رود، خاطر نشان ساخت: عصر ما عصر شکوه و بیداری انسان‌ها و تحول و پیشرفت است. جامعه ما هیچگاه به عقب باز نمی‌گردد و عصر حکومت‌های بسته در آن به پایان رسیده است.

وی در توضیح حکومت‌های عالم و جاهل بیان داشت: برخورد حکومت جاهل با روشنفکران و نخبگان، پلیسی است، این نوع حکومت‌ها عملاً از توده مردم بی‌خبر می‌مانند و دوام نخواهد یافت. اما حکومت‌های عالم ناظر نمی‌گذارند و در پی آن نیستند تا جامعه را پلیسی کنترل کنند، این نوع حکومت‌ها فریختگان را تحت مراقبت شدید قرار نمی‌دهند و آزادی مطبوعات را رواج می‌دهند.

ناصر زرافشان گفت: انقلاب ایران در یک قالب کلی اسلامی است اما هرگز نباید فراموش کنیم که استقلال و آزادی از مضامین اصلی آن بوده است. به گزارش ایسنا وی که در سومین و آخرین روز برگزاری «همایش اصلاحات، فرصت‌های از دست‌رفته، چشم‌انداز آینده» در دانشگاه اصفهان و علوم پزشکی سخن می‌گفت افزود: بعد از بیست و چند سال، حادثه‌ترین

مسائل روز جامعه ما، کسب حقوق و آزادی مردم است اما جنبش اصلاحات در این زمینه تاکنون هیچ کاری نکرده است. زرافشان تصریح کرد: اصلاحات یک مفهوم ایجابی است، این کسه گفته شود «اصلاحات به دلیل آنکه اصل اصلاحات به خطر می‌افتد، قابل انجام نیست» گفته‌ای نادرست است و با ذات آن سخت ندارد. در ادامه دکتر فریروز رئیس‌دانا به ارزیابی کارنامه اصلاحات پرداخت و گفت: اصلاحات از سوی اصلاح‌طلبان دولتی قابل اجرا نیست و به شکست می‌انجامد. راه و روشی که مجموعه اصلاح‌طلبان دولتی در پیش گرفته‌اند به بن‌بست رسیده و نباید برای آن هزینه‌ای پرداخت شود، لجاج و اصرار بر آن بی‌فایده است.

علی مزروعی نیز در این همایش به سخنرانی پرداخت. وی در بخشی از سخنان خود بیان داشت: به لحاظ تاریخی، مشکل اصلی ما استبداد و ریشه‌های تاریخی آن است، ما در برخورد با جامعه سه راهبرد را پیش رو داریم. یکی راهبرد محافظه‌کاری است که شرایط جامعه را مطلوب بدانیم. دوم راهبرد انقلاب است که مطلقاً بنیان‌ها را نشانده می‌رود. راهبرد سوم، راهبرد اصلاحات است که در تحلیل شرایط موجود را مطلوب نمی‌دانیم، به لحاظ آنکه انقلاب تجربه جهانی مناسبی در اختیار ما نمی‌گذارد، راهی جز اصلاحات نداریم، که راهبردی میان‌ه است و متکی بر عقلانیت، خرد جمعی در عرصه کلی باید لحاظ شود تا اصلاحات را به پیش ببرد.

مزروعی تأکید کرد: اصلاحات در پی آن است که از ظرفیتهای قانونی موجود به بهترین نحو استفاده کند و رفتارهای مدنی و مسالمت‌آمیز آن در چارچوب قانون است، از سونی چون پیروزی و شکست نسبی است، شکست اصلاحات را نمی‌توانیم بپذیریم. انتقادی که به دوستان می‌کنم آن است که آیا ما از جبهه اصلاح‌طلبان صحبت می‌کنیم و خواهان پیشبرد اصلاحات هستیم یا نه، اصلاحات دولتی یک برجسب است که هیچ کمکی نمی‌کند. من شخصاً از مرزبندی‌های فکری دفاع می‌کنم و آن را برای جامعه میمون می‌دانم، زیرا یک حسن است که

کافی داشته باشیم به مذاکره می‌پردازیم. وی در عین حال افزود: در حوزه سیاسی بزرگترین اشتباه و خطای اصلاح‌طلبان عدم تقویت مشارکت نخبه‌گرا و افزایش خودمختاری و قدرت نهادهای است. دلیلی ندارد که به بسیاری از نهادهای بودجه اختصاص داده شود. در حوزه اجتماعی نیز رشد سرمایه‌های اجتماعی صورت نگرفته و آسیب‌های اجتماعی نظیر اعتیاد و دیگر مسائل نیز افزایش یافته است. علی مزروعی نیز در این همایش به سخنرانی پرداخت. وی در بخشی از سخنان خود بیان داشت: به لحاظ تاریخی، مشکل اصلی ما استبداد و ریشه‌های تاریخی آن است، ما در برخورد با جامعه سه راهبرد را پیش رو داریم. یکی راهبرد محافظه‌کاری است که شرایط جامعه را مطلوب بدانیم. دوم راهبرد انقلاب است که مطلقاً بنیان‌ها را نشانده می‌رود. راهبرد سوم، راهبرد اصلاحات است که در تحلیل شرایط موجود را مطلوب نمی‌دانیم، به لحاظ آنکه انقلاب تجربه جهانی مناسبی در اختیار ما نمی‌گذارد، راهی جز اصلاحات نداریم، که راهبردی میان‌ه است و متکی بر عقلانیت، خرد جمعی در عرصه کلی باید لحاظ شود تا اصلاحات را به پیش ببرد.

مزروعی تأکید کرد: اصلاحات در پی آن است که از ظرفیتهای قانونی موجود به بهترین نحو استفاده کند و رفتارهای مدنی و مسالمت‌آمیز آن در چارچوب قانون است، از سونی چون پیروزی و شکست نسبی است، شکست اصلاحات را نمی‌توانیم بپذیریم. انتقادی که به دوستان می‌کنم آن است که آیا ما از جبهه اصلاح‌طلبان صحبت می‌کنیم و خواهان پیشبرد اصلاحات هستیم یا نه، اصلاحات دولتی یک برجسب است که هیچ کمکی نمی‌کند. من شخصاً از مرزبندی‌های فکری دفاع می‌کنم و آن را برای جامعه میمون می‌دانم، زیرا یک حسن است که

هاشم آغاچری:

ما به این نتیجه رسیدیم که قانون اساسی نیازمند اصلاح است

هاشم آغاچری عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی تداوم اقدامات کنونی شورای نگهبان و جمع تشخیص مصلحت را در جهت بن‌بست و رادیندازن سیاسی ارزیابی کرد.

آغاچری در روزنامه نوروز گفت با اوضاع فعلی شورای نگهبان و بخش انتصابی حکومت عملاً به بن‌بست می‌رسیم.

بیانیه پایانی نشست مجمع نمایندگان ادوار مجلس شورا

مجمع نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی در پایان نهمین مجمع عمومی خود بیانیه‌ای صادر کرد. در این بیانیه آمده است: شرایط کنونی به دلیل تحولات و دگرگونی‌های قابل توجه در روابط بین‌المللی و حوادث و تغییرات منطقه‌ای برای کشور ما مرحله‌ای ویژه و تا حدی دشوار تلقی می‌شود. بیانیه سپس به شرح اوضاع منطقه و کشور پرداخته و گفته است: اصلاح قانون انتخابات، به آزادی‌های عمومی و امنیت فکر

هاشم آغاچری افزود: با توجه به حق وتوی شورای نگهبان و وجود دو مجلس انتصابی و جمع تشخیص مصلحت) و قوه قضائیه که بالای سر مجلس است، مردم نمی‌توانند اراده خود را منعکس کنند و بخش انتصابی نیز تصمیم ندارد تغییر اساسی ایجاد کند.

آغاچری تأکید کرد: تنها کاری که مجلس می‌تواند انجام دهد، برگزاری فرزندم است. وی

به اصلاح قانون مطبوعات با تکیه بر گسترش فضای آزاد قلم و بیان و امنیت نویسندگان و گردانندگان جرایم، ساماندهی سیستم‌های قضایی با تکیه بر استقلال آن و جلوگیری از حالت مفاد و عوامل قدرت در امر قضاوت، تلاش برای تأمین آزادی‌های عمومی و امنیت فکر و سرمایه به نحوی که از فرار نیروهای انسانی جلوگیری از دخالت مفاد و عوامل قدرت در امر قضاوت، تلاش برای تأمین آزادی‌های عمومی و امنیت فکر

مصاحبه با رفیق علی پورنقوی مسئول هیئت سیاسی - اجرائی شورای مرکزی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

کنگره هفتم: علیه ولایت فقیه و برای اصلاحات، ادیکال

در جلسه مشترکی بین شورا و کمیسیون اشتراک نظر وجود داشت که به مسئولیت شورا فرصت کمیسیون تمدید شود، مهلت داده شده حداکثر یک ماه پس از خاتمه مهلت اولیه باشد و در صورتی که در این مدت هم سند آماده نشد، شورا تصمیم پروسدوری لازم را اخذ کند.

● چنین به نظر می‌رسد که نیروهای سازمان، صرفنظر از تعلق آنان به هر یک از کرایش‌ها، باعلاقه و کنترنی مباحث و تصمیمات کمیسیون ۹ نفره و شورای مرکزی راه دنبال می‌کنند، ارزیابی شما چیست؟

○ این بسیار مثبت است، با توجه به دو ویژگی اصلی که برای کنگره ذکر کردم تفسیر من از این واقعیت که نیروهای سازمان جدگلی با علاقه و نگرائی کار کمیسیون و شورای مرکزی را دنبال می‌کنند، این است که اولاً آنها نسبت به پاسخی که کمیسیون به راه‌های تحول اوضاع کشور می‌دید حساس‌اند و این پاسخ برایشان اهمیت دارد، ثانیاً مساله هدايت سازمان نه مساله تعداد محدودی افراد، یعنی رهبران، بلکه مساله کل سازمان تلقی می‌شود. این حساسیت و علاقمندی را فقط باید ارج گذاشت و امیدوارم کمیسیون و شورای مرکزی پاسخ‌های مناسبی به موضوعات آنها بیابند.

● کرایش‌های درون سازمان از بطن کنگره و در روند جایش به وجود آمده‌اند. اصرار برای تدوین سند مشترک میان این کرایش‌ها آیا دعوت به تفاهم است یا عدول از سند؟ آیا چنین اقدامی یک گام به عقب نیست؟

○ اصرار برای تدوین سند مشترک هم دعوتی است به تفاهم هم دعوتی به عدول از سندها، ایداً هم به معنای یک گام به عقب نیست. برای من تفاهم بدون عدول متصور نیست. با توجه به سابقه گرایش‌های موجود در سازمان و چالش بین آنها، که به چندین کنگره برمی‌گردد، دیگر نمی‌توان ادعا کرد که این گرایش‌ها حرف واحدی می‌زنند اما تنها زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. بنابراین دعوت به تفاهم نه به معنای دعوت به فهم‌زبان یکدیگر بلکه دعوت به پذیرش وجود دیگر گرایش‌ها در سازمان به عنوان یک واقعیت و پذیرش حق آنها برای مشارکت در همه شئون سازمان از جمله در هدایت آن است. حال اگر این حق هدایت بخراهد در یک سند مشترک منجز شود، آن گاه هیچ معنایی جز عدول تمام گرایش‌ها از سند خودشان باقی نمی‌ماند. دقت کنید که منظور از عدول عقب‌نشینی به پشت «خط قرمز» نیست، که این دیگر نه عدول بلکه نفی یک گرایش و سند است.

ممکن است کسی یا گرایشی بر این نظر باشد که فاصله بیشتر از آن است که عدول منجر به تفاهم شود و تفاهم ممکن نیست مگر آن که گرایش خود را نفی کند، که این هم دیگر تفاهم نیست، تک فهمی است. چنین موضعی منطقی نه در پی تفاهم بر می‌آید و نه از سند خود عدول می‌کنند و بروز چنین وضعی، اگر حق هدایت چنین گرایش‌ها بخراهد تقاضای آنها به طریق هدایت جناحی یا فراکسیونی را ایجاب می‌کند. باری، گرچه می‌توان با ارزیابی آن از فاصله بین گرایش‌ها موافق نبود اما این موضع حداقل استحکام منطقی دارد. آنچه مطلقاً فاقد استحکام منطقی است ادعای تفاهم بدون پذیرش عدول است.

ممکن است کسی یا گرایشی بر این نظر باشد که فاصله بیشتر از آن است که عدول منجر به تفاهم شود و تفاهم ممکن نیست مگر آن که گرایش خود را نفی کند، که این هم دیگر تفاهم نیست، تک فهمی است. چنین موضعی منطقی نه در پی تفاهم بر می‌آید و نه از سند خود عدول می‌کنند و بروز چنین وضعی، اگر حق هدایت چنین گرایش‌ها بخراهد تقاضای آنها به طریق هدایت جناحی یا فراکسیونی را ایجاب می‌کند. باری، گرچه می‌توان با ارزیابی آن از فاصله بین گرایش‌ها موافق نبود اما این موضع حداقل استحکام منطقی دارد. آنچه مطلقاً فاقد استحکام منطقی است ادعای تفاهم بدون پذیرش عدول است.

● چرا وظیفه تدوین و تصویب سند، با تذکری که در مورد کار کمیسیون دادید، به شورای مرکزی واگذار نشد؟ حداقل این شورا در مقایسه با کمیسیون از اجماع بیشتر و جایگاه اساسی‌تری برخوردار است. دیگر این که کمیسیون تا کی مهلت دارد و اگر در این مهلت سند نهایی آماده نشود، آیا تعدیل فرصت خواهد شد؟

○ به نظر من تصمیم کنگره دایر بر این که تنظیم سند را به کمیسیونی جدا از شورای مرکزی سپارد تصمیم درستی بود. شورای مرکزی در ابتدای استقرار خود با کار سنگینی برای شکل‌دادن به دیگر ارگان‌های مرکزی و همچنین هدایت روزمره سازمان مواجه است و سپردن وظیفه‌های اضافه به این وظایف می‌تواند به زیان کارائی، دقت و سرعت عمل لازم تمام شود. به علاوه توجه دارید که کار تنظیم نمی‌تواند در یک ارگان بر تعداد پیش رو و شورا نیز ناکزیر می‌شد کمیسیونی را به این منظور ایجاد کند. چنان‌که گفتیم ترکیب کمیسیون فعلی تماماً شامل تدوین‌کنندگان طرح‌های ارائه شده به کنگره یا سند مصوب کنگره شش، یعنی مواد کار کمیسیون، است. این ترکیب مناسبی است و اگر وظیفه مذکور به شورا سپرده می‌شد شورا یا باید کمیسیونی از درون خود ایجاد می‌کرد یا آن که به بیرون خود نیز مراجعه می‌کرد. در حالت نخست کمیسیون شورا می‌توانست، نسبت به کمیسیون فعلی، فاصله بیشتری با گرایش کنگره و مواد کار خود پیدا کند و در حالت دوم یا همین فاصله می‌توانست ایجاد شود و یا دیگر امکان انتخابی در میان نباشد. آنچه گفتیم نفی نمی‌کند که به نظر من تصمیم دقیق‌تری برای تصویب میسر بود. در چنین صورتی ترجیح من به تصویب سند از طریق رای مستقیم تشکیلات می‌بود.

اما در وضع فعلی هم شورا نسبت به کار کمیسیون فاقد هرگونه مسئولیت نیست. شورا چنانچه حقوقی کنگره است و از این زاویه نسبت به پیشرفت کار کمیسیون مسئولیت معین دارد. کنگره فرصتی یک ماهه به کمیسیون داده است و این فرصت هم اکنون به سر آمده است.

گردد و تعیین شود. بدون این، سیاست می‌تواند به سیاست بی‌مخاطب بیانجامد. از سوی دیگر حرکت صرف از توازن قوا سیاست را بی‌پیش‌انداز می‌کند و به روزمرگی می‌کشاند. پس می‌بینید که موضوعات برشمرده در تاثیر مستقیم از سطح موجود مبارزه و تحولات جامعه مطرح‌اند و بیشتر، مثلاً دو سال پیش، پس از پیروزی اصلاح‌طلبان حکومتی در انتخابات مجلس، زمانی که تسنیدگی بین هر اصلاح رادیکال و تعیین تکلیف با نهاد ولایت به اوج امروزی خود نرسیده بود، و کارنامه اصلاح‌طلبان در دولت و مجلس روشنی امروز را نداشت، نمی‌توانستند مطرح باشند.

● کار کنگره با هفت سند پیشنهادی و چالش صاحبان این اسناد آغاز شد و در روز دوم با ادغام اسناد پیشنهادی در سه سند که بیانگر کرایش‌های درون سازمان هستند، خاتمه یافت. آیا فکر می‌کردید که کنگره‌ای با آن همه شور و هیجان پایان سردی داشته باشد؟

○ بگذارید پیش از پرداختن مستقیم به سوال، یک نکته کلی‌تر را بیان کنم: برگزاری هفت کنگره در کمتر از ۱۲ سال دیگر این را به ما آموخته است، یا باید آموخته باشد، که به کنگره همچون یک منسک یا آئین مذهبی، یا رویدادی در حیات حزبی که با برگزاری آن دوره‌ای از زندگی سازمان تماماً پایان می‌گیرد و دوره کاملاً تازه‌ای آغاز می‌شود، نگاه نکنیم. کنگره از لحظه رسمیت‌یافتنش شروع نمی‌شود و با رسمیت کنگره بعدی خاتمه نمی‌یابد. کنگره رویدادی است در استمرار حیات سازمان، که مشابه هر اجلاس سازمانی دیگری، «گره‌بسته» هر موضوع دستورش را باز و پهن و زیر و رو می‌کند و آخراً هم باید آن را به صورت تصمیم جمع و جور و مرتب کند.

● چرا وظیفه تدوین و تصویب سند، با تذکری که در مورد کار کمیسیون دادید، به شورای مرکزی واگذار نشد؟ حداقل این شورا در مقایسه با کمیسیون از اجماع بیشتر و جایگاه اساسی‌تری برخوردار است. دیگر این که کمیسیون تا کی مهلت دارد و اگر در این مهلت سند نهایی آماده نشود، آیا تعدیل فرصت خواهد شد؟

○ به نظر من تصمیم کنگره دایر بر این که تنظیم سند را به کمیسیونی جدا از شورای مرکزی سپارد تصمیم درستی بود. شورای مرکزی در ابتدای استقرار خود با کار سنگینی برای شکل‌دادن به دیگر ارگان‌های مرکزی و همچنین هدایت روزمره سازمان مواجه است و سپردن وظیفه‌های اضافه به این وظایف می‌تواند به زیان کارائی، دقت و سرعت عمل لازم تمام شود. به علاوه توجه دارید که کار تنظیم نمی‌تواند در یک ارگان بر تعداد پیش رو و شورا نیز ناکزیر می‌شد کمیسیونی را به این منظور ایجاد کند. چنان‌که گفتیم ترکیب کمیسیون فعلی تماماً شامل تدوین‌کنندگان طرح‌های ارائه شده به کنگره یا سند مصوب کنگره شش، یعنی مواد کار کمیسیون، است. این ترکیب مناسبی است و اگر وظیفه مذکور به شورا سپرده می‌شد شورا یا باید کمیسیونی از درون خود ایجاد می‌کرد یا آن که به بیرون خود نیز مراجعه می‌کرد. در حالت نخست کمیسیون شورا می‌توانست، نسبت به کمیسیون فعلی، فاصله بیشتری با گرایش کنگره و مواد کار خود پیدا کند و در حالت دوم یا همین فاصله می‌توانست ایجاد شود و یا دیگر امکان انتخابی در میان نباشد. آنچه گفتیم نفی نمی‌کند که به نظر من تصمیم دقیق‌تری برای تصویب میسر بود. در چنین صورتی ترجیح من به تصویب سند از طریق رای مستقیم تشکیلات می‌بود.

اما در وضع فعلی هم شورا نسبت به کار کمیسیون فاقد هرگونه مسئولیت نیست. شورا چنانچه حقوقی کنگره است و از این زاویه نسبت به پیشرفت کار کمیسیون مسئولیت معین دارد. کنگره فرصتی یک ماهه به کمیسیون داده است و این فرصت هم اکنون به سر آمده است.

هدایت فراکسیونی مستلزم بلوغ معین گرایش‌های موجود در سازمان است. ممکن است این نکته تنها دارای اهمیت درون سازمان بنماید. به نظر من چنین نیست و حداقل پاردهای دیگر از سازمان‌هایی که من کمابیش از وضعیتشان اطلاع دارم، دیر یا زود با این مساله مواجه خواهند شد.

در پایان باید بر پخش مستقیم مباحث سیاسی و نظری کنگره از طریق اینترنت به عنوان یکی دیگر از ویژگی‌های این کنگره تاکید کنم. شورای مرکزی ششم این تصمیم را برگرفته و قطعیت‌بخشیدن به آن را به کنگره سپرده بود. کنگره هم از ایده استقبال کرد و به این ترتیب می‌تواند جریان کنگره را به طور زنده تعقیب کند و فراتر از این بتواند با کنگره تعامل داشته باشد.

● برگزاری کنگره ششم سازمان در سال ۷۸ متصادف با دوران اوج‌گیری جنبش دوم خرداد بود و تاثیر آن در سند خط مشی سیاسی که با عنوان «اصلاحات آری، ولایت فقیه نه» تصویب شد، بازتاب دارد. در دو سال اخیر اوضاع کشور دگرگون شده، مطالبات مردم تعمیق یافته، اعتراضات همگانی شده و اصلاح‌طلبان حکومتی شوقین بجزانبی دارند. این تحولات در کنگره هفتم و اسناد ارائه شده به آن چه بازتابی داشته است؟

○ این که تحولات مورد اشاره‌تان مشخصاً در اسناد ارائه شده به کنگره چه بازتابی داشته‌اند سوالی است که مناسب‌تر است خود تدوین‌کنندگان طرح‌ها به آن پاسخ دهند، اما تا آنجا که به کنگره مربوط است، در پاسخ به سوال اولتان توضیح دادم که کوشش کنگره برای یافتن پاسخی مشخص و مشترک به تحولات مذکور، به نظر من ویژگی اصلی آن بوده است. برای کنگره روشن و پذیرفتنی بود که سمت اصلی مبارزه ما باید علیه ولایت فقیه، به عنوان سد جمیع‌الوجوب پیشرفت اصلاحات، و افضای سیاست مخالفان اصلاحات و در راستای نفی ارگان‌های انتصابی و تقویت و دمکراتیزه کردن ارگان‌های انتخابی باشد؛ که ما باید مبین سیاسی برای اصلاحات رادیکال باشیم؛ که ما باید ناقد بیگرنظر، برنامه و عمل اصلاح‌طلبان برای اصلاحات باشیم و ...

با همین چند جبهه که گفتم روشن است که تحولات دو ساله اخیر در سمت‌گیری عمومی کنگره نسبت به وضع کشور بازتاب روشن و مستقیمی داشته است. بحث گرایش‌ها در کنگره هم این نبود که آیا این تحولات را باید در سند سیاسی مصوب آن بازتاب داد یا نه، به زعم من سه موضوع در پیوند با یکدیگر موضوعات کانونی بحث را تشکیل می‌دادند:

اول: این که آیا دگرگونی ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه و تغییر قانون اساسی موضوع سیاست روز ماست یا راستای این سیاست؛

دوم: ارزیابی از تسوان و خسواست اصلاح‌طلبان حکومتی برای پیشبرد اصلاحات و در نتیجه جوهر رابطه‌ای که امروز ما با آنان برقرار می‌کنیم؛

سوم: تلقی از نیروی سوم به مثابه یک برنامه اصلاحات پیگیر یا زمینه‌ساز نیروی الترناتیو وضع موجود. در حاشیه اشاره به مورد دیگری نیز، که ذکر آن برای من مشخصاً اهمیت دارد، یعنی سیاق سندنویسی ما که آیا باید حاوی اهداف مشخصی باشد و یا تنها به ترسیم راستاها و ارائه چهره آگنفا کند، در حد همین اشاره ضرور است. باری، مورد نخست را در نظر بگیرید. در این باره که ولایت فقیه و ساختارهای انتصابی متکی به آن از زمره آماج‌های اصلاحات در جامعه ما با مانع ولایت فقیه و ساختارهای مذکور و برسر می‌شود در کنگره، می‌توانم بگویم، اشتراک نظر کامل وجود داشت. اما سیاست روز تابع توازن قوا نیز هست. در این سطح از بحث دیگر واقعیت بالا کفایت نمی‌کند و پتانسیل بلافاصل در جامعه برای عملی‌کردن سیاست هم باید مدنظر قرار

اشاره: با توجه به سئوالات متعددی که در ارتباط با کنگره هفتم سازمان مطرح بود، نشریه کار تصمیم گرفت بخشی از این سئوالات را با رفیق علی پورنقوی در میان بگذارد و نظر وی را جویا شود. این مصاحبه توسط رفیق علی مختاری (عضو شورای سردبیری نشریه کار) صورت گرفته است.

● رفیق مختاری: رفیق پورنقوی با تشکر از شما که این دعوت را برای گفتگو در مورد کنگره هفتم سازمان پذیرفتید. کنگره سازمان در درون و بیرون از سازمان واکنش‌های متفاوت و حتی متضاد برانگیخته است. این کنگره چه ویژگی‌هایی نسبت به کنگره‌های پیشین داشته است و ارزیابی شما از آن چیست؟

○ رفیق پورنقوی: با تشکر متقابل از شما و نشریه کار بابت فراهم آوردن امکان این گفتگو و سلام به خوانندگان نشریه کار. از ویژگی‌های متعدد این کنگره همچون تنوع میهمانان آن و تأثیری که آنها از کنگره گرفتند، یا ظرفیتی که در این نوبت طرح اسناد سیاسی تهیه شدند که بگذریم، به نظر من ویژگی اصلی کنگره اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی جامعه‌مان در زمان برگزاری آن و کوشش کنگره برای پاسخگویی به این اوضاع و احوال است. بیاندارم: چهار کنگره اول سازمان در شرایطی برگزار شدند که هنوز بار شکست انقلاب و به همراه آن شکست برنامه و سیاستی که سازمان در مقطعی نسبت به انقلاب اتخاذ کرده بود و نیز فروپاشی «سوسیالیسم واقعاً موجود» و بی‌اعتبار شدن نظام فکری هدایت‌کننده آن یعنی مارکسیسم - لنینیسم برای سازمان، به اضعاء مختلف بر دوش سازمان سنگینی می‌کردند. در عرصه جامعه نیز همچون امروز، چنین جنبش اجتماعی گسترده‌ای جریان نداشت. انزوی سازمان در چهار کنگره اول آن اساساً مصروف باز تدوین مبنای و اتخاذ وضع نسبت به گذشته شد. سند در نقد عملکرد سازمان در دهه ۶۰، سند آماج‌ها و اهداف و سند مبنای زندگی حزبی اصلی‌ترین مصوبات این کنگره‌ها هستند. البته این کنگره‌ها مصوبات دیگری نیز داشته‌اند. از جمله کنگره‌های دوم تا چهارم سند سیاسی نیز داشته‌اند، اما میزان تماس این اسناد با روند‌های سیاسی - اجتماعی جاری در جامعه بسیار محدود است. کنگره‌های ما، هر چه بیشتر آمده‌ایم، تماس نزدیک‌تری با این روندها برقرار کرده‌اند. از کنگره پنجم به این سو است که موضوعات اسناد سیاسی ما همان مسائل و موضوعاتی بوده‌اند که مبارزه جاری مردم ما در دستور سیاست قرار می‌دادند. اگر کنگره پنجم به اعتباری شرکت ما در جنبش اصلاحات را اعلام کرد و کنگره ششم، که همزمان با ششمین دوره انتخابات مجلس و پیروزی اصلاح‌طلبان حکومتی در این انتخابات برگزار شد، با امید به پیشرفت سهیل‌تر اصلاحات و قاطعیت بیشتر اصلاح‌طلبان حکومتی در این عرصه اتخاذ سیاست کرد، کنگره هفتم در شرایطی که ۴ سال ستیز مخالفان اصلاحات و کیفیت عمل اصلاح‌طلبان حکومتی در دولت، مجلس و جامعه تجربه شده است، اعتراضات گسترده‌ای در جامعه جریان دارند و مطالبات مردم انبوه شده‌اند، برگزار شد.

چنان که گفتیم کوشش کنگره هفتم این بود که سیاست حیاتی‌الامکان مشخصی را برای این اوضاع بیاید و ارائه هفت طرح سند سیاسی نیز در همین ارتباط قابل درک است. طبعاً اگر در جریان تدارک کنگره مذاکره فعالی بین ارائه دهندگان طرح‌ها جاری می‌شد، تعداد طرح‌های ارائه شده به کنگره قطعاً کاهش می‌یافت، اما چنین تنوع و تعددی را مطلقاً نباید منفی و نشانه تشمت تلقی کرد و کنگره را به این لحاظ و به خاطر این که تصمیمی در این باره اخذ نکرد کنگره ناموقی ارزیابی کرد. زمانی که ما به مسائل زنده جامعه از نزدیک و مشخص می‌پردازیم، چنین تنوعی در پاسخ‌هایمان طبیعی است. من مشخصاً بر این نظر هستم که ارگان‌های مرکزی در کار تدارک کنگره مسئولیتی فراتر از هماهنگی صرف بعینده دارند، اما صرفنظر از این که نقش شوراهای مرکزی در تدارک کنگره‌های آتی چه باشد، تنوع پاسخ‌های ممکن به مسائل جاری مبارزه کنگره‌ای است که باید انتظار آن را داشت و تدارک کنگره را وفق چنین تنوعی سازمان داد.

ویژگی دیگر کنگره هفتم که ما مایل در اینجا اشاره‌ای به آن داشته باشیم، این بود که امکان ارزیابی از درجه قوام گرایش‌های موجود در سازمان به عنوان فراکسیون‌ها و سطح آمادگی سازمان را برای «حیات و هدایت فراکسیونی» فراهم آورد. بدون تجربه کنگره هفتم پاسخ گفتن به سوالاتی از این دست که «مبنای و معیارهای وجود فراکسیون‌ها کدامند؟»، «آیا اکنون می‌توان به هدایت فراکسیونی سازمان رو آورد؟» و ... ممکن نمی‌شد. اطلاع دارید که در طرح اساننامه پیشنهادی به همین کنگره هفتم، فراکسیون‌ها پیش‌بینی و حقوقشان تعریف شده است. حیات فراکسیون‌ها در سازمان، به مثابه یک حق دمکراتیک عملاً پذیرفته شده است، اما تصدیق حق موجودیت فراکسیون‌ها هنوز مطلقاً به معنای تحقق آنها نیست. تحقق حیات و

گزارشی از برگزاری جشن اول ماه مه

امسال مراسم بزرگداشت اول ماه مه «۱۱ اردیبهشت» روز جهانی کارگر با شکوه و گستردگی از سالهای گذشته در ایران برگزار شد.

کارگران، مزدبگیران، دانشجویان و روشنفکران وسیعاً در مراسم اول ماه مه امسال شرکت نمودند. ویژگی مراسم امسال برگزاری جشن‌های مستقل توسط فعالین سندیکائی و دانشجویان و روشنفکران حضور به هم رساند. بر اساس اطلاعات رسیده تنها در تهران دهها مراسم مستقل برگزار گردید که



شاخص‌ترین آن‌ها، مراسم مشترک کارگران صنوف با شرکت حدود ۴۰۰ نفر در سه راه جمهوری بود.

دو مراسم مستقل دیگر نیز در تهران با شرکت ۱۵۰ - ۱۳۰ نفر از فعالین جنبش کارگری و چپ نیز برگزار گردید. در مراسمی که به وسیله عده‌ای از فعالین سندیکاهای صنوف برگزار شده بود، دو نفر از شش سخنران زن بودند. سخنران اصلی این مراسم یکی از پیش‌کوتان تهران به نام مهدیون بود که در سخنان خود ضمن برشمردن و تشریح مسائل و مشکلات کارگران و سازماندهی خواست‌ها به رسمیت شناختن و قانونی شدن انجمن‌های صنفی و سندیکاهای کارگری گردید. سخنان او با استقبال فراوان حاضرین مواجه گردید. سخنرانان دیگر نیز بخش‌هایی از مشکلات و خواسته‌های کارگران را مطرح نمودند. سندیکاهای صنوف مختلف از اول انقلاب بهمن تا سال ۶۲ هفده ساله مراسم اول ماه مه را در محل انجمن همبستگی سندیکاهای

شوراهای کارگری تهران، مرکز سندیکائی لاله‌زار و مرکز سندیکائی جنوب تهران جشن می‌گرفتند. اما پس از یورش سازمان یافته رژیم و گردانندگان خانه کارگر به سندیکاهای شوراهای مستقل و نیمه مستقل و تعطیل کردن آن‌ها، امکان برگزاری مراسم اول ماه مه از کارگران سلب شد. در سال‌های بعد فعالین سندیکاهای تلاش‌های مجدانه‌ای را برای احیا و بازسازی سندیکاهای تعطیل شده آغاز نمودند. و علیرغم دشواری‌ها همه ساله اول ماه مه را به اشکال مختلف (غیرعلنی و غیررسمی) جشن گرفتند.

انجمن چراغ ویسی نیز مراسم مستقلی به مناسبت روز کارگر و با شرکت حدود ۱۰۰۰ نفر در شهر سقز در کردستان برگزار نمود. بر اساس گزارشات رسیده مراسم مستقل دیگری نیز در شهرهای تبریز و مشهد، اصفهان، شیراز، آبادان، اهواز، اراک، قزوین، رشت و برخی از شهرهای مازندران برگزار گردید. علاوه بر مراسم فوق، مراسم و راهپیمائی‌هایی نیز در شهرهای مختلف به وسیله خانه کارگر برگزار گردید که در این مراسم و راهپیمائی‌ها برخی از خواسته‌های عاجل کارگران، مانند اجرای سریع قانون بازنشستی پیش از موعد، لغو قراردادهای موقت کار، محکومیت خارج کردن کارگران قالیباف در کارگاه‌های کوچک از شمول قانون



کار، افزایش حداقل دستمزد متاسب با هزینه‌های زندگی مطرح گردیدند. امسال نیز چون سال گذشته شعار «کارگر خارجی به خاندان برگردد» که شعار انحرافی است، بوسیله خانه کارگر طرح گردید.

نظر یک سندیکالیست در مورد «خانه کارگر»

غیرحکومتی خواهد افتاد. رابعا آنها سعی می‌کنند که با وعده وعید که هزینه‌ای برایشان ندارد از طغیان خشم کارگران بر علیه حکومت جلوگیری کنند. خامسا برخی از شعارهای خانه کارگر بسیار ارتجاعی و ضدکارگری است و با همبستگی کارگران در اول ماه مه تجلی آن است. مغایرت دارد.

چرا این همه نیروی انتظامی و امنیتی در مسیر تظاهرات خانه کارگر مستقر کرده بودند؟

● شرکت‌کنندگان در این تظاهرات اکثراً کارگران عادی هستند. و به تظاهرات تنها به چشم یک امکان برای خشم و اعلام مخالفت خود بر علیه وضع موجود نگاه می‌کنند. این موضوع را موقع شعار دادن می‌شد به خوبی احساس کرد. اکثر شرکت‌کنندگان در این تظاهرات تنها با شعارهای مطلوب خود همراهی می‌کردند. به‌علاوه کارگران بیکار و کارگرانی که ماه‌هاست حقوق دریافت نکرده‌اند، در این تظاهرات شرکت می‌کنند. دولت و گردانندگان خانه کارگر می‌دانند که این جماعت با وضعیتی که دارند قابل اطمینان نیستند، لذا باید مطالب‌شان بود.

گزارش سازمان بین‌المللی کار از مرگ و میر کارگران

جهانی کار آمده است که هر سال ۳۴۰ هزار نفر از کارگران نیز بر اثر قرار داشتن در معرض مواد خطرناک جان خود را از دست می‌دهند. این مواد مضر و مرگبار عبارتند از: گرد و غبار، مواد شیمیائی، سر و صدا و تشعشعات اتمی که باعث رنج و بیماری می‌شوند. از جمله این بیماری‌ها سرطان، بیماری قلب و سکنه نرفی است. آقای هوان سوموایا رئیس کل سازمان بین‌المللی کار می‌گوید: علت این که اجتماع به این مرگ‌ها و بیماری‌ها توجه لازم را مبدول نمی‌دارد این است که این جراحات و مرگ‌های ناشی از کار در نظر مردم پنهان است. وی می‌گوید: آساری که در گزارش سازمان بین‌المللی کار ارائه شده، آساری است دل‌خراش. هیچ کس فکر نمی‌کند که هر روز بر اثر حوادثی که در حین کار روی می‌دهد پنج هزار نفر جان خود را از دست بدهند.

سازمان بین‌المللی کار که یکی از نهادهای وابسته به سازمان ملل متحد است تخمین زده است که هر سال حدود ۲ میلیون نفر از کارگران در جهان بر اثر جراحاتی که خشمگین کار برمی‌دارند جان خود را از دست می‌دهند. بر اساس این گزارش تیمی از این مرگ و میرها قابل جلوگیری است. به گفته این سازمان تعداد کارگرانی که بر اثر حوادث حین انجام کار کشته می‌شوند سالانه حدود ۳۵۰ هزار نفر است و این در حالی است که می‌توان از این مرگ و میرها با به کار گرفتن اصول ایمنی جلوگیری کرد. همین گزارش حاکی از آن است که در مقابل هر مرگ و میر غیرمنتظره حین انجام کار هزار نفر نیز جراحاتی برمی‌دارند که منجر به مرگ نمی‌شود ولی باعث از دست دادن درآمد، ناتوانی و فقر می‌گردد. در گزارش سازمان

آیا «انجمن صنفی» همان «سندیکا» است؟

حسین اکبری

به نقل از: اندیشه جامعه شماره ۲۳

قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار مصوب ۱۳۶۳/۱۰/۳۰ مجلس شورای اسلامی است و اساساً در ماده یک این قانون اشاره‌ای به روابط و حقوق کار و یا اساساً قانون کار و یا از همه مهم‌تر به اصل ۲۶ قانون اساسی نشده است.

برای کسانی که هنوز مدعی‌اند شورا، نهادهای صنفی است، یک بار دیگر ساده یک قانون تشکیل شوراهای اسلامی را یادآور می‌شویم: «به منظور تأمین قسط اسلامی و همسکاری در تهیه برنامه‌ها و ایجاد هماهنگی در پیشرفت امور در واحدهای تولیدی، صنعتی، کشاورزی و خدمات، شورائی مرکب از نمایندگان کارگران و کارکنان به انتخاب مجمع عمومی و نماینده مدیریت به نام «شورای اسلامی کار» تشکیل می‌گردد.»

و برای آن که یک بار دیگر به مدافعان آن مواد قانونی موجود در قانون کار جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. حال به توضیح آن شرایط می‌پردازیم. قانون کار مصوب ۱۳۶۸/۷/۲ پس از یک کشمکش طولانی بین نمایندگان کارگران کشور و نمایندگان ریز و درشت سرمایه‌داران ایران و با شکل ویژه‌ای (عبور از شورائی تشخیصی) جهت اجرا ابلاغ گردید که شرح آن در مقالات پیشین آمده است. مواضع و دیدگاه‌هایی که در ستیز بر سر موضوع قانون کار و چگونگی آن به مبارزه پرداختند، عمدتاً در سه دسته خلاصه می‌شوند:

دسته اول: معتقد بود که روابط کار مبتنی بر اصل تراضی طرفین است و نیاز به قانون ندارد و اصولاً هر قانونی در این رابطه اصل آزادی اراده را از طرفین سلب می‌نماید.

دسته دوم: روابط و مقررات کار در شکل قانون کار را تنظیم‌کننده روابط نیروی کار و صاحب کار می‌دانست و اعتقاد داشت که باید قانون کار مبتنی بر اصول پذیرفته شده در قانون اساسی و در شان جامعه ایران انقلابی تصویب گردد.

دسته سوم: معتقد بود که تنظیم روابط و مقررات فی‌مابین نیروی کار و صاحب کار طی قانون کار قبل از انقلاب امکان‌پذیر است. دیدگاه‌های اول و سوم طی فرایند مبارزه علیه تصویب قانون تدریجاً متحد عمل نموده و در مجموع به عنوان نمایندگان سرمایه‌داری تجاری، لیبرال ایران به کارشکنی در تصویب قانون کار عمل می‌کردند ولی از آنجا که جنبش قانون کار بسیار نیرومند بود، کم‌کم به عقب‌نشینی در موادی به نفع حفظ موادی دیگر از آخرین پیش‌نویس قانون کار ناچار گردیدند.

دیدگاه دوم حاصل نظرات کارگران و مدافعان آنان در درون و بیرون از حاکمیت بود که در این میانه بخش مدافعان حقوق کار وابسته به حاکمیت که عمدتاً در خانه کارگر فعلی مستقر می‌باشند و در مجالس قانون‌گذاری بودند که دلیل درک مغلوط از مقررات و مفاهیمی که بتواند تشکلهای صنفی و مستقل و واقعی کارگران را مورد توجه قرار دهد، در مواضع پانددولی بین دو دیدگاه دیگر در نوسان بود و در نهایت ضمن تأمین بخشی از مطالبات کارگران از جمله رد ماده ۳۳ قانون کار رژیم گذشته و جلوگیری از اخراج و مواد دیگر در مورد تشکلهای صنفی مستقل به پذیرش مواضعی کشنده شد که امروزه به سردرگمی و انفعال جامعه کارگری ایران در ایجاد تشکلهای مستقل واقعی منجر گردیده است.

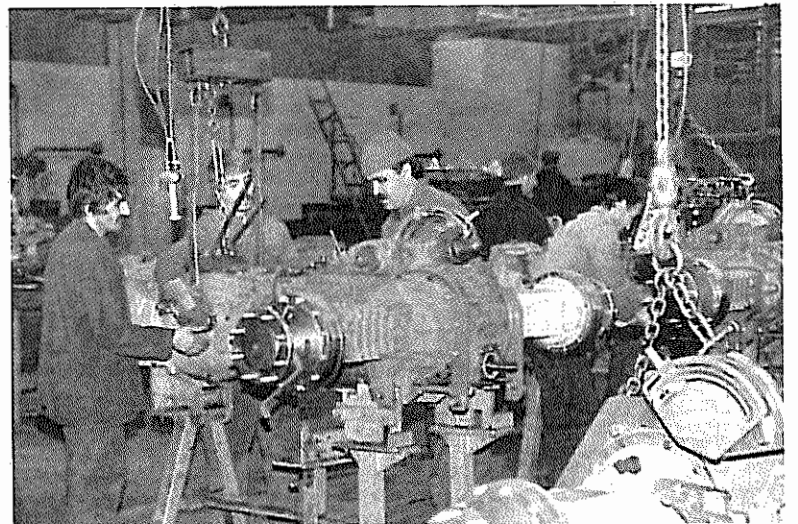
دلیلی که موجب درک مغلوط از مقررات و مفاهیم راه‌گشا در ایجاد تشکلهای صنفی - طبقاتی کارگران گردید، عمدتاً عبارت بودند از: ۱- عدم شناخت دقیق از وظایف تشکلهای شورائی که بنابه ضرورت پس از پیروزی انقلاب به عنوان اهرمی جهت انتقال مدیریت، نگهداری و حراست از صنایع کشور و ادامه تولید از دل انقلاب برآمده بود و در شرایط عادی مأموریت آن در همان راستا یعنی کنترل کارگری بر تولید، بسته به شرایط جدید امکان‌پذیر می‌نمود.

۲- آمیزش ابزار از عملکرد رژیم پیشین در رابطه با تشکلهای سندیکائی قبل از انقلاب با هراس و همراه با توهم ناشی از دفاع گروه‌های چپ از جنبش اتحادیه‌ای، که این پدیده نیز موجب قرارگرفتن حاملان این دیدگاه و در پاره‌ای موارد در کنار دو دیدگاه مقابل و سازش بر سر پاره‌ای از مواد قانون کار گردید.

ماحصل آنچه گفته شد، موجب شد که در پیشبرد تصویب قانون کار ملاحظاتی اجباری و یا داوطلبانه به کار گرفته شود، مثلاً کلمه «سندیکا» طرح نشود و به جای آن «انجمن صنفی» به استناد محمل قانونی آن در اصل ۲۶ قانون اساسی تصویب شود و تهیه آئین‌نامه چگونگی تشکیل انجمن‌های صنفی مطابق تبصره ۵ ماده ۱۳۱ به عهده شورای عالی کار و به تصویب هیات وزیران برسد.

قابل توجه است که در اصل ماده ۱۳۱ قانون کار هرگز نامی از شورای اسلامی کار برده نشده است و فقط در تبصره ۴ این ماده اعلام گردیده که «کارگران یک واحد فقط می‌توانند یکی از سه مورد شورای اسلامی کار، انجمن صنفی و یا نماینده کارگران را داشته باشند.»

دارند. مسائل مربوط به حقوق بشر، محیط زیست، حقوق کودک، حقوق سندیکائی و... از آن جمله‌اند. دولت جمهوری اسلامی نیز اتحادیه‌های کارگری را به عنوان واقعیاتی پذیرفته است، منتها بنا به همان دلایلی که در ابتدا طرح گردید بنا به مصلحت‌های درست یا نادرست، در صدد بومی‌کردن این نام‌ها برآمده و گزین «انجمن» و «کانون صنفی» بنا به دسترسی نزدیک‌تر بار مفهومی این کلمات با «سندیکا» و «اتحادیه» را برگزیده است اما این گزینش مشکل را حل می‌کند یا نه؟ از جهتی پاسخ مثبت است و از جهت دیگر منفی است. از آن جهت که طرف‌داران این نظر می‌توانند مدعی باشند که ما در قوانین خود (قانون اساسی و قانون کار) اصل موجودیت اتحادیه‌ها را پذیرفته‌ایم از نظر مجامع بین‌المللی مثبت است اما در این که آیا عملاً پذیرفته است (به استناد



موارد پخش اول این نوشتار) جواب منفی است. ضمن آن که در مورد اول هم این پذیرش روشن نیست و به قول معروف «خاکستری» است. کلمه سندیکا Syndica فرانسوی است معادل انگلیسی آن Tradeunion و به زبان آمریکائی Laborunion است. در زبان ما در گذشته «سندیکا» رایج بوده است و «اتحادیه» جمع کل سندیکاهای را در بر می‌گرفته است گویان که کلمه اتحادیه نیز ریشه عبری دارد. در زبان قانون اساسی و قانون کار انجمن صنفی است که سندیکار را القا می‌کند چرا که تعریف حقوق آن چنین است: «در اجرای ماده ۱۳۱ قانون کار جمهوری اسلامی ایران به منظور حفظ حقوق و منافع مشروع و قانونی و بهبودی وضع اقتصادی کارگران و کارفرمایان که خود متضمن منافع جامعه نیز می‌باشد، کارگران مشمول قانون کار و کارفرمایان هر حرفه و صنف می‌توانند با رعایت مقررات قانونی و این آئین‌نامه مبادرت به تشکیل انجمن صنفی نمایند» (ماده یک آئین‌نامه چگونگی تشکیل انجمن صنفی).

در ماده ۲ آئین‌نامه نحوه عضویت کارگران در ماده ۱۳۱ چگونگی تنظیم اساسنامه و در موارد فصل چهارم آئین‌نامه اختیارات و وظایف انجمن‌ها و کانون‌های صنفی به روشی نشان از پذیرش ساختار سندیکائی، اهداف و فعالیت‌های سندیکائی متناسب با تصویب اساسنامه توسط خود کارگران را دارد. هرچند کاستهائی نیز در ارتباط با فصول مختلف دیده می‌شود که پیگیری تأمین آنها در قوانین وظیفه خود کارگران است. بنابراین، این انجمن وظایف روشنی که فعالیت‌های سندیکائی ایجاد می‌کنند را در خود جای می‌دهند.

اما آیا کار به همین جا پایان می‌پذیرد. تعریف انجمن در زبان پارسی چنین است که «دسته‌ای از مردم که در جایی برای کنکاش در امری گرد آمده باشند انجمن نام دارد» در لغت‌نامه دهخدا این کلمه به معنی «محمل» و «محمل» و «جائی برای گرد آمدن» معنی گردیده، در برهان قاطع معنی «مجلس» و «مجمع» را داراست و با «گروه» و «فوج مردمان» را معنی می‌دهد. همه این معانی نشان از موقتی بودن این واژه را دارند و طبیعی است که در ذهن خواننده «سندیکا» را تداعی نکند. شکل‌نگرفتن سندیکاهای کارگری اگر چه در مرحله اول معلول دلایلی است که قبلاً بر شمرده‌ام اما همین اشکالات نیز توانسته است، وسیله‌ای برای به تعویق انداختن مبارزات اصولی، قانونمند و صحیح کارگران برای بهبود شرایط زندگی‌شان فراهم آورد.

کارگران و فعالان سندیکائی باتوجه به آئین‌نامه چگونگی تشکیل انجمن‌های صنفی توان آن را دارند که انجمن صنفی را آزادانه با ادا در صفحه ۱۱

«بررسی مسائل و مشکلات زنان کارگر»

زنان کارگر از حقوق شهروندی برخوردار نیستند

«بررسی مسائل و مشکلات زنان کارگر» عنوان برنامه‌ای بود که ۱۵ اردیبهشت ماه به همت «مرکز فرهنگی زنان» در پارک نظامی گنجوی برگزار شد. «مرکز فرهنگی زنان» بیشتر در اطلاعیه خود برای برگزاری این برنامه آورده بود: «کارگران هنوز از حقوق شهروندی برخوردار نیستند، مسایل و مشکلات جامعه کارگری چنان در هم تنیده است که گاه زن و مرد نمی‌شناسند، اما این وضعیت را از نظر دور نذاریم که هنگام تعدیل نیرو، هنگام اخراج کارگران، هنگام بازخرید و ... زنان از مردان در همه موارد زنان به واسطه جنسیت‌شان بیش از مردان مورد تبعیض قرار می‌گیرند». این برنامه شامل دو میزگرد، سه هم‌راه موسیقی و تریبون آزاد بود. در آغاز برنامه ناهید کشاورز یکی از اعضای مرکز با

گذاشته است. «دبیا علیخانی» هم در باره زنان گلیم‌باف در سنندج صحبت کرد و وضعیت گلیم‌بافان در سه بخش خانگی، خصوصی و دولتی را تشریح کرد. به گفته او بی‌بهره بودن از بیمه تامین اجتماعی، بی‌اطلاعی از قانون کار، کارکردن در شرایط غیر استاندارد، پسری زودرس، بیماری چشم، آسم، آرتروز و ... از مشکلات این زنان گلیم‌باف است.

میزگرد دوم «زنان کارگر از زبان خودشان» با حضور دو تن از کارگران برگزار شد. در میزگرد ابتدا «زهرارزنی» وکیل دادگستری و عضو مرکز فرهنگی زنان با اشاره به قانون کار و مزایای این قانون برای زنان گفت: «مزایای قیدشده در قانون کار برای زنان، مانند چهارماه مرخصی زایمان، حق شیردهی «مسنوعیت از کارسخت و زیان‌آور ... همه متوجه کارفرماست و آنان را وامی‌دارد کارگر زن را استخدام نکنند. از این رو بهتر است دولت با ارائه تسهیلاتی به کارفرماها آنان را تشویق به استخدام زنان کند. پس از او خانم «گرمه» از کارخانه کنش شادان‌پور سخن گفت، او که دو سال است بازخرید شده است یکی از ۴۰۵ کارگری است که از سوی صاحبان کارخانه مجبور به بازخرید شده است: ۴۰۰ نفر مرد، ۵ نفر زن بودیم، کارخانه هم تعطیل است و قرار است بعد از فروش پول ما را بدهند ولی هنوز خبری نیست».

سپس یکی از زنان کارگر که موناژکار بردهای الکترونیک است در باره مشکلات کارگران کارخانه‌ای که در آن مشغول کار است صحبت کرد و پائین‌بودن دستمزدها، تبدیل‌کردن قراردادهای یک‌ساله به سه ماهه و تهدید به اخراج در صورت اعتراض، اشاره کرد و افزود: «در کارخانه ما سن مردان از زنان کمتر است به این دلیل که کمتر امکان ازدواج به وجود می‌آید و اگر مردی با زنی ازدواج کند حتماً یکی از آنها باید از کارخانه بیرون برود. تا دو سال پیش کنار مردان کار می‌کردیم حالا بین ما دیوار کشیده‌اند و هیچ رابطه‌ای نداریم».

در تریبون آزاد بسیاری از شرکت‌کنندگان به نقد و نظر در باره فعالیت کارگر پرداختند.



برای کارگران، مشکلات زنان را مضاعف دانست. طبق گفته او در این کارخانه، یکی از شرایط استخدام کارگران زن، عدم بارداری است.

«حمیده نبوی» گزارشی از وضعیت زنان فروشنده در کرمان ارائه کرد. او گفت: «بیشتر زنان فروشنده دستمزد بالاتری ندارند و به طور متوسط ماهانه ۱۵ تا ۳۵ هزار تومان دستمزد می‌گیرند» و افزود دولت، دست کارفرماها را برای دیکته کردن شرایط مردسالارانه باز

اشاره به نقش تشکلهای کارگری در مبارزه بی‌پایان با قوانین ضد کارگری، نمونه‌هایی از اعتصاب رو به اوج کارگری در جهان را برشورد.

در میزگرد نخست که در باره وضعیت و نقش زنان کارگر و هم‌چنین وضعیت زنان کارگر در شهرستان‌ها بود. مسعود پرتوئی یکی از سخنرانان، در باره نقش و جایگاه زنان کارگر در طبقه کارگر، جایگاه زنان در جنبش کارگری و زنان مسئله وحدت درونی طبقه کارگر سخن

مردان و برخورداری از مزایای شغلی، ارتباط با اتحادیه‌های کارگری جهان برای بالا بردن سطح آگاهی زنان کارگر، حضور تعداد بیشتر زنان کارگر در همه هیئت‌های تشخیص حل اختلاف و بدوی، ارائه امکانات آموزشی و رفاهی به زنانی که در فعالیت تشکیلاتی حضور دارند، ایجاد کلاس‌های آموزشی برای بالا بردن سطوح آگاهی زنان، تسریع در اجرای بازنگشتگی پیش از موعد، برقراری مستمری بعد از فوت زنان کارگر به فرزندان ایشان، لغو قانون قراردادهای موقت و پیمانی که باعث از بین رفتن امنیت شغلی آنان می‌شود، رفع تبعیض از قانون بیمه بازنشستگی، لازم به ذکر است کارگران بیمارستان امین صادقی، ۱۷ ماه است که حقوقی دریافت نکرده‌اند.

در این برنامه همچنین یکی از زنان کارگر شرکت‌کننده از حاضران خواست تا برای ایجاد تشکلهای مستقل صنفی، نامه‌ای را که برای ارسال به مجلس شورای اسلامی نوشته شده بود امضا کنند که با استقبال روبرو شد.

در تریبون آزاد همچنین «سوسین چاپچی» شاعر کرد، شعری در باره وضعیت کارگران خواند که با تشویق حاضران مواجه شد.

در تریبون آزاد همچنین شیرین اردلان (یکی از همکاران مرکز فرهنگی زنان) با انتقاد از این شعار که «ای اتباع بیگانه برگرد برو به خانه» گفت: «این شعار در راهپیمایی روز جهانی کارگر با استقبال روبرو شد. کارگر افغانی، برمه‌ای، پاکستانی امواج کینه‌ای شدند تا کارگر ایرانی نداند دشمن واقعی اش کیست. کارگر افغانی اگر کارش را به نرخ ارزان تری می‌فروشد و بازار کار را از من و تو ایرانی می‌رباید دشمن نیست، او ظلم بزرگ‌تری را تاب می‌آورد. نژادپرستی راه چاره نیست. افراد و تشکلهایی که سعی می‌کنند نژادپرستی نوین را به جنبش کارگری تزریق کنند بر این اراده‌اند که مبادا نوک حملات کارگری متوجه مسببان اصلی آن شود».

در پایان مراسم شرکت‌کنندگان در حالی که شعارها و پلاکاردهایی در دست داشتند از سالن خارج شدند. بر روی آنها نوشته شده بود: «گرمای باد روز جهانی کارگر بر تمامی زنان زحمتکش ایران»، «مرخصی زایمان حق زنان کارگر»، «قرارداد موقت عامل برده‌داری»، «قانون اعتصابات سرمنشا رهایی» و ...

این مراسم با استقبال زیادی روبرو شد، به طوری که بسیاری از شرکت‌کنندگان جا برای نشست نمی‌یافتند و در نتیجه سر پا ایستاده بودند.

یکی از حاضران بر ضرورت تشکیل حزب آزاد و تشکل مستقل کارگری تاکید کرد. و فرد دیگری با ذکر این جمله که «همان رابطه‌ای که میان کارگر و زن بورژوا حاکم است همان رابطه نیز بین یک مرد طبقه کارگر و مرد بورژوا وجود دارد» افزود: «حتی خواسته‌های زنان بورژوا از موقله آزادی با خواسته‌های زن کارگر متفاوت است». در نقد صحبت‌های او، سه تن از زنان حاضر در جلسه صحبت کردند. و مراسم با شور و حال بیشتری ادامه یافت.



یکی از زنان در نقد گفته‌های ایشان اظهار داشت: «متأسفم که در قرن بیست و یکم ما هنوز تشخیص نمی‌دهیم که کار و جنسیت و مسئله حقوق با هم گره خورده است و نمی‌توانیم اینها را از هم جدا کنیم». زن دیگری تاکید کرد که در ایران همه کارگران از زن و مرد باید برای احقاق حقوق خود مبارزه کنند ولی زنان باید دو مبارزه را پیش گیرند هم برای حقوق صنفی‌شان

و هم برای حقوق جنسی‌شان و این ستم دوگانه است که به زنان می‌شود. سوسین مستند نیز افزود: مرد کارگر و مرد بورژوا با هم تضاد طبقاتی دارند ولی زنان از هر طبقه و گروه فکری با هم وجود مشترک دارند چون در نظام تبعیض جنسی مردسالار تحت ستم‌اند.

در تریبون آزاد همچنین زنی به نمایندگی از کانون خواهران بیمارستان امین صادقی، بیانیه زیر را خواند: «ما زنان در تریبون کارگر خواهان حمایت از زنان فلسطین، برابری حقوق زنان و

NGO زنان، حق و آزادی

خودکشی ۲۵ زن در هر ۱۰۰ هزار نفر!! ایلام و کرمانشاه رکورددار خودکشی در کشور

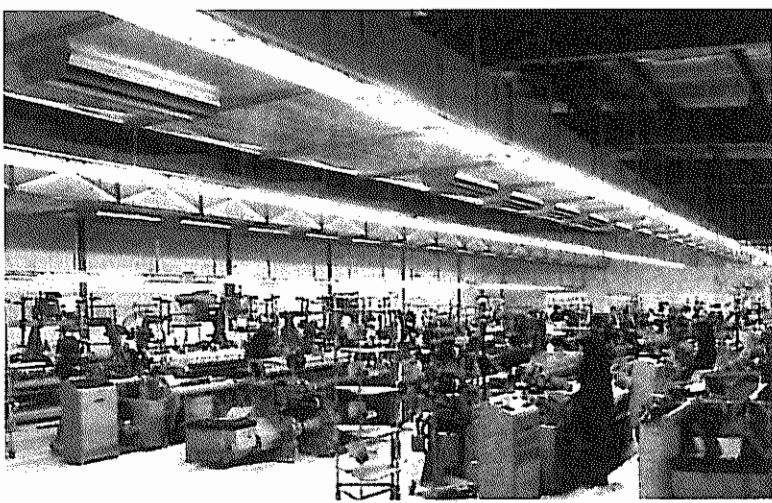
نسبت جنسی خودکشی در استان‌ها مشاهده می‌شود که در استان‌های ایلام، بوشهر، چهارمحال و بختیاری، خراسان، کرمانشاه، کهگیلویه و بویراحمد، مازندران و یزد تعداد خودکشی زنان بیشتر از مردان بوده است. در این گزارش به نکات زیر نیز توجه شده است:

- خودکشی زنان در گروه سنی ۱۸ تا ۲۴ سال بیشترین فراوانی را دارد.
- علت خودکشی زنان عمدتاً اختلافات خانوادگی و سپس شکست و ناامیدی و فقر بوده است.
- روش خودکشی در زنان و دختران عموماً مصرف دارو و خودسوزی است
- اقدام به خودکشی در زنان متأهل بیشتر از زنان مجرد و دختران است
- فراوانی خودکشی ناموفق در میان زنان و دختران بیشتر از خودکشی‌های موفق بوده است.

دریافت و سپس سازماندهی و طبقه‌بندی کرده و در اختیار قانون‌گذار قرار دهند». به نظر دکتر زنانی اگر N.G.O. ها و ویژگی را دارا باشند، ماندگار و پویا خواهند بود: «پاسخ به نیاز واقعی جامعه، سازماندهی آن به شکلی که بتواند خود را با شرایط جدید منطبق کند».

گفته می‌شود حدود سه میلیون سازمان غیردولتی در جهان وجود دارد. به ازای هر دو هزار نفر یک سازمان غیردولتی به وجود آمده است. بر این اساس در کشور ما حدود ۳۰ هزار سازمان غیردولتی باید تشکیل شده باشند اما تنها دو هزار N.G.O. فعال هستند که اغلب آن‌ها در سال‌های اخیر شکل گرفته‌اند. دکتر حقیقی یکی از اعضای شبکه انجمن‌های محیط زیست می‌گوید: «در سال ۷۳ فقط پنج N.G.O. به طور سازماندهی شده و نظماً داشتیم. در سال ۷۷ تعداد آن‌ها به ۳۰ رسید و اکنون N.G.O. ۲۰۰۰ به صورت ثبت شده داریم. در واقع ۷۰ درصد این سازمان‌های نوپا از سال ۷۷ به بعد شکل واقعی پیدا کرده‌اند».

تابستان سال ۷۹ بود که مرکز مشارکت زنان اقدام به برپایی اردوی آموزشی با موضوع سازمان‌های غیردولتی زنان کرد. دختران جوان دانش‌آموز و دانشجویی که هر کدام در یک سازمان، گروه و جمعیتی فعال بودند و یا در آستانه تشکیل چنین سازمان و جمعی قرار داشتند، برای آشنایی بیشتر با فعالیت در شبکه سازمان‌های غیردولتی در می‌گوش دور هم جمع



شده بودند. روزها در کلاس‌های فشرده آموزشی شرکت می‌کردند و شبها در جلسات دوستانه و در محیطی صمیمی به تبادل تجربه‌ها و اطلاعات خود می‌پرداختند. یکی از آنان دختر دانشجوی جنوبی بود که با تله‌فون عربی از خوزستان برای ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی به تهران آمده بود. از همان روز اول تحرک و انرژی بیشتری از دیگران نشان می‌داد. هنوز هم رنگ پوست تیره چشمان سیاه و نگاه مصمم او را به یاد دارم. پدرش صیاد بود مادرش زن خانه‌داری که با نگهداری چند بز و درخت خرما سعی داشت کمک خرجی برای خانواده و شوهرش باشد. وقتی تا سوم راهنمایی درس می‌خواند، پدر آماده می‌شود تا او را به

برخوردارند و سطح نفوذ آن‌ها از مسائل فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی تا امور بشردوستانه گسترده شده و به مشورت‌دهی، تدوین برنامه و تاثیرگذاری در مذاکرات رسمی دولتی در حیطه‌های مختلف رسیده است. انجمن‌ها به دلیل استقلال منابع مالی و انسانی، تصمیم‌گیری سریع و به دور از بوروکراسی دولتی، انعطاف‌پذیری و

اولین بار وقتی از دوستش شنید که عضو یک (Non Governmental Organization) N.G.O. (سازمان‌های غیردولتی) شده است، اطلاعات زیادی در این باره نداشت. دوست او جزوادی با ورق‌های صورتی رنگ به دست داد که در آن به طور خلاصه در مقابل اصلاح N.G.O. نوشته شده بود: «N.G.O. جدیدترین شکل نهادهای خودپدیدار هستند، که در پاسخ به نیازهای اجتماعی به وجود می‌آیند و با سازماندهی درست می‌توانند به یک نهاد انعطاف‌پذیر، پویا و ماندگار تبدیل شوند». مطالب جزوه را خواند و وقتی کتنگاوی بیشتری نشان داد با دعوت همان دوست در همایشی شرکت کرد که تقریباً اعضا و موسسان بیشتر N.G.O.های کشور در آن حضور داشتند و در باره فعالیت‌ها، مسایل و مشکلات خود سخن می‌گفتند. در میان شرکت‌کنندگان، زنان از هر گروه سنی، تحصیلات و شغلی حضور داشتند. این سازمان‌های غیردولتی زنان عنوانی یکی از آن‌ها به نظرش جذاب‌تر از بقیه آمد. چند روز بعد تصمیم خودش را گرفت. یک شماره تلفن را گرفت. صدای نرم و مهربانی از آن سوی خط گفت: «انجمن حمایت از مادر و کودک» به این ترتیب نخستین گام‌ها را برای یک فعالیت داوطلبانه در قالب جمعی که بدون انگیزه مادی اهداف و ارزش‌های مشخصی را دنبال می‌کردند برداشت. از آن پس با افراد مختلفی آشنا شد.

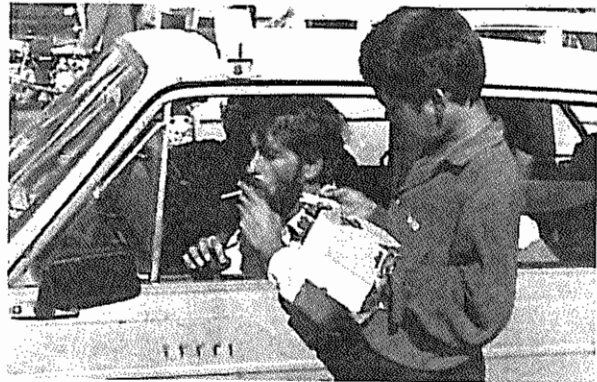
ارتباطات تازه‌ای به وجود آورد و احساس کرد که وارد دوران جدیدی شده است. N.G.O. او به آن پیوسته بود ابتدا چندان زیاد نبود، مثل خیلی از کارهای بزرگی که اول کوچکند. حالا او عضو یکی از هزاران N.G.O. در کشور است که سعی دارند از طریق تمرکز فعالیت خود بر یک موضوع خاص در عرصه اجتماعی، بر زندگی مردم تاثیر مثبت بگذارند.

سازمان‌های غیردولتی از جایگاه ویژه‌ای در جریان تصمیم‌گیری‌های ملی و بین‌المللی دارند.

پیکرهای کوچک کار خارج از چتر حمایتی قوانین

به بهانه اجلاس جهانی برای کودکان

مسعود پرونی



بسیاری از کودکان در کشورهای در حال توسعه در معرض کار اجباری قرار می‌گیرند.

هر چند قانون کار استخدام کودکان را ممنوع کرده و کارفرمایان را تهدید به جریمه می‌کند اما آنچه به فراموشی سپرده شده، نیاز به درآمد و گذران زندگی این کودکان است. کار کودکان در کشورهای مختلف از مقررات و قواعد متفاوتی پیروی می‌کند که شرایط اقتصادی و فرهنگی جوامع در گوناگونی شرایط کار کودکان موثر و تعیین‌کننده است. هر چند سازمان بین‌المللی کار (ILO) و دیگر نهادهای بین‌المللی و ملی مرتبط با کودکان، تلاش‌های قابل توجهی را برای یکسان‌سازی نظام حقوقی کار نوجوانان و اطفال انجام داده‌اند - که بارزترین آن کنوانسیون حقوق کودک می‌باشد - اما توصیه‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار و حتی مقررات کنوانسیون یادشده (پروژه ماده ۳۲) حداقل حقوق کودکان را در عرصه واقعیت تضمین نکرده است. در گزارشی که می‌خوانید با استناد آمارهای موجود، به بررسی آسیب‌شناسانه کار کودکان در ایران پرداخته شده است.

زمانی که سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی خبر می‌دهد ۱۵ درصد جمعیت کشور (نزدیک به ۱۰ میلیون نفر که در آمارهای رسمی دیگر این رقم تا ۱۲ و حتی ۲۳ میلیون نفر هم یاد شده است) زیر خط فقر زندگی می‌کنند (۱)؛ می‌توان دریافت که چه درصد بزرگی از کودکان کشورمان به دلیل فقر به کار مشغول هستند. هر چند رقم‌های رسمی بنا به گفته حبیب‌الله عیاجبی (معاون اشتغال وزیر پیشین کار و امور اجتماعی) خبر از کارگری (۲۶۰ هزار کودک زیر ۱۵ سال به دلیل فقر) می‌دهند (۲)؛ اما بررسی‌های ارائه‌شده آمار نشان می‌دهد که ۳۸۰ هزار کودک ۱۰ تا ۱۴ ساله در سراسر کشور کار ثابت داشته و حدود ۳۷۰ هزار کودک در همین سنین به‌عنوان کارگر فصلی مشغول به کارند (۳). یعنی بیش از ۷۰۰ هزار کودک و اگر فراموش نکنیم طبق روال مرسوم کشورمان در چنین عرصه‌هایی آمارهای رسمی معمولاً طوری محاسبه می‌شوند که ضریب خطای بالایی را واقعیت دارند، می‌توان فهمید که حدود ۱/۵ میلیون کودک زیر ۱۵ سال در ایران کار می‌کنند. این به درصد یادشده منابع جهانی نزدیکتر است که اعلام کرده‌اند، در جهان حدود ۱۵ درصد کودکان تا ۱۴ سال مشغول به کارند (۴).

گرچه پدیده کار کودکان ویژه ایران نیست و در جهان ۲۵۰ میلیون کودک زیر ۱۵ سال کار می‌کنند - که یک پنجم تا یک ششم این تعداد (یعنی ۵۰ تا ۶۰ میلیون) به کار جابجایی و زبان‌آور مشغولند - (۵) اما این موضوع نمی‌تواند بهانه‌ای برای شانه خالی‌کردن از زیربار مسئولیت در برابر کودکان این سرزمین باشد.

آمارها و ارقام دیگر نیز نشان می‌دهد چگونه علی‌رغم رقم‌های دست‌پاگیر است، در سال ۱۳۷۹ در حدود ۲۵۰ میلیون کودک ایرانی کارگری می‌کنند. برای نمونه زمانی که دکتر سیاری معاونت بهداشتی وزارت بهداشت و درمان سال گذشته اعلام کرد: «۲۰ درصد مردم ما نمی‌توانند شدم خود را اسیر کنند» (۶). با یک محاسبه ساده می‌توان پی برد که دست‌کم ۱۳ میلیون ایرانی به خاطر فقر از سیرکردن خود ناتوانند. اگر در نظر داشته باشیم، بر اساس گزارش مرکز آمار ایران ۲۰/۵۴ درصد جمعیت ایران ۱۵ تا ۲۴ ساله هستند (۷)؛ می‌توان دریافت از این ۲۴ میلیون دست‌کم ۲/۶ میلیون نفر باید ۱۵ تا ۲۴ ساله باشند.

باتوجه به گزارش مرکز آمار ایران که ۲۱/۳۲ درصد شاغلان سال ۱۳۷۸ افراد ۱۵ تا ۲۴ ساله اعلام شده است (۸)، روشن می‌شود از ۲/۶ میلیون نفر بیش از ۵۵۰ هزار نفر باید جزو شاغلان باشند، که اگر تنها نیمی از این افراد زیر ۱۸ سال باشند عدد ۲۷۵ هزار به دست می‌آید که نشانگر اشتغال ۲۷۵ هزار نوجوان است و از آنجا که این تعداد، کودکان ۱۵ سال به بالا را در بر می‌گیرد باید آن را به ۷۵۰ هزار کودک ۱۰ تا ۱۴ ساله اضافه کرد که رقم به دست آمده بیش از یک میلیون کودک و نوجوان خواهد بود. بر اساس گزارش مرکز آمار ایران ۱۴/۶ درصد جمعیت ایران (یعنی حدود ۹/۵ میلیون نفر) کودکان ۱۰ تا ۱۴ سال هستند که در هیچ کدام از آمارها، رقم و درصد اشتغال این بخش سنی برآورد نشده است. اگر درصد اشتغال کودکان این سنین را در کل جامعه فقط ۲ درصد بدانیم و آن را به رقم بالا بیافزاییم، رقم به دست آمده نشان می‌دهد بازوان کوچک حدود یک میلیون و ۲۰۰ هزار کودک ایرانی در تلاشی بزرگ برای گذران زندگی هستند.

حتی اگر گفته دکتر سیاری را نادیده بگیریم و گزارش اسمال مرکز آمار ایران را سند بدانیم که بر اساس آن ۱۵ درصد از جمعیت ایران در فقر مطلق به سر می‌برند (۹)، با توجه به محاسبات بالا این رقم تفاوت نکرده، دست‌کم ۲۵۰ هزار از آن کاسته می‌شود. البته، حتی اگر این رقم را باور نکنیم می‌توان از سوی دیگر موضوع را بررسی و محاسبه کرد. برای نمونه زمانی که محمدعلی طالبی معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی در سال ۱۳۷۸ در همایش سه‌روزه دفاتر امور آسیب‌دیدگان

مستمری بیکاری باشد، زیرا قانون می‌گوید او باید بیکار باشد. اساساً قانونی، بویاست که دارای ساز و کار اجرائی مناسب باشد. یعنی باید به لحاظ زمانی بتواند به عنوان عامل پیشگیری (جلوگیری از وقوع)، بازدارنده (در حین وقوع) و بازساننده (پس از وقوع) برای جامعه به عنوان یک سازمان را داشته باشد، بتواند، ابعاد مختلف موضوع از جمله نیازهای فردی و ضرورت‌های اجتماعی را پاسخگو باشد. در غیر این صورت قانون چیزی جز ردیف واژگان نخواهد بود که صفحهای را پر کرده و وجدان اجتماعی را آسوده می‌گرداند که قانونی نمی‌تواند وجود دارد. ساده‌تر بگویم: قانونی که نمی‌تواند اجرا پذیرد، اثرش را در جامعه تضمین کرده فقط و فقط کارائی زیبایی‌شناسانه حقوقی داشته و به درد تلطیف روحیه اجتماعی می‌خورد. چنین است که گشودا متشی‌زاده کارشناس روابط کار در همین باره می‌گوید: «از طرفی به سبب کمبود نیروی انسانی، بازاری بازاری وزارت کار برای اجرای مقررات فعلی در همان کارخانه‌های تحت نظارت ناتوان نشان می‌دهد، بنابراین قانون به تمامی اجرا نمی‌شود» (۱۷).

موضوع زمانی پیچیده‌تر می‌شود که به گفته ایشان: «حواص بازارسان وزارت کار تنها به کارخانه‌ها و کارگاه‌هایی که سازمان یافته و تحت نظارت این وزارتخانه هستند معطوف است و از هزاران واحد صنعتی و تولیدی که محل اصلی اشتغال کودکان است، غافلند». در همین چارچوب است که علی‌برین مدیرکل سازمان تأمین اجتماعی تهران بزرگ در سال ۱۳۷۹ اعلام می‌کند: «از مجموع ۲ میلیون کارگاه سطح استان تهران، تنها کارفرمایان ۵۰۰ هزار کارگاه حق بیمه پرداخت می‌کنند». خود این اظهار نشان می‌دهد، ۱/۵ میلیون کارگاه فقط در سطح استان تهران وجود دارند که وزارت کار نظارت و کنترلی بر آنها ندارد و اگر، تنها ۱۰ درصد از این کارگاه‌ها هر کدام فقط یک کارگر کودک و نوجوان داشته باشند، حدود ۱۵۰ هزار کودک و نوجوان کارگر در سطح استان تهران کار می‌کنند که زیر پوشش هیچ بیمه‌ای قرار ندارند. مواد مربوط به کار کودکان در قانون کار، با تمام قشنگی‌شان، روشن نمی‌کنند مسئول تأمین مالی کودکانی که به خاطر گذران زندگی کار می‌کنند، چه نهادی است. از سونتی دیگر، همین موضوع یعنی روشن‌نبودن نهاد سازمان‌دهنده زندگی کودکان نیازمند، در عمل از قوانین چیزی نمی‌سازد جز چراغ سبزی که به کارفرمایان اجازه می‌دهد از نیاز مالی کودکان استفاده کنند. نمونه کوچک این موضوع، حق بیمه است. از آنجایی که استخدام کودکان زیر ۱۵ سال غیرقانونی اعلام شد، در نتیجه چنین کودکانی از حق بیمه محروم هستند و نه تنها زیر پوشش بیمه درمانی قرار نمی‌گیرند، بلکه در صورت اخراج و بیکاری نمی‌توانند از بیمه بیکاری بهره‌گرفته، یا خواهان دریافت وام اشتغال باشند.

مباد ۷۹ تا ۸۴ قانون کار که مربوط به کار کودکان است، همانقدر که به کارفرمایان هشدار می‌دهد، به کودکان کارگر نیز هشدار می‌دهد که کارشان غیرقانونی است و باید آن را پنهان کنند مبادا از دستش داده و بیکار شوند. یا ماده ۸۱ قانون کار با تمام جلوه خوشی که دارد، اگر درست بررسی شود، بی‌معنی به نظر می‌رسد. این ماده روشن می‌سازد که «آزمایش‌های پزشکی کارگر نوجوان، حداقل باید سالی یک بار تجدید شود». بی‌معنی بودن این قانون خوش آب و رنگ، زمانی روشن می‌شود که دقت کنیم این ماده چند تبصره نا نوشته در خود دارد. از جمله این که کارگر نوجوان باید به عنوان نیروی ثابت باشد نه کارگر پیمانی با قرارداد کمتر از یک سال، یا به عنوان کارگر روزمزد از سوی دیگر محل کار این کارگر نباید جزو کارگاه‌های زیر ۵ نفر باشد و تبصره‌های نهفته‌ای از این دست، این‌هاست که روشن می‌سازد مواد مربوط به کار کودکان پیش از آن که در پی راهگشایی و کارائی باشند، تنها تصویب شده‌اند که تصویر شده

آرزوهاییشان آکنده از ناهمانی از آسایش چون خانه خوب، خانواده آسوده، زمان کافی برای بازی و غذای کافی است. در واقع اینها از زندگی چیزی نمی‌خواهند جز سبم انسانی‌شان و همه اینها، آدمی را یاد گفته‌های آندرس

پسرک ۱۴ ساله نیکاراگوئه‌ای می‌اندازد که در پیام خود می‌گوید: «صادقانه بگویم عصبانی هستم... ما در جهانی زندگی می‌کنیم که میلیون‌ها میلیون کودک در شرایط سخت و دهشتناک کار می‌کنند... فریاد اعتراض ما پژواک صدای بیش از ۲۵۰ میلیون کودکی است که در شرایط خطرناک کار می‌کنند (۱۵). قوانین زیبا و ناکارآمد براساس ماده ۱۶ قانون کار مصوب ۱۳۳۷، به کارگزاران اطفال کمتر از ۱۲ سال حتی به عنوان کارآموزی ممنوع است.

هر چند پس از انقلاب، سن ممنوعیت کار کودکان، بالاتر رفته و بر اساس ماده ۷۹ قانون کار به ۱۵ سال تبدیل شد، اما قید «حتی به عنوان کارآموزی» حذف شد که خود راه‌گیزی برای کارفرمایان فراهم آورد. راه‌گیزی که به کارگیری کودک را به عنوان کارآموز امکان‌پذیر کرد و این امکان را برای کارفرمایان فراهم ساخت که رسا به کودکان کارگر کمترین دستمزد را بپردازند، چرا که کارآموز محسوب شدند.

ما قوانین کار قشنگی داریم که فقط قشنگند؛ برای نمونه براساس ماده ۸۴ قانون کار، در مشاغل که ماهیت آنها یا شرایط کار برای سلامتی یا اخلاق نوجوانان زیان‌آور است، حداقل سن کار ۱۸ سال تمام است که تشخیص این امر به عهده وزارت کار و امور اجتماعی گذاشته شده است. اما مطمئن باشید هیچ فهرست و جدولی از این گونه کارها پیدا نمی‌کنید. چنین است که هاله مروی، کارشناس ارشد حقوق می‌گوید: «کار کودکان در اماکنی مثل قهوه‌خانه‌ها و گاراژها و برخی از محیط‌های خلوت و سرپوشیده که از لحاظ فرهنگی در سطح پائینی هستند، مشکل دارد و متأسفانه وزارت کار قانونی را تصویب نمی‌کند که به موجب آن،

چنانکه آمار رسمی سال ۷۸ نشان می‌دهد یک میلیون خانواده به وسیله زنان سرپرستی می‌شود (۱۲) یعنی از هر ۱۶ خانواده ایرانی یک خانواده سرپرست زن دارد. البته سال بعد خانم دکتر فروزان مدیرکل امور زنان و خانواده سازمان بهزیستی اعلام کرد: ۳ میلیون زن در کشور خانواده خود را سرپرستی می‌کنند. به گفته ایشان از این تعداد ۱۲۰ هزار خانواده تحت پوشش خدمات بهزیستی قرار دارند (۱۳).

از این میان به گفته محمود نصف‌زاده کارشناس امور زنان و خانواده سازمان بهزیستی سیستان و بلوچستان، «۱۱ هزار نفر در قالب ۲۴۵۰ خانوار با سرپرستی زنان زیر پوشش سازمان بهزیستی این استان قرار دارند» (۱۴). موضوع زمانی جالب می‌شود که به گفته ایشان این سازمان ماهیانه بین ۱۵ تا ۱۷ هزار تومان به عنوان مستمری به این خانوارها پرداخت می‌کند. به‌راستی پذیرش چنین مستمری اندکی از سوی یک خانواده به چه معناست؟ جز فقر شدید خانوادگی؟! آیا این مستمری می‌تواند جویاگویی یک خانواده دست‌کم ۴ نفره باشد و آیا این خود دلیل روشنی برای کار کردن حتی کودکان خانواده نیست؟ حتی اگر تعداد کودکان شاغل تنها ۲۶۰ هزار نفر اعلام شده از سوی معاون اشتغال وزیر پیشین کار باشد، در اصل موضوع تفاوتی ایجاد نمی‌کند. چرا که حتی این رقم هم نشان می‌دهد از هر ۶۵ کودک ایرانی یکی با بیکری کودکانه تلاش می‌کند چرخ بزرگ زندگی را بچرخاند و از مسانداب فقر بدر آورد، چنانکه حتی بررسی‌های جامعه‌شناختی در مورد کودکان خیابانی نیز نشان می‌دهد کودکان خیابانی که با خانواده خود در ارتباط بوده و در خیابان‌ها آسیب‌های اجتماعی کمتری دیده‌اند،



بسیاری از کودکان در کشورهای در حال توسعه در معرض کار اجباری قرار می‌گیرند.

باشند، مبادا جایشان در کتابچه قوانین خالی بماند.

سبب کار کودکان
علت کار کودکان دو سواد دارد: کارفرما و کارپذیر. کار کودکان از سوی کارفرمایان تنها به خاطر به صرفه‌بودن و سودآوری کلی چنین کارگرانی است. چرا که به کودکان از گذشته تاکنون پائین‌ترین حد مزد پرداخت می‌شود؛ چنان که بر اساس جدول «آمار عملکرد صنایع عمده کشور، سال ۱۳۷۶»: پائین‌ترین رده حقوقی بزرگسالان، در ۱۲ کارخانه ریسندگی و بافندگی بین ۳۴ تا ۵۵ ریال بوده، در حالی که دستمزد کارگران کودک در همین کارخانه‌ها بین ۱۲ تا ۲۲ ریال بوده است یعنی دستمزد کودکان بین ۳۵ تا ۴۰ درصد دستمزد بزرگسالان بوده است (۱۸). هر چند بیش از ۵ دهه از آن زمان گذشته و دستمزدها افزایش یافته، اما این درصد و تناسب همچنان یکسان مانده است.

از سوی دیگر، به دلیل آن که بر پایه ماده ۷۹ قانون کار، به کارگزاران افراد کمتر از ۱۵ سال تمام ممنوع است، کارفرمایان از این موضوع بهره‌گرفته، افزون بر پرداخت دستمزد کم به کارگران کودک، آنها را از هر گونه حقوق و مزایا (از جمله بیمه) محروم می‌کنند. زیرا در صورت کمترین اعتراض یا درخواست حقوق و مزایا کار خود را از دست می‌دهند. چرا که کارفرمایان با استخدام آنها کار غیرقانونی انجام داده و ظاهراً لطفی است که کارفرما در حق این دسته از کارگران کرده است. همچنین کارگر غیربزرگسال، راحت‌تر قابل کنترل بوده در صورت اختلاف به آسانی می‌توان آن را ترساند و آرامش کرد. کارگران کودک و نوجوان یک کارگر ساده بزرگسال کار کنند و این به جز کارهای یادویی است که خواهی نخواهی به گردن آنهاست. در مجموع کارگر غیر بزرگسال، کارگری است کامل که دستمزد و حقوق و دردهایش برای کارفرما نصفه است.

از سونتی دیگر کار کودکان به عنوان کارپذیر ریشه در فقر آنها دارد. برای که فقر از تعریف ساده‌اش، خود همایشی از رده‌ها و عرصه‌های گوناگون است. همچون فقر عمومی، فقر شخصی، فقر فرهنگی، مهاجرت (جابجایی جغرافیایی فقر) و فقر هنجارهای زیستی. در جامعه‌ای که بر اساس شفاف‌های ژرف طبقاتی، فقر عمومی گسترش می‌یابد نمی‌توان انتظار داشت که کودکان بخش فقیر، وارد بازار کار نشوند. در شرایطی که بنا بر گزارش مرکز آمار ایران، ۱۵ درصد جمعیت ایران در فقر مطلق به سر برده (۱۹) و ۹۰ درصد جامعه از ۶۹ درصد مصرف جامعه برخوردارند (۲۰) چگونه می‌توان انتظار داشت کودکان برای تأمین روزی خود دست به کار نشوند.

جامعه‌ای که دچار فقر عمومی شود، هنجارهای زندگی اجتماعی در آن از بستر طبیعی خود جدا شده و ناپهناجاری، عادی می‌شود و فقر هنجارهای زیستی گسترش می‌یابد. در این حالت برای جامعه، کار کردن کودکان و تلاش آنها برای دست یافتن به درآمد عادی خواهد بود.

اگر فقر همگانی جامعه، به عنوان شرط لازم برای به کار کشیده‌شدن کودکان نقش ایفا می‌کند، اما شرط کافی نیست. چرا که حتی در شرایط همه‌گیری فقر، خود فقر به پیروی از اصل سببیت، برای همه یکسان نبوده و چنین است که فقر خصوصی اقصاد و خانوارها (نسبت به دیگران و حد نیاز) به عنوان شرط کافی نقش‌آفرینی می‌کند. برای نمونه بر اساس گزارش سازمان برنامه و بودجه در سال گذشته ۳ میلیون خانوار زیر خط فقر (مطلق) زندگی می‌کنند (۲۱). اگر از میان این خانوارها تنها یک چهارم از روی فقر تن به کار کودک خود داده باشند (هر خانواده تنها یک کودک) در این صورت ۷۵۰ هزار کودک روانه بازار کار شده‌اند. یا زمانی که بر اساس یک نظرسنجی جامعه در خصوص حاشیه‌نشینان پیرامون تهران (۲۲) اعلام می‌شود: ۴۲/۵ درصد از جمعیت حاشیه‌نشین تهران بیکار بوده و ۶۴ درصد شاغلین از درآمدی کمتر از ۵۰ هزار تومان و ۳۳ درصد، درآمدی به میزان ۵۰ تا ۸۰ هزار تومان دارند؛ می‌توان فهمید که چگونه فقر عمومی و خصوصی (شخصی) کودکان را وادار به کار می‌کند.

عامل دیگری که در جذب کودکان به بازار کار اثر مستقیم دارد مساله مهاجرت از روستاها (و شهرهای کوچک) به شهرها به ویژه شهرهای بزرگ است. طی ۴۵ سال گذشته جمعیت روستائی ایران با کاهش ۳۵ درصدی از ۷۰ درصد به کمتر از ۳۵ درصد رسیده است و از آنجایی که مهاجرت به شهرها نه در راستای پاسخگویی به خواهانی بازار کار در شهرها که تنها به دلیل بیکاری و نبود درآمد روستاها (و شهرستان‌های کوچک) بوده است این جابجایی جمعیت چیزی جز جابجایی بخش بزرگی از بیکاران یا در واقع جابجایی فقر از روستا (و شهرستان‌های کوچک) به شهر (به ویژه شهرهای بزرگ) نیست. فقری که پای کودکان مهاجر را به بازار کار و کسب درآمد باز می‌کند. ادامه در صفحه ۱۱

چپ همچون جنبشی انقلابی و فرهنگی

ایران پس از یازده سپتامبر

امیر ممبینی

بخش اول

را خطرناک و از نوع انقلابی - یعنی که مرده و مضر - می‌دانند. البته اینان از مقاومت مدنی هم حرف می‌زنند، اما «... تا آنجا که رخصت هست، تا زنجیر!» مقاومت مدنی اهدانی اینان به مردم مثل سنگ‌های کینی اهدانی جمهوری اسلامی قبل از این که نان به شکم برساند دندان به سنگ می‌پراند!

این که چگونه مسکن است یک نیروی مدعی چپ همه نیروی خود را صرف به لجن‌کشاندن مفهوم و محتوای انقلاب بکند و در همان حال یک ریز دم از انقلاب شکوهمند بهمین بزند از شگفتی‌هاست. اگر کسی پرستی به این نتیجه برسد که انقلاب و انقلابیگری بد است، چنانچه در موضع ترقیخواهی قرار داشته باشد قبل از همه باید انقلاب بهمین را دلیلی در رد انقلاب بیاورد. اما چگونه است که «انقلاب» سنتگرایان «شکوهمند» و «عظیمترین» حادثه تاریخ ایران است، اما انقلاب احتمالی مردم علیه ولایت مطلقه فقیه پیشاپیش و به گونه نامشروط رد است؟ چگونه است که قیام مسلحانه سیاهکل حماسه‌ای شکوهمند است اما قیام احتمالی جمع با فرهنگی از مردم (اگر که پیدا بشود چنین جمعی!) برای متوقف کردن سنگسار از پیش محکوم است؟ از دید من در یک جامعه برآستی تمدن یک سنگسار دلیل کافی برای یک انقلاب است. جامعه‌ای که سنگسار را تحمل کند به اندازه کافی متدن نیست. این که در جامعه ما سنگسار انسان و انسانیت انجام می‌گیرد اما چنین انقلابی رخ نمی‌دهد عامل آن پسماندگی فرهنگی و مدنی است و نه آگاهی سیاسی - اجتماعی. مگر نه این که آمرین و عاملین سنگسار و کشتار فرزندان حسین مرز پرگرهر هستند و روی دوش توده تحریک‌شده به قدرت رسیده‌اند؟ ولایت مطلقه فقیه نخست آفریده عقب‌ماندگی است و سپس آفریننده آن. کسانی چون من درست به دلیل شک‌نداشتن در سرشت و آرمان انقلابی جنبش خود و بر پایه همین شناخت، در شرایط مشخص جامعه ما از هر ذره اصلاحات دفاع می‌کنند و می‌کوشند جامعه با استفاده از نیروی درونی خود به شکلی تمدنانه و مسالمت‌آمیز به دمکراسی گذر کنند. من دفاع پیگیر از اصلاحات را مغایر انقلابیگری جنبش خود نمی‌دانم بلکه محصول آن می‌دانم. انقلاب و رفرم می‌توانند شکل یا محتوای همدیگر باشند، به هم تبدیل شوند و همدیگر را تکمیل کنند. هم رفرم می‌تواند در شکل انقلاب بروز کند و هم انقلاب می‌تواند در شکل رفرم پیش برود. هیچ انقلابی آگاهی نمی‌تواند با اصلاحات مخالف باشد و هیچ اصلاح طلب راستینی نمی‌تواند هر گونه برنامه یا حرکت انقلابی را مردود بشناسد. از دید کسی که برآستی برای اصلاح جامعه تلاش می‌کند، هیچ دیوار چینی انقلاب و اصلاحات را از هم جدا نمی‌کند. برای پرهیز از خشونت و بی‌داد نهفته در شیوه‌های انقلابی (و نه برنامه‌ها و هدف‌های انقلابی) ضرورت دارد که چپ خواست خود را در شکل اصلاحات رادیکال و به شیوه مسالمت‌آمیز پیش ببرد و تا حد امکان از توسل به شیوه‌های تند دوری جوید. اما نادرست است که این نیرو و استثمارگران و مستبدین و سرکوبگران را مطمئن کند که در هیچ شرایطی علیه آنان اعمال قدرت نخواهد شد.

چپ نمی‌تواند از مردم بخواهد که استثمارگران را به عدم اعمال قهر و قدرت خود مطمئن سازند! چپ نمی‌تواند طوری جامعه را از اعمال قدرت و انقلاب بترساند که در برابر سنگر بدون دفاع باقی بماند. امکان باقیه انقلاب در جامعه، خود یک امکان بالفعل برای اصلاحات است. آن که خرج انقلاب را بیش از خراج استبداد نشان می‌دهد این امکان را به سود مخالفین دمکراسی از میان می‌برد. نیروی استثمار و سرکوب باید از ستمگری بر مردم بپرسد، مگر بر سر عقل بیاید و در برابر اصلاحات پس بنشیند. سرفعل آمدن این نیرو و آرزوی ما و شانس بزرگ تاریخ است. اما تاریخ نمی‌تواند تا ابد منتظر بماند که این نیرو سرفعل بیاید. اصلاحات یعنی انجام تغییرات ضرور در یک ظرف زمانی مشخص. اگر زمان مشخص برای تامین آزادهای سیاسی به شیوه تدریجی و مبارزه مسالمت‌آمیز و بی‌سجاده سال در نظر گرفته شود این دیگر نه اصلاحات است و نه ترقی. در یک جامعه بحرانی هر چه زمان لازم اصلاحات طولانی‌تر شود زمان انقلاب نزدیک‌تر می‌شود. این آورده تاریخ حکومتی که به مبارزه مسالمت‌آمیز و قانونی مردم نه می‌گوید و می‌کوشد با هراس‌افکنی و اعمال قهر شیروندان را مطیع

کند به دست خود قهر و انقلاب را علیه خویش سازمان می‌دهد.

چپ و سازمانهای سیاسی چپ

یک جنبش سیاسی - فرهنگی است. جنبشی که می‌خواهد در نظام جامعه و جهان دگرگونی پدید آورد و با نژادپرستی، ملت‌پرستی، دینسالاری، مردسالاری و غیره مبارزه کند و جامعه را به همبستگی، برابرقوتی، همزیستی و صلح رهنمون شود نمی‌تواند یک جنبش فرهنگی نباشد. همانگونه که دمکراسی یک پدیده سیاسی - فرهنگی است، سوسیالیسم، بیوستریسم، اکولوژیسم و فمینیسم نیز پدیده‌هایی سیاسی - فرهنگی هستند. حتی می‌توان گفت که چپ فرامردن، از آن جمله بیوسنترال سوسیالیسم و فمینیسم، بیشتر فرهنگی - سیاسی هستند تا سیاسی - فرهنگی. برای مثال، فمینیسم جنبش هدف است و نه جنبش قدرت. فمینیسم با مردسالاری درگیر است، چیزی که در یافت کلیت جامعه معاصر وجود دارد و نه تنها در قدرت سیاسی. از این رو، مبارزه فمینیستی بیشتر فرهنگی است تا سیاسی. زبان فرهنگ رنگین و میدان آن بسیار فراخ است. فرهنگ با زبان فلسفه و علم و ادبیات و هنر و سیاست (انجاکه سیاست با فرهنگ‌سازی کنار بیاید) حرف می‌زند. نیروی عمده فرهنگ‌سازی روشنفکران کارکنان پهنه دانش و هنر و ادبیات هستند. از این رو، هر جنبش فرهنگی، از آن جمله جنبش‌های چپ، تنها زمانی می‌تواند در میدان فرهنگ‌سازی زنده باشد که از درون و برون با جریان روشنگری و نیروی روشنفکر پیوند خورده باشند. آنجاکه صفوف یک سازمان چپ و محیط زیست آن از روشنفکران تهی می‌شود، آنجا که روشنفکران به چنین سازمانی از آرمانگرایی به قدرت‌گرایی، از جنبش‌گری به بوروکراتیسم، از پویایی به انجماد، از دورنگری به پراگماتیسم، از ارزش به ارز و از رفاقت درونی به رقابت درونی فرو می‌غلطد. صفوف چنین سازمانی میدان ساخت و تراز دو گروه دیپلمات‌ها و تشکیلاتی‌های قدرت‌طلب می‌شود. اینان روشنفکر و روشنگری را از پهنه ارتش خود جارو می‌کنند. این تشکیلاتی‌های قدرت‌طلب چون در میدان نبرد اندیشه ناتوان هستند، چون مبارزه فکری کار آنان نیست، به نیروی فیزیکی متکی می‌شوند. اینان اول دسته تشکیل می‌دهند و سپس برای دسته خود هویت سیاسی دست و پا می‌کنند و پس از آن جنگ قدرت را تا سرحد ممکن گسترش می‌دهند و میراث را بر اساس زور بین خود تقسیم می‌کنند، بدون آن که بدانند در همه این مدت تنها تشکیلات را برای سواری دیپلماتها زمین می‌کردند. در چنین شرایطی دوران زوال فرا می‌رسد، بی آن که نبرد درونی و تداوم توهمات بگذارد که تشکیلات هیچ حرکت مشکلی برای نجات خود انجام دهد. وقتی یک تشکل چپ از فضای نقاد و روشنفکرانه و جنبشی چپ جدا شود خود به باتلاق مرگ خویش تبدیل می‌شود.

اما، نه زوال تشکل‌ها زوال چپ است و نه زوال هر چپی زوال همه چپ. چپ در فراسوی سرزهای تشکیلاتی توسط هزاران هزار روشنفکر و زحمتکش پهنه فرهنگ و به اتکالی انسانیت آماج نظام استثماری زندگی خود را ادامه می‌دهد و در هر دورانی با نمودی نوین و هماهنگ با آن دوران نبرد را پیش می‌برد. اگر دیپلمات صحت اندیشه را با سود حاصله محک می‌زند روشنفکر چپ آن سود سوداگرانه را پیش پای صحت اندیشه فدا می‌کند. مساله این است: نه شکست دلیل ناک‌بودن است و نه پیروزی دلیل حق‌بودن؛ درست یا نادرست بودن یک هدف را نمی‌توان با شکست و پیروزی یا با سود و زیان سنجید. در طول تاریخ بشر شمار پیروزیهای نیروی بهره‌کشی و بیداد بسیار بیشتر از شمار پیروزیهای نیروی داد بوده است، در حالی که حق از آن نیروی داد بوده است.

باری، تملک آرمان چپ تملک سرمایه عظیمی است که در بازار سرمایه زبان دارد. مهمترین سود این سرمایه رساندن انسان به خوشبختن خویش و مستفخرکردن وی به شریک‌نبودنش در استثمار و در ساختار ستم است!

جنبشی که در دوم خرداد ۱۳۶۷ در کشور ما برآمد کرد، طی چند سال اخیر تجارب گرانقدری را از سز گذراند که امروز تعامل و بازنگری آن به یکی از مبرم‌ترین و طسایف اخلاقی فعالین سیاسی و مبارزان حقوق بشر تبدیل شده است. از همین رو این پروژه در اوایل با تکیه به پایه اجتماعی خود، حد معینی از اراده مردم را به ساختار سیاسی و حقوقی نظام اسلام تحمیل کرد تا سقف آنچه را که در این حکومت قابلیت داشت به مرحله اجرا درآورد.

از آنجائی که تمایل به نقش مشارکتی مردم در امور کشور برجسته بود، مردم در کارزار شوراها و شهر و روستا حضور گسترده پیدا کردند و برای دوران معینی مهر و نشان و خود را بر آن کوبیدند. همچنین روزنامه‌نگاران و روشنفکران دگراندیش با راداندازی مطبوعات مستقل و منتقد به مثابه رکن چهارم دمکراسی، تا آنجا که سقف ناسور اجازه می‌داد، در مبادله آزاد اخبار و اطلاعات و ترویج آگاهی فرهنگی و سمت‌دادن به مطالبات اجتماعی در افکار عمومی، نقش کلیدی ایفا کردند و ابتکار عمل را از دست رسانه‌های وابسته حکومتی خارج ساختند. وجه مشخصه‌ای که در روند جنبش دوم خرداد طی شد و به شفافیت رسید، تنها از آن نهادها بود که خارج از دایره قدرت قرار داشتند. حضور مردم در نهادهای نوپا و استقبال گسترده شهروندان از مطبوعات مستقل مدنی تکیه داشت، پیام و رفتارهای دمکراتیک و درخشانی از خود اراسته داد. همین اراده تحول‌طلبی می‌رفت تا خود را با شناسنامه و هویت مشخص به ثبت برساند که به ناگهان با مقاومت ساختار سیاسی و استبدادی مبتنی بر ولایت فقیه روبرو شد. این نظام با اقتدار و تسلیمت هر چه بیشتر در مقابل جنبش دمکراتیک مردم صف‌ارائی کرد و عملا مانع کسب حقوق شهروندان بر سرنوششان گردید. ولی فقیه و نهادهای انتصابی وابسته به وی، با تکیه بر قانون و تفسیر از آن و نیز احکام شرع، سرسختانه به سرکوب و تقابل با دستاوردهای جنبش دوم خرداد پرداختند و در این ارتباط با کینه‌ای هر چه فزون‌تر ضربات اساسی به آگاه‌ترین و مستقل‌ترین قشر روشنفکری این جنبش وارد آوردند و گروه گروه از جوانان و زنان مبارز کشور ما را روانه زندان‌ها ساختند و از اعمال شکنجه‌های سبیانه نسبت به آنان فروگذار نکردند.

تصور می‌کنم که در ابتدا مردم از ضرورت شکل‌گیری تحولات بنیادین سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی از خود به نمایش گذارند، با درک غیرمتعارف اصلاح‌طلبان دینی که در رهبری جنبش قرار گرفته بودند تعارض داشت زیرا که اکثریت قریب به اتفاق این طیف همواره دغدغه‌اش کسب قدرت و حضور مجدد در آن بود. و در این راه هدفی جز حفظ ساختار سیاسی نظام و پاسداشت برآمد آن در سر نداشت. این نیرو زیر فشار مداوم مردم همواره در پیشبرد سیاست‌های روزانه و در رقابت با محافظه‌کاران، تضاد و تناقض‌های بسیاری را از خویش بروز می‌داد که عاقبت هم از مدیریت و تئوین مبانی تئوریک و استرژیک و به تبع آن تاکتیک سیاسی شفاف در قبال جنبش تحول‌طلبانه مردم شانه خالی کرد. طبیعتا رهبری این جنبش تعهد، سازمانیابی و تدوین فرآیندهای سیاست و برنامه را نیز شامل می‌شود و رهبران مستقل همواره خود را مسئول پاسخگوی پایه اجتماعی خویش می‌دانند. اما از آن جایی که اصلاح‌طلبان دینی خود از درون نظام موجود برخاسته‌اند، ماهیتا توان رهبری و هدایت مستقل جنبش دوم خرداد را نداشتند، از این رو پس از مدتی کوتاه که نهاد اصلاح‌طلبان جدی بر سر راه جنبش مردم قرار گرفت و در پرسه‌های بعدی مطالبات عرفی و بر حق مردم را در کالبد موازین شرعی، اسلام‌پناهی و تسلیم و پاسداشت دولتی را نیز در تنگنای سخت به کثرت نمایندگان مجلس شورا را در اختیار دارد، با توجه به تسلط شورای نگهبان بر این نهاد، موفق نشده‌اند لایحه‌ای را که در خدمت مصالح و منافع مردم باشد به تصویب برسانند. در این میان ارگان‌های غیرانتخابی چون مجمع تشخیص مصلحت نظام، با سیاست‌گذاری‌ها به نهاد اصلی تصمیم‌گیری کشور تبدیل شده‌اند.

در سایر بخش‌های نظام، ارگان‌های غیرانتخابی دست بالا و تعیین‌کننده را دارند. بنابراین دیگر نمی‌توان در ساختار سیاسی این حکومت از حاکمیت دوگانه یاد کرد. مطابق ادامه در صفحه ۱۱

برآمدی دیگر

دانش باقر پور

● بی‌بست برنام‌ای اصلاح‌طلبان دولتی به منزله شکست قطعی سیاست‌های آنان است و مولفه‌های سیاسی این شکست امروزه در محنه اجتماعی کشور به وضوح قابل رویت است

نزدیک باشد با مصالح و مبانی نظام همراہ است.

بنا براین طیف یادشده، هیچ راهی جز نسی حرکت مستقل مردمی، پیش روی خود نمی‌بیند. از این رو جنبش مردمی دوم خرداد با مشاهده این اوضاع سطح اختلافات خود را با اصول‌گرایان طیف اصلاح طلب علنی ساخت و با نقد عملکرد آنان زمینه‌های فاصله‌گیری خود را از این نیروی ماست‌طلب بی‌برزی کرد و در حوادث خونین تیرماه ۱۳۷۸ دانشگاه تهران، با صراحت هر چه بیشتر مخالفت خود را با سیاست‌های دولتی و حکومتی اعلام داشت و در عین حال ویژگی نوین جنبش دمکراتیک مورد نظر خود را به جامعه معرفی نمود. جناح اصلاح طلب دولتی پس از مشاهده این وضع به تغییر تاکتیک سیاسی روی آورد و برای همیشه به سیاست فشار از پائین خاتمه داد از این پس مجموعه تصمیمات سیاسی و اجتماعی خود را در چهارچوب چانه‌زنی با محافظه‌کاران، به پشت درهای بسته منتقل ساخت.

پیامد این عمل، صلاح‌طلبان دولتی را به مسیر سیاست‌های منفعلانه سوق داد که در نهایت به اتخاذ استراتژی آرامش فعال انجامید. در این پروسه محافظه‌کاران بیشترین بهره را بردند، پیرونده قتل‌های زنجیره‌ای از سوی دستگاه قضائی کشور مورد رسیدگی عادلانه قرار گرفت و متن این پرونده ملی هیچگاه برای افکار عمومی مردم و خانواده قربانیان گشوده نشد. در عوض آقای ناسور زرافشان وکیل مدافع یکی از خانواده‌های قربانیان، به جرم افشای اسرار نظام، به پای میز محاکمه کشیده شد و دستگاه قضائی کشور بی‌شرمانه وی را به تحمل حبس و شلاق محکوم ساخت. از سوی دیگر پرونده حادثه دلخراش کوی دانشگاه تهران که منجر به قتل و ضرب و شتم و غارت اموال دانشجویان بی‌پناه گشته بود از سوی مسئولان قضائی بدون پاسخ و رسیدگی مخومه اعلام گردید و صدها دانشجوی مبارز به جرم دفاع از آزادی به حبس‌های سنگین محکوم شدند.

پس از کنفرانس برلین، آقای خامنه‌ای مطبوعات منتقد و مستقل را با عنوان پایگاه دشمن به جامعه معرفی کرد. بعد از مدتی دستگاه قضائی کشور این دسته از مطبوعات را به شکل فله‌ای به محاق تعطیل کشاند و نویسندگان و مدیران مسئول این جرایم را روانه زندانها ساخت. با مشاهده این وضع در هشتمین دور انتخابات ریاست جمهوری، بیش از ۱۴ میلیون نفر از هموطنان، به علت ماضات آقای خاتمی و محافظه‌کاران و بی‌برنامگی جبهه دوم خرداد در قبال اصلاحات، از رفتن به پای صندوق‌های رای خودداری ورزیدند. پس از انتخابات، آقای خاتمی مجددا ترکیب هیئت دولت را با همان چهره‌های دانشی و ناکارا به مجلس معرفی کرد و برای نوسازی هیئت دولت توجه و عنایتی به خواست مردم مبدول ننمود. وقوع حوادث فوق و اتخاذ تصمیم سیاسی جدی، امید و انگیزه بسیاری از شهروندان کشور را که در دوم خردادماه ۷۶ با هدف مشارکت در سرنوشته خویش، با پیش‌گذاشته بودند، به یاس مبدل ساخت. تحلیل‌گران و فعالان سیاسی با مشاهده این اوضاع به این نتیجه رسیدند که تحول‌پذیری و پیشبرد اصلاحات ساختاری در چهارچوب قوانین استبدادی که تحت اراده و نظر ولایت فقیه قرار داشته باشد، هیچ چشم‌اندار روشنی برای جامعه به ارمغان نخواهد آورد و وضعیت وخامت‌بار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور رو به بهبود نخواهد گذارد. گذشت زمان صحت تحلیل و قضاوت فوق را به اثبات رسانده است. حاکمیت استبدادی در تمامی این دوران دستاوردهای مستقل جنبش دوم خرداد را صدواومسا مورد تعرض قرار داده است و اصلاح‌طلبان دولتی را نیز در تنگنای سخت به تسلیم و شکست واداشته است. جبهه دوم خرداد که اکثرت نمایندگان مجلس شورا را در اختیار دارد، با توجه به تسلط شورای نگهبان بر این نهاد، موفق نشده‌اند لایحه‌ای را که در خدمت مصالح و منافع مردم باشد به تصویب برسانند. در این میان ارگان‌های غیرانتخابی چون مجمع تشخیص مصلحت نظام، با سیاست‌گذاری‌ها به نهاد اصلی تصمیم‌گیری کشور تبدیل شده‌اند.

در سایر بخش‌های نظام، ارگان‌های غیرانتخابی دست بالا و تعیین‌کننده را دارند. بنابراین دیگر نمی‌توان در ساختار سیاسی این حکومت از حاکمیت دوگانه یاد کرد. مطابق ادامه در صفحه ۱۱

بخش‌هایی از طرح پیشنهادی سلطان‌علی کشمندی، نخست‌وزیر دولت دموکراتیک افغانستان برای اتحاد نیروهای چپ و دمکرات و آغاز فعالیت قانونی و رسمی در داخل افغانستان «چپ» افغانستان در «نهضت میهنی برای دموکراسی» به کشور بازگردد!

جبهه دموکراتیک، ملی و میهنی، برای آغاز فعالیت علنی و قانونی در افغانستان از دولت حامد کرزای به آن شرط که در چارچوب وعده‌هایی که نسبت به آن خود در مجمع بین‌المللی و در کنفرانس «بن» متعدد اعلام داشته پایبند باقی بماند، تا انتخابات پارلمانی آینده حمایت می‌کند.

سلطان‌علی کشمندی، نخست‌وزیر دولت دموکراتیک افغانستان که اکنون چند سالی است در انگلستان زندگی می‌کند، اخیراً برای اتحاد همه نیروهای دمکرات، چپ و عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان طرحی را پیشنهاد و منتشر کرده است. آنچنان که از محتوای مقدمه این طرح ۸ صفحه‌ای برمی‌آید، وی پس از رایزنی با جمعی از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان و برخی چهره‌های ملی و دمکرات این کشور طرح خود را منتشر کرده است به موجب این طرح، کلیه نیروهای چپ و دمکرات افغانستان می‌توانند در یک مجمع و یا یک هیئت میهنی متحد شده و فعالیت خود را در داخل افغانستان از سر بگیرند. سلطان‌علی کشمندی که ده سال نخست‌وزیر دولت دموکراتیک افغانستان بوده، پیش از سقوط دولت آنتی ملی دکتر نجیب‌الله در این کشور مورد سوء قصد قرار گرفت اما از مرگ نجات یافت. وی در طرح خود ضمن تشریح اوضاع کنونی افغانستان و تعهداتی که دولت موقت «حامد کرزای» خود را پایبند به آن اعلام داشته، فعالیت در داخل کشور را به شرط پایبندی دولت موقت به تعهداتی که در کنفرانس شیر «بن» المان سپرده ممکن و ضروری دانسته است.

بخش‌هایی از طرح پیشنهادی سلطان‌علی کشمندی، برای اتحاد نیروهای چپ و دمکرات و آغاز فعالیت قانونی و رسمی در داخل افغانستان را در زیر می‌خوانی.

کشمندی در ابتدای نامه خود، از جمله می‌نویسد:

اندیشه‌های من
در ماه‌های اخیر، شمار بزرگی از رفقا، همکاران و همفکران، روشنفکران و کارمندان که در سال‌های پیشین با هم کار کرده و مبارزه مشترک سازنده‌ای را با هم به پیش برده بودیم، از من صمیمانه خواسته‌اند که اندیشه خویش را در رابطه با اوضاع تغییر یافته و آمادگی خویش را برای عمل معینی در شرایط جدید پدیدآمده در افغانستان کنونی ابراز گذارم. اینک مطالب چندی را به عنوان پیشنهاد برای مشوره، از جمله جهت ایجاد یک سازمان سیاسی فراگیر ارائه می‌نمایم. در صورتی که بتوانم با استفاده از تجارب نزدیک به سی سال مبارزه سیاسی و سازمانی خویش و نزدیک به ده سال کار میهن‌پرستانه اقتصادی و اجتماعی در دهه هشتاد در مقام صدراعظم افغانستان و برای چندین معاون اول رئیس جمهوری، در شرایط کنونی مشورتهایی ارائه نمایم دریغ نخواهم ورزید. من طی ده سال اخیر صرف در یک کار مطالعه و تا حدودی پژوهشی اشتغال داشته‌ام، زیرا در پس حاد سوء قصد تروریستی که علیه من در آغاز سال ۱۹۹۲ در کابل انجام گرفت و از آن معجزه‌آسا نیمه‌جان به سلامت بدم، قبل از سقوط حاکمیت، برای انجام تدابیر، ناگزیر به ترک میهن شدم.

اخیراً شماری از شخصیت‌ها و نمایندگان برخی از جریانات سیاسی پیشین و نوین میجران افغانی و برخی از شخصیت‌های سیاسی منجم در کشورهای اروپای غربی، در کشور هلند گردهم آمدند تا در پاره پایه گذارم، یک سازمان فراگیر سیاسی به مشاوره بپردازند. خرسندم که من هم فرصت یافتم تا با شرکت در این گردهمایی پیشنهاد خود را ارائه کنم.

مخاطب من در این فراخوان پیشنهادی، کلیه شخصیت‌ها و نیروهای ترقی‌خواه میهن‌پرست است که در دهه هشتاد و سال‌های اخیر، مستقلاً یا پیروان سازمان‌های گوناگون به مبارزه دموکراتیک و مسالمت‌آمیز پرداخته‌اند و یا نسل نوینی از جوانان آگاه که به خاطر میهن و تامین حقوق ملی و سیاسی مردم افغانستان به مبارزه عادلانه و ترقی‌خواهانه برمی‌خیزند.

من بنیادگذاری یک سازمان سیاسی فراگیر، دموکراتیک و مترقی مستقل را با شرکت طیف وسیعی از نمایندگان اقشار اجتماعی، نیروهای سیاسی و شخصیت‌های اجتماعی و ملی در شرایط کنونی افغانستان ضروری می‌پندارم زیرا در پس ایجاد ائتلاف جهانی بر ضد تروریسم و برافتادن نظام قرون وسطایی طالبان، در نتیجه مداخله نظامی گسترده ایالات متحده آمریکا و متحدان آن که با همکاری گروه‌ها و نیروهای مسلح محلی در داخل کشور انجام گرفت، شرایط کنونی در افغانستان پس‌پدید گردیده است. شرکت کلیه میهن‌پرستان از لحاظ سیاسی و فیزیکی، از لحاظ اندیشه و عمل برای احیای مجدد کشور که در سال‌های یک‌هزار و نهصد و نود و هجرتی گذشته شده، در اوضاع کنونی یک ضرورت میهنی است. من باور دارم که گروه‌های عظیمی از کارگران و

کارمندان، کارشناسان و متخصصان، روشنفکران و فرهنگیان مرد و زن - که در دهه‌های هفتاد و بویره هشتاد سده پیشین پرورش یافته و تجربه اندوخته‌اند و نسل‌های از موده موجود هستند، همراه با نسل نوینی از جوانان آگاه و با احساس که از داخل کشور و از میان مهاجران افغانی در خارج، و بویره در ایران، پاکستان، جمهوری‌های آسیای میانه برخاسته‌اند - می‌توانند نقش فعال و سازنده‌ای در کار سیاسی، سازماندهی و بازسازی افغانستان، در اوضاع کنونی ایفا نمایند.

آینده در نظر بگیرد:
از مصوبات دموکراتیک سند پایانی کنفرانس بن پشتیبانی صورت گیرد، مشروط بر این که در عمل تحقق یابد. این مصوبات کدامند:
۱ - پایان بخشیدن به منازعه رقیبا در افغانستان و تامین مصالحه ملی، صلح پایدار، ثبات و احترام به حقوق بشر در کشور،
۲ - تأکید بر استقلال حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان،
۳ - تشخیص این ضرورت که نمایندگی کردن



به این قرار، در شرایط کنونی زمینه‌های عینی به گونه‌ای پدید گردیده است که شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی، نیروها و گروه‌های پراکنده سیاسی و فرهنگی پیشین و نوین در خارج می‌توانند در هم‌پیوندی و هم‌سوئی با تحولات و نیروهای تحول‌طلب در داخل افغانستان، در روند سیاسی کشور شرکت ورزند. بدین لحاظ و به خاطر تجمع و سازماندهی آنان ضرورت پایه‌گذاری یک سازمان فراگیر سیاسی و دموکراتیک و ترقی‌خواه مرم تلقی می‌گردد. پیشنهاد من این است که ساختار تشکیلاتی، ترکیب عضویت، برنامه عمل، آئین‌نامه و عرصه فعالیت چنین سازمان سیاسی فراگیر باید گسترده و عادلانه مردم باشند. چنین سازمانی از لحاظ ملی متعلق به تمام ملیت‌ها و اقوام ساکن در افغانستان و از لحاظ اجتماعی عمدتاً نماینده اقشار وسیع متوسط در جامعه خواهد بود، که پایگاه طبقاتی آن را لایه‌های مختلف روشنفکران - سرمایه‌داران ملی و متشخصین خصوصی، بورژوازی خرده‌پای شهر، اقشار میانه‌حال روستائین و دهقان، کارگران و پیشه‌وران آگاه تشکیل خواهد داد. سمت‌های اساسی مبارزه چنین سازمان فراگیر و ترقی‌خواه را می‌تواند تحقق دموکراسی پارلمانی، تامین عدالت اجتماعی و ایجاد شرایط برای دولت رفاه اجتماعی تعیین نماید.

من اسم چنین سازمانی را بنا بر خلصت سیاسی - اجتماعی و تشکیلاتی آن «نهضت میهنی افغانستان برای دموکراسی» پیشنهاد می‌نمایم که مخفف آن برای سهولت در کاربرد «نامه» می‌شود. این نهضت فراگیر و مستقل می‌تواند تشریح‌های را تحت نام «نامه» با هر نام دیگری منتشر سازد و اندیشه‌ها و پیشنهادات اعضای خویش و دیگران را بازتاب دهد و برنامه خویش را در مطابقت با شرایط موجود در کشور و جو سیاسی جدید جهانی، تدوین و اعلام نماید.

چه تحولاتی روی داده است؟

لازم نیست نهضت میهنی برای دموکراسی هدف خویش را در کوتاه‌مدت، با حفظ نظرات اپوزیسیونی خویش، در تقابل جدی با حاکمیت موقت کنونی تعیین نماید. این نهضت باید در درازمدت برای شرکت در انتخابات همگانی و آزاد آمادگی‌های لازم را اتخاذ کند. بساید آمادگی‌های لازم را اتخاذ کرد و سیاست مشخصی را در رابطه با تحولات و پیش‌بینی تحولات بعدی را اعلام کرد. تشکیل دولت موقت شش‌ماهه در بن به تاریخ ۲ دسامبر ۲۰۰۱ با تأکید بر تعمیم دموکراسی و آزادی‌های فردی و رعایت اکتید حقوق بشر تشکیل شد. این دولت پس از شش ماه باید جای خود را به یک حکومت فراگیر ائتلافی دوساله انتقالی با بنیاد وسیع و آگدار نماید. سرشماری در کشور انجام شود و قانون اساسی جدید در جریان شش ماهه اخیر انجام و حکومت پارلمانی ایجاد گردد. قرار است این اقدامات تحت نام و سرپرستی سازمان ملل متحد و در شرایط حفظ امنیت از سوی سرایان کشورهای مختلف، زیر نام «نیروهای بین‌المللی کمک امنیتی در افغانستان» صورت گیرد. پیشنهاد می‌گردد که نهضت میهنی افغانستان برای دموکراسی ملاحظات زیرین را به عنوان معیارهای پذیرش برای پشتیبانی از اقدامات اداره موقت و حاکمیت ائتلافی فراگیر برای دو سال

پایان راه پ.ک.ک. نقطه عطفی در مبارزات کردها؟

نسیم بهار (روزنامه‌نگار کرد مقیم سوئد)

به نقل از سایت «ایران امروز»

سیاسی، نظامی و از همه مهمتر ایدئولوژیک بود و بسیاری از ناظران سیاسی انتظار از هم پاشیدگی و به عبارت دیگر پایان «دوره پ.ک.ک.» را داشتند. در میان ناپاوری همگان این حزب توانست از بسیاری جهات موفقیت سیاسی خود را تحکیم بخشد. اکثریت عظیمی از کردها، مخصوصاً در ترکیه و اروپا به فراخوان رهبران پ.ک.ک. پاسخ مثبت دادند و بطور وسیعی در میتینگ‌های توریستی شرکت نمودند و به طرفداری از حزب کارگران کردستان و رهبر در بند آن اوجالان شعار دادند و به این ترتیب حمایت خود را از استراتژی جدید این حزب مبنی بر حل دموکراتیک و مسالمت‌آمیز مسئله کردها به نمایش گذاشتند و این به نوبه خود به بالا رفتن اعتماد به نفس اعضای این حزب در پافشاری به مبارزات دموکراتیک و سیاسی یاری رساند. از طرف دیگر افکار عمومی دنیا و بالاخص کشورهای اروپایی دیگر مثل سابق به پدید آمدن پ.ک.ک. نمی‌نگریستند و به تمامی خواسته‌های ترکیه و حامی اصلی اش آمریکا جواب مثبت نمی‌دادند. بطوریکه حتی در شرایط استثنائی بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر نیز کشورهای عضو اتحادیه اروپا برخلاف آمریکا، حزب کارگران کردستان را در لیست سازمان‌های تروریست این اتحادیه قرار ندادند و ترکیه را از ادامه فشار بر تنها حزب قانونی کردها یعنی حزب دموکراسی مردم (HADEP) برحذر داشتند و به حمایت قاطع از این حزب پرداختند. بسیاری از صاحبزنان رابطه بین پ.ک.ک. و HADEP را با رابطه بین سازمان زیرزمینی IRA و حزب شین فین در ایرلند مقایسه می‌کنند.

تغییر نام یا تحول استراتژی؟

با این وجود این سوال پیش می‌آید که پس چرا این حزب خود را متحل کرده و چه تفاوتی بین پ.ک.ک. و تشکیل جدید یعنی «کنگره آزادی و دموکراسی کردستان» وجود دارد؟ پاسخ به این سوال چندان آسان نمی‌نماید و رهبران «کنگره آزادی و دموکراسی کردستان» نیز که در چند روز اخیر و در طی مصاحبه‌های مطبوعاتی مختلفی داشتند نتوانستند به این سوال پاسخ روشنی دهند و بیشتر رسانه‌های گروهی جهان نیز انحلال پ.ک.ک. و تشکیل سازمان جدید را یک «تغییر نام» خواندند، اگر چه رهبران سابق پ.ک.ک. اصرار دارند که این را «تغییر استراتژی» نام نهند. مقامات حکومت ترکیه، منجمله نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه نیز بنوبه خود تشکیل کنگره آزادی و دموکراسی کردستان را تاکتیکی از جانب رهبران «گروه تروریست و تجزیه طلب» خواندند. بولنت اجویت، نخست‌وزیر به خبرنگاران گفت: تغییر نام پ.ک.ک. فریبی بیش نیست و آنها از هیچکدام از افکار و تسامیلات جدایی‌خواهانه خود دست برنداشته‌اند، هدف آنان از تشر اینگونه اخبار، فریب بعضی از کشورهای اروپایی می‌باشد، که این دوستان اروپایی ما نیز به هر حال به این امر واقف هستند. اجویت و بسیاری دیگر از سیاستمداران ترک و بعضی از ناظران بی‌طرف نیز معتقدند، یکی از اهداف اصلی حزب کارگران کردستان از این امر گشودن فصل نوینی از روابط بین جنبش تحت فرماندهی آنان و دنیای غرب می‌باشد. رهبران این جنبش به اهمیت حیاتی نزدیکی به اروپا و کسب حمایت آن در امر مبارزه خود پی بردند و طبق گفته عثمان اوجالان از رهبران کنگره جدیدالتاسیس آزادی و دموکراسی کردستان، هدف مبارزه آنان نیز در نهایت رساندن کردها به آنچه وی «مدن دموکراتیک اروپا» می‌نامد می‌باشد. البته با در نظر گرفتن احتمال ورود ترکیه و به این ترتیب بخش بزرگ کردستان به خانواده کشورهای اتحادیه اروپا این آرزوی اوجالان چندان دور از دسترس نمی‌نماید.

مطبوعات ترکیه هم واکنشی متفاوت از مقامات دولتی نشان ندادند. سردبیر روزنامه حریت نوشت: اینها تنها یک انتخاب دارند و انهم قبول هویت غالب و بالادست ترک می‌باشد. پس این را می‌پذیرند و یا هرگز نمی‌توانند به ترکیه برگردند.

و ادعای باید به تشکیل کردستان واحد؟

طبق قطعنامه پایانی کنگره هشتم پ.ک.ک. فرق اساسی هادپ با پ.ک.ک. در این می‌باشد که هادپ مستقیماً خواهان بدست‌گیری قدرت سیاسی نیست، زیرا خواست بدست‌گیری قدرت سیاسی در کردستان را به منزله تلاش برای تشکیل کردستانی واحد و برداشتن سرزهای موجود بین این کشورها می‌داند، چیزی که طبق گفته رهبران کادک نه نیازی به آن می‌باشد و ۱۱ ادامه در صفحه ۱۱

بعد از مدت‌ها انتظار و گمانه‌زنی، سرانجام حزب کارگران کردستان کنگره هشتم خود را برگزار نمود و با انحلال خود و ایجاد تشکل جدیدی بنام «کنگره آزادی و دموکراسی کردستان» (HADEP)، نقطه پایانی به عمر بزرگترین حزب سیاسی - نظامی کرد گذاشت. در قطعنامه پایانی کنگره هشتم PKK و اولین کنگره «کنگره آزادی و دموکراسی کردستان» (هادپ) آمده است که «PKK» با همه اشتباهات و دستاوردهایش رسالت تاریخی خود را به پایان رسانده و دیگر جوایگوی شرایط کنونی نیست». حزبی که به فاصله زمانی کوتاهی از یک محفل کوچک دانشجویی چپ‌گرای کرد به بزرگترین حزب سیاسی کردستان تبدیل گشته بود و توانست در دوره‌های ۲۰ ساله از مبارزه خود مساله کرد را در قلب سیاست ترکیه و اروپا جای داده و آنرا به مهمترین مسئله سیاسی روز ترکیه و اصلی‌ترین دغدغه فکری رهبران آن کشور تبدیل نماید. تلاش‌های این حزب توانست آنچه را که سیاستمداران ترک از آن وحشت داشتند، یعنی شکل‌گیری هویت سیاسی - فرهنگی مدرن کردی که اساس و فلسفه وجودی نظام سیاسی ترکیه را زیر سوال می‌برد، تحقق بخشد، آنچه را که خود رهبران این حزب از آن بنام «دوره شکوفایی آگاهی و شعور ملی و تثبیت هویت ملی کرد» و به عبارت دیگر «رستاخیز ملی کرد» یاد می‌کنند.

حزب کارگران کردستان که به عقیده بعضی از صاحبزنان عکس‌العملی بود در مقابل سیاست سرکوب، انکار و تحلیل‌بردن کردها توسط ترکیه، که در ابتدای فعالیت خود از بکارگیری روشهای خشونت‌آمیز نیز ایسائی نداشت، توانست در مدت زمان کوتاهی از حمایت وسیع توده‌ای برخوردار گردد. PKK توانست هزاران جوان کرد و بعضاً ترک را مسلح نموده و ضربات نظامی - اقتصادی بزرگی به ترکیه وارد آورد و این کشور را دچار بحرانهای عمیق سیاسی و اقتصادی کند. ترکیه نیز بنوبه خود به سرکوب شدید کردها پرداخت. بیش از چهار هزار روستای کردستان توسط ارتش ترکیه تخریب شد و میلیون‌ها کرد مجبور به کوچ اجباری شدند. هزاران نفر توسط جوخه‌های مرگ «حزب‌الله ترکیه» که از حمایت نیروهای امنیتی دولتی برخوردار بودند، به قتل رسیدند. البته عضویت ترکیه در ناتو و نیاز دولت‌های غربی و مخصوصاً آمریکا و اسرائیل به متحدی همچون ترکیه در منطقه پرمخاطره و استراتژیک خاورمیانه، کار حزب کارگران کردستان را دشوارتر می‌کرد و مطبوعات و رسانه‌های گروهی غرب هم تمایل آنچنانی به حمایت از یک گروه چپ‌گرا که با یکی از مهمترین متحدان غرب می‌گنجد را نداشتند و این امر امکان پیدا کردن حامیانی در افکار عمومی غرب که پ.ک.ک. به شدت به آن نیازمند بود سختتر می‌نمود. البته اعمال و بکارگیری خشونت سیاسی و احترام‌نگذاشتن به قوانین کشورهای میزبان غربی از جانب هواداران این حزب در اوایل دهه ۹۰ میلادی در اروپا نیز این امر را دشوارتر کرده بود.

بن‌بست سیاسی و راه خروج از آن

رهبران حزب کارگران کردستان که بعد از سال‌ها جنگ به این نتیجه رسیده بودند که ادامه سیاست‌های سابق راه به جایی نخواهد برد و حمایت مردمی به تنهایی برای رسیدن به یک توافق با دولت مرکزی کافی نیست، به جستجوی راه‌هایی دیگر پرداختند. اعلام آتش‌بس یکجانبه توسط پ.ک.ک. در دوره زمامداری رئیس‌جمهور فقید ترکیه، تورگوت اوزال در سال ۹۳ میلادی آغاز سیاست جدید این حزب بود که در ادامه خود به سازینی و تغییرات اساسی تری در استراتژی و ساختار فکری و تشکیلاتی این حزب انجامید، که مخصوصاً بعد از دستگیری عبدالله اوجالان رهبر این حزب توسط سرویس‌های اطلاعاتی غربی و تحویل ایشان به ترکیه روند مذکور شتاب بیشتری به خود گرفت. البته بوجود آمدن تحولات سیاسی در دهه نود و پایان دوران جهان دو قطبی و گشایش‌ها و اصلاحات بوجود آمده در خود ترکیه به منظور پیوستن به اتحادیه اروپا نیز حزب کارگران کردستان را در پیش‌گرفتن سیاست‌های نوین خود مصرتت نمود. ضربات بی‌دری بر پیکر حزب کارگران کردستان، که هادپ مستقیماً خواهان بدست‌گیری قدرت و تشدید فشارهای دول غربی و سرانجام دستگیری رهبر این حزب هیچکدام نتوانستند این حزب را از پای در آورند و یا به طرف بکارگیری روش‌های مبارزاتی خشونت‌آمیز تری سوق دهد. در دوره سه ساله اخیر که این حزب از هر طرف تحت فشار

چرا روزنامه «بنیان» توقیف شد؟

بهروز خلیق

روزنامه‌های بنیان و ایران به طور هم‌زمان توقیف شدند. روزنامه ایران به خاطر تلاش نمایندگان مجلس شورا و به جهت این که ارگان دولت بود، از محاق توقیف در آسود بعد از وقفه یک روزه، دوباره به انتشار خود ادامه داد. اما بنیان به زنجیره روزنامه‌های تعطیلی پیوست و اعتراض نهادهای سازمان‌های مختلف توانست آن را از تعطیلی نجات دهد.

به گفته حقوق‌دانان دلیل قانونی برای تعطیلی بنیان وجود نداشت. دادگستری تهران انتشار نشریه هفتگی دانشجویی به همین نام را در شهر اصفهان دستاویز قرار داد. در حالی که نشریات دانشجویی مجوز انتشار از وزارت ارشاد نمی‌گیرند و اگر چنین امری هم وجود داشت دادگستری می‌بایست به وزارت ارشاد مراجعه می‌کرد.

توقیف بنیان اساساً دلیل سیاسی داشت و مشخص است که فرمان توقیف نه از جانب قوه قضائیه به خاطر نقض قانون مطبوعات، بلکه از طرف گردانندگان جناح تمامیت‌گرا و شخص خامنه‌ای صادر شده است. خامنه‌ای در سخنرانی‌اش در دو هفته پیش به روزنامه‌ها حمله کرد و همانند دو سال قبل بعد از سخنرانی او، دستور توقیف روزنامه ایران و بنیان صادر گردید.

روزنامه بنیان حدود سه ماه بود که راه افتاده بود. چرا توقیف شامل حال این

روزنامه نوبنیاد شد؟ در حالی که تعدادی از روزنامه‌های دوم خرداد هم‌چنان به حیات خود ادامه می‌دهند. روزنامه بنیان چند ویژگی داشت که آن را از سایر روزنامه‌های دوم خرداد متمایز می‌ساخت:

۱- روزنامه بنیان از ابتدا سعی کرد که از رویدادهای سیاسی روز اندکی فاصله بگیرد، از برخورد جنجالی پرهیز کند و به مسائل سیاسی با عمق بیشتری بپردازد. به نظر می‌رسید که این امر هم از اعتقاد گردانندگان آن ناشی می‌شد و هم به خاطر ادامه حیات روزنامه و مصون نگه داشتن از گزند محافظه کاران بود.

اما روزنامه بنیان در عین حال در موارد متعددی از «خط قرمز»های جمهوری اسلامی گذر کرد و مسائلی را طرح نمود که برای تمامیت‌گرایان قابل تحمل نبود. این موضوع در عرصه‌های مختلف صورت گرفت که می‌توان به موارد درج نظرات

احمد زیدآبادی در مورد فلسطین اشاره کرد که مغایر با سیاست جمهوری اسلامی در طی دو دهه اخیر بود.

۲- در دو ماه اخیر در پشت پرده، فعالیت‌هایی برای ارتباط گیری و مذاکره با آمریکا صورت گرفته است بدون این که افکار عمومی در جریان باشد و از کم و کیف آن آگاهی یابد. این واژه در بین مردم وجود دارد که در مذاکرات پشت پرده منافع جناحی و گروهی مینا قرار گیرد و امتیازاتی به طرف مقابل داده شود که مغایر با منافع ملی است.

روزنامه بنیان تلاش کرد که زد و بندهای پشت پرده را افشا کند، و افکار عمومی را از مذاکرات مخفیانه آگاه سازد و دیدگاه صاحب‌نظران در مورد ضرورت مذاکره علنی با آمریکا از کانال‌های دولتی را بازتاب دهد.

این امر بر تدارک‌کنندگان مذاکرات پشت پرده با آمریکا گران آمد.

اصلاح‌طلبان درون و پیرامون حکومت را بازتاب دهد. در عین حال این روزنامه از خصومت نسبت به نیروهای آزادی‌خواه و دمکرات کشور فاصله گرفت و در مواقعی بانظر مثبت با آنها برخوردار نمود.

۵- روزنامه بنیان با وجود این که در جایگاه حزب سیاسی قرار نداشت، از تقویت استراتژی مبتنی بر اصلاحات رادیکال بازنیابستاد. گردانندگان اصلی این روزنامه که تاکنون در نوشته‌هایشان از اصلاحات رادیکال دفاع کرده‌اند کوشیدند کسب‌بیش روزنامه بنیان را به بازتاب‌دهنده دیدگاه‌های اصلاح‌طلبان رادیکال فرارویانند. گرچه در پیشبرد این امر به جهت این که تیغ سانسور و توقیف برگردن آن وارد نیاید، ملاحظات را مبدول می‌داشتند.

گردانندگان جناح محافظه‌کار با دقت حرکات سیاسی را در سطح جامعه و حکومت تعقیب می‌کنند و فعالیت‌های اصلاح‌طلبان را زیر ذره‌بین می‌گیرند، متوجه کارکرد روزنامه بنیان شدند و با وجود این که از عمر آن سه ماه می‌گذشت دستاویزی هم پیرای تعطیلی‌اش وجود نداشت، تصمیم گرفتند قبل از این که روزنامه تأثیرات جدی در سطح جامعه و در بین نیروهای سیاسی بگذارد، به حیات آن خاتمه دهند و نگذارند که قطب اصلاح‌طلبان رادیکال تقویت شود.

همین دوره یکی از دوره‌های بیشترین فعالیت سازمان نیز بود. فعالیتی که بدون افرایق موجب تأثیر در مباحث مبارزاتی در جنبش اصلاحات در کشور در حد معین و طرح نام سازمان در لایه‌های معینی در این جنبش شد. فی‌الواقع نقطه قوت سازمان همین بوده است که توانسته است تالیق مناسبی بین اشتغال به مسائل درونی و مشارکت در جنبش مبارزاتی ایجاد کند. سدی باید نسبت به چنین تلقی همیشه مراقب باشیم. زاویه دیگر سؤالاتان را در نظر بگیریم: این که ما به ایده‌هایی که در سطح جنبش برای پیشرفت مبارزه و برون‌رفت کشور از وضع کنونی مطرح‌اند توجهی نداریم.

خودمان را به همین وضع دو ساله گذشتنی چند ایده که به روشنی بر ضرورتهای موجود برای برون‌رفت کشور از وضع حاضر استوار بوده‌اند، محدود کنیم: ایده اتحاد نیروها برای سرنگونی که توسط نیروهای سلطنت طلب و بعضی دیگر طرح شده است، ایده اجاد آلترناتیو که از جمله توسط بخشی از نیروهای چپ رادیکال در تمایز از ایده قبلی طرح‌شده، ایده «آرامش فعال» که توسط اصلاح‌طلبان حکومتی طرح شد و... فشرده سیاست، در دو ساله گذشته «اصلاحات آری، ولایت فقیه نه» بوده است و روشن است که این هم خود پروژه‌ای است برای پیشرفت مبارزه. این پروژه ایده سرنگونی را، فعلاً صرفنظر از این که چه نیروی آن را طرح می‌کند و چه تعریفی از نیروی جایگزین می‌دهد، برمی‌تابد. این پروژه هم چنین ایجاد آلترناتیو را در دستور روز خود نداند. سؤال پاسخ نگرفته، از طراحان ایده ایجاد آلترناتیو این بوده است که نیروهای متشکله این آلترناتیو کدامند. با این حال سیاست همکاری که ما در قبال این نیروهای متشکله این آلترناتیو قبال این حال سیاست همکاری که ما در قبال این نیروها اتخاذ کرده بوده‌ایم مطلقاً متغیّر نبوده‌است و آن‌ها بوده‌اند که میدان بسیار تنگی را برای همکاری می‌پذیرفته‌اند. و آخرالامر این که، به موقع و به درستی به نقد «آرامش فعال»، دست‌زدیم و این درست یکی از اعتبارهایی بوده که ما را به عنوان سازمانی برای اصلاحات رادیکال از اصلاح‌طلبان حکومتی متمایز می‌کرده است.

خلاصه این که در چارچوب پروژه ما برای پیشرفت مبارزه ما نسبت به ایده‌های مطرح بی توجه نبوده‌ایم.

ظواهر روند کنگره هفتم و این واقعیت که وقت قابل توجهی از کنگره به مباحثات بین گرایش‌ها اختصاص یافت به ارزیابی‌هایی که اشاره کردید کمک کرده است. اما من در ابتدای این گفتگو توضیح دادم که تماس ما با مسایل جاری جنبش مردم از کنگره به کنگره نزدیک‌تر و ملموس‌تر شده است و ویژگی اصلی کنگره هفتم را هم در همین تماس نزدیک و ملموس دانستم. به علاوه مگر موضوع مباحثات بین گرایش‌های درون سازمان علی‌القاعده و خاصه در کنگره هفتم چه بود؟ چگونگی‌های پیشبرد مبارزه و برون‌برد کشور از وضع کنونی.

● رفیق پورنقوی مسجدده از شما بابت پذیرش این مصاحبه متشکرم. ○ من هم متقابلاً و خاصه بابت حوصله‌ای که به خرج دادید، متشکرم.

کنگره هفتم: علیه ولایت فقیه و برای اصلاحات رادیکال

ادامه از صفحه ۴

منطق وضع با وفاداری به واقعیت‌های پیش گفته است. در این صورت من دلیلی نمی‌بینم که وجود گرایش‌های مختلف موجب دشواری‌های فوق‌العاده‌ای، مثلاً نسبت به دوره قبلی، در کار هدایت سیاسی سازمان شود. اما در پاسخ سؤال قبلی تان گفتم که ممکن است کسی با گرایشی حصول به سند مشترک فراگیر را میسر نداند و یا اگرچه تصمیم نهائی کنگره حاوی این ارزیابی نیست، واقعا هم سند مشترک فراگیری میسر نشود. در این صورت گرایش‌های محدودتری در سند بازتاب خواهند داشت و گرایش منعکس نشده نقش اپوزیسیون را در قبال هدایت سیاسی سازمان بعهده خواهد گرفت. این هم حالت ناشناخته و تجربی نشده‌ای در سازمان ما نیست.

● چنان‌که در ابتدای این گفتگو مطرح کردم ارزیابی‌های متفاوتی از کنگره عرضه شده‌اند. بازه‌ای از این ارزیابی‌ها برداشت‌هایشان را از گروه‌بندی‌های درون سازمان ارائه کرده و ارزیابی‌شان را بر پایه مناسبات بین این گروه‌بندی‌ها استوار کرده و مثلاً به نتیجه «کنگره بحران» و از این قبیل رسیده‌اند. نظر شما در این باره چیست؟

○ تا آنجا که من این ارزیابی‌های مورد نظر شما را دیده‌ام آنها عموماً نیروهای سازمان را در دو گروه، آن هم با تعریفی اختیاری از آن دو گروه، قالب می‌گیرند. من کلاً با این‌گونه گروه‌بندی‌ها موافق نیستم و فکر می‌کنم این تقسیم‌بندی در بهترین حالت ساده کردن و تقلیل پیچیدگی‌های سازمان برای درک آن است و در بدترین حالت تساملی غیردمکراتیک برای منحصرت کردن حقیقت به خود. دقت کرده‌اید که این تقسیم‌بندی‌ها ابتدا کوششی برای تعریف «غیر» و چنان‌که «غیر» خود خودش را تعریف می‌کند، به خرج نمی‌دهند و همین که تعریف «غیر» را از زبان آنها می‌خوانید باطل و نابرجح بودن آن به ذهنتان تداعی می‌شود. مایلم بگویم که امروزه یکی از معیارهای تجربی من برای یک انسان دمکرات این است که آیا نظر مخالفانش را همان‌گونه که خود آنها بیان می‌کنند بیان می‌کند یا غیر. کاربرد این معیار در مورد ارزیابی‌های مورد گفتگو متأسفانه به نتیجه مثبتی نمی‌رسد. دعوت من از همه باورمندان به گروه‌بندی‌ها این است که «بگویند کدام حقیقت را نزد «غیر» جستجو می‌کنید».

و اما در مورد ارزیابی‌های مورد اشاره‌تان از کنگره، به نظر من این ارزیابی‌ها غالباً تلقی‌ای را از کنگره منعکس می‌کنند که در صحبت‌های قبلی‌ام مورد نقد قرار دادم. یعنی این تلقی که کنگره پایان تام و تمام یک دوره و آغاز تماماً تازه دیگری در حیات سازمان است. به علاوه بحران به لحاظ ساختار شناختی به تعادل و وضع بی‌ثباتی در مناسبات اجزاء یک هستی، معمولاً اجتماعی، گفته می‌شود که عبور از آن مستلزم تغییری کیفی در آن هستی است و هستی موردنظر در وضع بحرانی ناقص راه حلی در درون خود برای ثبات به همان وضع بی‌ثبات است. حال آن که ارزیابی‌هایی که کنگره هفتم را کنگره بحران، از جمله بحران هویت، خوانده‌اند

را دخل ممکن و مفید را در خود کنگره هفتم جست و در متن همان مناسبات اجزاء، یعنی در بحث حاضر مناسبات بین گرایش‌های موجود در سازمان، یافته‌اند. پس دیگر چه لزومی دارد که چنین وضعی را بحران بنامیم و اگر هم چنین نامگذاری‌ای ممکن باشد، چرا آن را یک بحران زایش ندانیم؟

● بیش از ۳۰ درصد اعضای شورای مرکزی برای نخستین بار به عضویت رهبری سازمان انتخاب شده‌اند، اما در جمع اعضای شورا سهم زنان همچنان ناچیز است. آیا تفکر و عمل مردسالارانه مانع از حضور زنان در رهبری می‌شود؟ آیا چنین وضعی برای سازمان که در دفاع از برابر حقوقی زن و مرد همیشه نقش پیشرو داشته زنده خطر نیست؟

○ امروزه چنین وضعی برای هر سازمانی، یعنی اعم از آن که آن سازمان مدافع برابر حقوقی زن و مرد باشد یا خیر، یک زنگ خطر است. سازمان این خطر را پیشتر از این حس و بیان کرده است. اطلاع دارید که کنگره ششم تصمیمی اتخاذ کرد که به موجب آن نسبت زنان در ارگان‌های سازمان با نسبت آنان در کل سازمان باید کمابیش برابری می‌داشت. این تصمیم البته تغییری را در وضع ایجاد نکرد و حتی تا حدودی، خاصه در بین بعضی از رفقای زن، ایجاد مقاومت کرد؛ با این توضیح که این رفقا تصمیم مذکور را به ارفاق تعبیر می‌کردند و تصریح می‌کردند که حضور زنان در این یا آن ارگان باید بر پایه توانایی‌های آنان باشد و نه ارفاق به آنان.

در کنگره هفتم آن تصمیم لغو شد و تصمیم دیگری اخذ شد. امیدوارم این تصمیم جدید مبنایی برای برخورد ارگان‌ها به دشواری پایه‌ای‌تری باشد، یعنی محدودیت تعداد زنان به طور کلی در سازمان، برخورد به این دشواری مستلزم اتخاذ سیاست فعالی است برای جلب زنان به سازمان و حضور آنان در ارگان‌های رهبری؛ با این حال این تصور که یک سیاست حتی بسیار فعال، اجازه بدید بگویم زنانه، هم بتواند در خارج کشور به سرعت تغییری در وضع ایجاد کند واقعی نیست. من فکر می‌کنم که سازمان ما نیز از فرهنگ عمومی مردسالار متأثر است اما تحویل و تقلیل محدودیت‌هایی که بر سر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زنان، چه در جامعه ما و چه در خارج کشور، وجود دارد به تفکر و تحمل مردسالار در سازمان فقط ساده کردن مسأله است.

● از جمع اعضای منتخب شورای مرکزی پیشین رفقا بهزاد کریمی، فرخ تکهدار و مجید عبدالرحیم‌پور، که هر سه از چهره‌های صاحب‌نام جنبش چپ و دمکرات کشور می‌باشند، در شورای فعلی غایب‌اند. آیا این غیبت موثر است؟

○ این درست است که رفقای که اسم بردید و البته رفقای، به قول شما صاحب نام دیگری هم در شورای مرکزی منتخب کنگره هفتم حضور ندارند؛ اما این غیبت در شورا مطلقاً به معنای غیبت آنان چه در فعالیت‌های سازمان و چه در جنبش چپ و دمکرات نیست. این را تجربه هفت

کنگره ما روشن کرده است. هیچ‌یک از این رفقا در حیات ۱۲ ساله اخیر سازمان در همه شوراهای منتخب کنگره‌ها حضور نداشته است، اما فکر نمی‌کنم حضور مستمرشان چه در فعالیت‌های درونی سازمان و چه در بیرون از آن در این مدت مورد تردید باشد. هم اکنون هم جز این نیست. رفیق بهزاد در کمیسیون ۹ نفره، که در مورد آن به کفایت صحبت کردیم و اهمیتش روشن است، مسئولیت تحریر سند را بعهده دارد و می‌توانم به شما اطلاع دهم که علاقمندی‌اش را برای پذیرش مسئولیت‌های دیگر نیز ابراز کرده است. در همین فاصله از رفیق فرخ مقاله جالبی خواندم و قطعاً کار او به این محدود نخواهد ماند. این نکات در مورد رفیق مجید و سایرین هم صادق است. ضمناً به خاطر دارید که رفیق مجید در کنگره ششم، وقتی به اصرار تعدادی از اعضای کنگره کاندیدا شد، تصریح کرد که «این آخرین بار خواهد بود»، بر لزوم حضور بیشتر افراد جدید در ارگان‌های مرکزی تأکید کرد.

بگذارید کلی‌تر بگویم: خوشبختانه در سازمان ما چنین است که طریقی تأثیر اعضای سازمان بر تصمیمات و حرکت آن مطلقاً وابسته به حضورشان در ارگان‌ها نیست. گزارش‌دهی تفصیلی و مرتب ارگان‌های بالا و حضور نماینده‌ای از تشکیلات هر کشور به عنوان عضو مشاور شورا این امکان را فراهم آورده‌اند که اعضای سازمان بتوانند بر دستور جلسات شورا، چه در تعیین موضوعات آن و چه در تدارک آنها، و به این ترتیب در تصمیمات شورا مؤثر افتند. نمی‌خواهم بگویم که عضویت در ارگان مرکزی سازمان با حق رای موجب امکان خاصی برای تأثیرگذاری بر تصمیمات آن نمی‌شود، بلکه می‌خواهم تصریح کنم که طریقی تأثیرگذاری محدود و مشروط به عضویت در ارگان نیست.

بد نیست نکته دیگری را هم عنوان کنم: یک سوم اعضای شورای هفتم برای اولین بار است که به عضویت شورا در می‌آیند. این تعداد اگر چه در مقایسه با شورای قبلی، غیر از شورای نخست که حاصل وضع بسیار ویژه‌ای بود، بالاترین نسبت است اما به خودی خود چیز جدیدی نیست. در شوراهای دوم تا هفتم این نسبت بین ۱/۵ تا ۱/۳ تغییر می‌کرده است. این کیفیت نه تنها نباید موجب نگرانی باشد بلکه باید از آن استقبال کرد. در شرایطی که عموم سازمان‌هایی که به خارج کشور رانده شده‌اند با مسأله جذب فوق‌العاده محدود نیروهای جدید یا حتی عدم جذب و ریزش نیرو مواجهند و هدایت سازمان‌ها مبتنی بر کار کادرهای حرفه‌ای نیست و بنابراین باید توزیع شود، چنین کیفیتی امکان نسبی بازتولید رهبری و توزیع امر هدایتی سازمان را فراهم می‌آورد و در سازمان ما فراهم آورده است.

● دوستداران سازمان با مطالعه اسناد ارائه شده به کنگره با گرایش‌های مهم در سازمان آشنا هستند اما رابطه این گروه‌بندی‌ها، انگیزه نزدیکی و دوری آنان ناروشن

است. آیا بهتر نیست که در جهت رسمیت‌بخشیدن به ائتلاف‌ها و ضوابط آن اقدام شود؟

○ فکر می‌کنم در خلال پاسخ‌های قبلی به این سؤال پاسخ داده باشم. اگر درست فهمیده باشم منظور تان از ائتلاف تنها ائتلافی برنامه‌ای نیست، زیرا چنین ائتلافی در سازمان ناشناخته نیست و ضابطه اصلی آن هم همان برنامه است. اما رسمیت‌بخشیدن به ائتلافی سدی - گروهی مستلزم رسمیت‌بخشیدن به مؤلفین است و مؤلفین هم علی‌القاعده در قالب فراکسیون‌ها ابراز وجود می‌کنند. پیشتر گفتم در طرح اساسنامه پیشنهادی به کنگره صحبتی به فراکسیون‌ها و حقوق‌شان اختصاص یافته است و تا آنجا که اطلاع دارم چه در بحث‌های پیش کنگره بر سر طرح اساسنامه و چه در خود کنگره پیشنهادی در مخالفت با این مبحث ارائه نشده است. پس مضموناً می‌توان گفت: «فراکسیون‌ها در سازمان مجازند و حقوق‌شان و مناسبات‌شان با یکدیگر و با رهبری تعریف شده است». اما این اعلام چیزی را حل نمی‌کند. نه در روشن کردن جهاتی که شما به آن اشاره کردید و نه در بسط امکانات سازمان برای هدایت آن.

مسأله، یا بهتر است بگویم وضع، از این قرار است که گرایش‌های سیاسی در سازمان هنوز گرایش سیاسی‌ان و مبتنی بر تمایزات روشن نظری - برنامه‌ای قابل تعریف و از هم قابل تمایز نیستند، بنابراین سیال‌اند. حداقل به مراتب سیاسی‌تر از آن که بتوان ائتلاف مورد نظر را علاوه بر سند بر گروه هم استوار کرد. تصریح کنم که منظورم از سیاست فقط در تعلق به سند معین یا سیاست معین نیست، بلکه در احساس تعلق به گروه نیز هست. علاوه هدایت فراکسیونی و ائتلاف سندی - گروهی، به نظر من، نیازمند اولاً زهنگ و ثانیاً امکانات انسانی - سازمان‌دهی معین نزد فراکسیون‌ها نیز هست؛ که گرایش‌های سیاسی یک فراکسیون می‌سازد؛ فرهنگ معین و امکانات انسانی - سازمان‌دهی نیز ضرورند. با تصریح این که من نیز فاقد تجربه کار در یک سازمان فراکسیونی هستم، و بنابراین با احتیاط، می‌گویم که به نظر من عنصر مقدم فرهنگ فراکسیونی اشراق و احساس افراد و تعلق‌شان برای هدایت سازمان یا مشارکت در آن به نام و به مسئولیت فراکسیون متبوعه - در سازمان هنوز هیچ یک از این شرایط حاصل نشده است.

● از نظر برخی ناظران سیاسی و دوستداران سازمان، نیروی عهده سازمان صرف برخورد با مسائل درونی آن می‌شود و رهبری ما به ایده‌هایی که در سطح جنبش برای پیشرفت مبارزه و برون رفت کشور از وضع کنونی ارائه می‌شوند، چندان توجهی ندارد. آیا ما بیش از اندازه با خود درگیریم؟

○ وجود گرایش‌های مختلف سیاسی در درون سازمان نه واقعیت و مسأله امروز بلکه واقعیتی دیرین در سازمان ماست؛ اما به گواهی فعالیت دوره‌های گذشته سازمان و سطح آن، این مطلقاً یک ادعا نیست اگر بگویم علیرغم این واقعیت سازمان توانسته است حضور مقبولی در سیاست داشته باشد. همین دوره گذشته مثلاً دوره بسیار حساسی در مناسبات بین گرایش‌های درون سازمانی بود. این حساسیت از جمله در جریان انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۸۰ بروز یافت. با این حال

پایان راه پ.ک.ک.

نقطه عطفی در مبارزات کردها؟

ادامه از صفحه ۹

امری است واقع بینانه. کنگره آزادی و دمکراسی کردستان تلاش برای کسب قدرت سیاسی را وظیفه احزاب و تشکلهای دمکراتیکی می‌داند که در چارچوب کشورهای که کردها در آن زندگی می‌کنند، مبارزه خود را برای بسط دمکراسی و کسب حقوق دمکراتیک و سیاسی کردها به پیش می‌برند و یا جریاناتی که برای پیشبرد این امر از طرف نیروهای دمکرات و آزادخواه در این کشورها تشکیل خواهند شد. به گفته ناظران سیاسی اتخاذ این سیاست راه را برای ایفای نقش جدی‌تری برای حزب دمکراسی مردم (HADEP) می‌گشاید. هادپ تنها حزب قانونی کردها در ترکیه از حمایت گسترده‌ای در مناطق کردستان برخوردار است و در آخرین انتخابات شهرداریها در ۲۵ شهر و قصبه کردستان و منجمله شهرهای مهمی همچون دیاربکر، وان، آغری و باتمان پیروز شد. این حزب از حمایت جامعه اروپا مخصوصا احزاب سوسیال دمکرات برخوردار است. به گفته مسئولان کنگره آزادی و دمکراسی کردستان، آنها همچنین از شکل‌گیری اتحاد عمل‌های گسترده بین نیروهای دمکراتیک کرد و جریانات و تشکلهای دمکرات و آزادخواه کشورهای که کردها در آن زندگی می‌کنند، حصول مبارزه برای تعمیق پیرویه دمکراتیزاسیون و اصلاح ساختار سیاسی نظام‌های موجود و برای آنچه آنان «اتحاد داوطلبانه و برابری حقوق ملل ساکن این کشورها» می‌نامند، حمایت خواهند کرد. بدین ترتیب آنها به جای هدف قراردادن سرنگونی نظامها و برداشتن مرزهای موجود، برای دمکراتیزه کردن و اصلاح این رژیم‌ها و تامین حقوق کردها در چارچوب مرزهای کشورهای مذکور مبارزه خواهند کرد. در این راستا هدف استراتژی کنگره آزادی و دمکراسی کردستان ایجاد فدراسیون دمکراتیک کشورهای خاورمیانه می‌باشد، که در آن کردها هم بعنوان عضوی برابر حقوق این اتحاد دمکراتیک، از همه حقوق دمکراتیک و سیاسی خود برخوردار خواهند بود. کادک با این وصف معتقد است که راه حل مسئله کردها در هرکدام از کشورهای موجود با توجه به شرایط خاص این کشورها متفاوت می‌باشد و اتخاذ سیاست واحدی برای حل مسئله کردها برای همه بخش‌های کردستان را نادرست و طبق مصوبات کنگره این حزب، میهن دوستان و نیروهای دمکراتیک هر کدام از بخش‌های کردستان با توجه به شرایط خاص این کشورها، راه‌حل‌های مناسب را خواهند گزید.

البته انتظار می‌رود این سیاست رسمی هادپ مبتنی بر حمایت از مبارزات دمکراتیک کردهای بخش‌های مختلف کردستان حساسیت برانگیز هم باشد و از طرف بعضی از نیروهای سنتی کردستان بعنوان «دخالت در امور داخلی» کردها در دیگر کشورهای تلقی شود. این شاید در آغاز زندگی سیاسی کادک به سادی روابط بین این تشکل و بعضی از احزاب سنتی کرد که گرایشات محافظه کارانه دارند و به آسانی حضور جریانات و تشکلهای جدید دیگر را بر نمی‌تابند، بیانجامد. در این رابطه رهبران کادک که تعدادی از کردهای بخش‌های دیگر کردستان نیز در میان آنان دیده می‌شوند در پاسخ به کسانی که می‌گویند، نیاز به تشکیل احزاب جدیدی نیست می‌گویند «کردها باید به قواعد بازی دمکراتیک تن بدهند و اگر تشکلهای جدید نتوانند توجه و حمایت کردها را به سوی برنامه و سیاست‌های خود جلب کنند، خودبخود از صحنه سیاسی خارج خواهند شد ولی کثرت احزاب و تشکلهای سیاسی و دمکراتیک بستر لازم را برای کردستان آزاد و دمکراتیک فراهم خواهد آورد».

هادپ به جای توسل به ناسیونالیسم قومی، حل دمکراتیک و سیاسی مسئله کردها را اساس قرار می‌دهد و به این ترتیب برای همبستگی بیشتر ملت‌های منطقه و زندگی صلح آمیز و برادرانه خلق‌ها بر اساس موازین دمکراتیک و حقوق برابر مبارزه می‌کند. لازم به یادآوری مبارزین ترک، آشوری و از دیگر ملیت‌ها در صفوف این حزب و حتی در سطوح رهبری آن مبارزه می‌کنند. دران کاندلکان عضو شورای ۱۱ نفره رهبری پ.ک.ک. از جمله مبارزین ترکی می‌باشد که سال‌هاست در رهبری این حزب حضور دارد.

سرنوشت نیروهای صلح پ.ک.ک.
ناقلمانی مدنی و اعتراضات گسترده عمومی (سرهلدان) همراه با فعالیت‌های دیپلماتیک، فرهنگی و هنری شیوه‌های اصلی مبارزاتی هادپ خواهند بود. نیروهای مسلح

مشکل در واحدهای دفاع خلق به گفته مسئولان هادپ در شرایط کنونی ضامن صلح هستند و در اوضاع بحرانی کنونی که هنوز دولت ترکیه از سیاست اسحاء آنها دست برنداشته هرگونه خلع سلاح به معنی خودکشی سیاسی می‌باشد، ولی هم‌زمان تاکید می‌کند که تنها در صورت حمله به آنها و تنها به منظور دفاع از خود خواهند جنگید. لغو قانون اعدام، فراهم نمودن شرایط قانونی برای امکان فعالیت سیاسی آزادانه نیروهای هادپ، اعلام عفو عمومی برای کلیه مخالفین، برداشتن موانع و محدودیت‌های قانونی در بکارگیری و استفاده از زبان کردی در امر آموزش و پرورش و پخش رادیو تلویزیونی از جمله حداقلی شروطی هستند که هادپ پیش پای مقامات ترکیه می‌گذارد تا با قبول آن از جانب دولت، زمینه برای اینکه نیروهای مسلح خود را منحل نماید فراهم گردد و نیروهای آن برای مشارکت آزادانه در زندگی سیاسی به ترکیه بازگردند. مسئولان کنگره آزادی و دمکراسی کردستان بر این امر واقفند که تحقق این شروط نیاز به زمان دارد، اما با وجود این آنها امیدوارند که در کوتاهترین مدت زمانی بتوانند در بنیادینان آنچه آنان «جمهوری دمکراتیک» می‌نامند، شرکت نمایند. چرا که رهبران هادپ امیدوارند با گسترش مبارزات دمکراتیک و همه‌گیر شدن آن از یک سو و فشارهای اتحادیه اروپا و نیاز دولت ترکیه به بازبینی و نوسازی سیاسی، این کشور را وادار به انجام رفرم‌های گسترده‌تری نماید. هدف عمده دیگر از تغییر برنامه و استراتژی پ.ک.ک.، و پایه‌گذاری تشکل جدید از جانب آنان می‌تواند، دادن اطمینان به مسئولان حکومت ترکیه باشد که مبارزه آنان حاکمیت ملی ترکیه را به خطر نخواهد انداخت، تاثیرهای به نسبت لبرال‌تر و اصلاح طلب بتوانند با خیالی آسوده‌تر اصلاحات مورد نظر خود و اتحادیه اروپا را به پیش ببرند. نیروهای راست افراطی ترک هرگونه تحول و اصلاح ساختار سیاسی قدرت در ترکیه را سرآغاز تجزیه و فروپاشی این کشور می‌دانند و شیدیدا با آن به مخالفت می‌پردازند و این جریانات راست، هم در بدنه حکومت و همچنین در میان اقلیت مختلف مردم، از حمایت قابل ملاحظه‌ای برخوردارند.

HADEP بدیل اسلام سیاسی در منطقه؟
کنگره آزادی و دمکراسی کردستان برخلاف پ.ک.ک. خود را یک حزب ایدئولوژیک و متعلق به یک طبقه خاص نمی‌داند. طبق برنامه هادپ این تشکل جدید به همه اقلیت اجتماعی، گروه‌های قومی، مذهبی و نیروهای متعلق داره که خواهان برقراری نظامی دمکراتیک، تکثرگرا، و سکولار هستند. نظامی که همه گروه‌های نامبرده در آن از حقوق مساوی برخوردار باشند.

نکته قابل توجه دیگر در رابطه با کنگره آزادی و دمکراسی کردستان، شرکت فعالانه و گسترده زنان در همه سطوح و ارگانهای این حزب می‌باشد. بطوریکه از ۵۱ عضو انتخاب شده برای شورای عالی کنگره مذکور ۲۱ نفرشان زن می‌باشند، و پیش‌بینی می‌شود در کنگره آتی، این تعداد به پنجاه درصد کل اعضای رهبری برسد. شرکت فعالانه زنان در مبارزات کردستان و حضور چشمگیر آنان در ارگانهای رهبری آن با توجه به رشد گرایشات شیدیدا محافظه کارانه و مذهبی در کل خاورمیانه و خصلت ضد زن این گرایشات اهمیت خاصی برخوردار است. بسیاری از صاحب‌نظران، جنبش تحت رهبری پ.ک.ک. را قسعه سکولاریزم و آزادی زنان در کل منطقه می‌دانند. بی‌جهت نیست که نیروهای حامی این جنبش سال‌ها هدف ترورهای خیابانی نیروهای حزب‌الله ترکیه، البته با حمایت نیروهای امنیتی بودند، که طی آن نزدیک به پنج‌هزار نفر از روشنفکران و مردم عادی در سال‌های ۹۲ - ۹۶ میلادی قربانی این ترورها و حملات شدند. با وجود اینکه دولت ترکیه در مقیاس سراسری محدودیت‌هایی را برای نیروهای اسلام سیاسی بجا می‌آورد، لکن در ۲۰ سال اخیر همه امکانات دولتی را در مناطق کردنشین در اختیار انجمن‌ها و احزاب مذهبی گذاشت و آنها را تقویت نمود تا با کمک به رشد اسلام سیاسی در کردستان از رشد جنبش ملی - دمکراتیک کردها جلوگیری کنند. بی‌جهت نیست که در انتخابات شهرداریها در کردستان نیروهای دولتی برخلاف سایر نقاط کشور همه امکانات خود را برای تبلیغ کاندیداهای حزب اسلامگرای فضیلت بکار بردند. با وجود این کاندیداهای مورد حمایت هادپ در اکثر شهرهای کردستان آرای چشمگیری بدست آوردند و ترورها و جو

پیکرهای کوچک کار خارج از چتر حمایتی قوانین

ادامه از صفحه ۷

چنانکه بر اساس گزارش یونیسف، ۸۰ درصد کودکان خبیابانی در تهران از خانواده‌های مهاجرند که ۴۴ درصد این مهاجرین خانواده‌های غیرافغانی هستند. گذری کوتاه در شهر نشان می‌دهد، درصد بالایی از کارگران روزمزد، سر چهارراه‌ها به ویژه کارگران ساختمانی از شهروندان شهرستانی و روستایی هستند که در میان آنها کارگران نوجوان به خوبی نمایانند.

البته جدا از فقر، علت کار کودکان مهاجر را باید در بیرون‌افتادن خانواده‌های مهاجر از هنجارهای زیستی - فرهنگی آنها جستجو کرد. در یک زندگی روستایی، همه اعضای خانواده از جمله کودکان و نوجوانان در کار خانواده سهم هستند که این در واقع روند آهسته کارآموزی کودک و انتقال تجربه از والدین به کار خانواده مشارکت دارد اما دچار مشکلی نخواهد شد. با مهاجرت به شهر، خانواده هنوز در بستر چنین فرهنگی می‌اندیشد؛ در حالی که در عمل از بستر «بهنجار» پیشین بیرون افتاده و علل مالی - مادی (چون فقر) نیز به او اجازه نمی‌دهد به درستی و به آرامی تغییر فاز داده به روند بهنجار اقتصادی - مالی شهر پیوسته و کودکان همچنان در بستر کودکی (کارآموزی) در یافت تجارب) بمانند. در نتیجه خانواده که دچار فقر هنجاری اقتصادی - مالی شده، با انتقال هنجارهای پیشین فرهنگی در رابطه با فعالیت کودکان در عرصه عملی کارکردن نه تنها آن را دچار ساهنجاری می‌کند، بلکه فقر هنجاری خود و کودکانش را نیز گسترش و

استناد به قانون یا تکیه به تصویب یک اساسنامه به لحاظ ساختاری و محتوایی اصولی شکل دهند و با مبارزات مستقیم و اصولی در راه‌اندازی که در اساسنامه آمده است، ضمن کسب مطالبات خویش در تقویت پایه‌های آن بکوشند و در یک فرآیند باتوجه به ارگذاری در سطح کلان در مجالس قانون‌گذاری کمبودها و اشکالات شکلی و محتوایی، به اصلاح قوانین و از جمله مواد مربوط به فعالیت اتحادیه‌های همت گمارند.

یک مثال عینی می‌تواند گره ذهنی کسانی را که به دنبال پاسخ هستند، سنت نماید. می‌دانیم که پس از انقلاب بنایه ویژگی‌های خاص فرهنگی مسلط، تلاش در نوعی شاه‌زدانی و غرب‌زدانی از فرینگ مردم صورت پذیرفت که پاره‌ای از آنان موقتاً پذیرفته شد، مثلا به جای «پرسپولیس» کلمه «پیروزی» را بر باشگاه مربوطه نهادند که موقتا مقبول واقع شد، اما همیشه از جانب هواداران کلمه «پرسپولیس» به کار رفت تا آنجا که «پیروزی» در داخل پراتنز و «پرسپولیس» مقدم بر آن نوشته شد.

شدید سرکوب و حمایت نیروهای دولتی از شبکه ترور اسلامگرا، بیان نتوانست جامعه کردستان را تسلیم کند. در مقابل این فشارها، همه نهادها سیاسی، دمکراتیک و مدنی در مناطق کردنشین نهادهای فراگیری تحت عنوان پلاتفرم‌های دمکراسی بوجود آوردند. حزب هادپ ستون اصلی آن را تشکیل می‌دهد بعنوان سخنگویان مردم منطقه اعتبار ملی و بین‌المللی کسب کرده‌اند و از طرف بسیاری از کشورهای و نهادهای بین‌المللی و بالاخص اروپایی بطور رسمی مورد پذیرش قرار می‌گیرند.

بی‌شک کنگره آزادی و دمکراسی کردستان نقطه عطفی خواهد بود در مبارزات کردها در همه بخش‌های کردستان. کردهای ساکن ایران هم از این تاثیرپذیری بی‌نصیب نخواهند ماند، چرا که در دوران جهانی شدن، همه کشورهای جهان از هر لحاظ بشدت از هم تاثیرپذیر شده‌اند، چه رسد به کشورهای همسایه و مخصوصا ملت کرد که برخلاف خواست خود بر بخشهای مختلفی تقسیم شده و احساس هم‌ریشی زیادی با هم دارند و شاید کنگره آزادی و دمکراسی کردستان در نوع خود اولین جریانی است که در آن کردهای همه کشورها فعالانه شرکت دارند و خود را موظف به حمایت از مبارزه کردها در همه کشورهای می‌داند که کردها در آن زندگی می‌کنند.

- ژرفا می‌دهد. چنین است که بر خلاف زندگی پیشین که کودک با کارکردن، درس زندگی آموخته، رشد می‌یابد. در شهر کارکردن، کودک را از رشد بازداشته و می‌دارد تا ناگهانی و یکباره بزرگ شود.
- پانوش‌ها:
۱- همشهری - ۸۰/۴/۷
۲- صبح امروز - ۷۸/۶/۱۵
۳- ایران - ۷۷/۹/۵
۴- همان منبع
۵- همشهری - ۸۰/۲/۲۵
۶- دوران امروز - ۷۹/۸/۲۵
۷- آتیه - ۷۹/۷/۱۲
۸- بهار - ۷۹/۳/۱۸
۹- توروز - ۸۰/۸/۳۰
۱۰- انتخاب - ۷۸/۱۲/۱۶
۱۱- دوران امروز - ۷۹/۹/۶
۱۲- انتخاب - ۷۸/۱۲/۱۶
۱۳- بهار - ۷۹/۲/۹
۱۴- رسالت - ۸۰/۸/۲۰
۱۵- جام جم - ۷۹/۲/۱۰
۱۶- ایران - ۷۷/۹/۵
۱۷- همان منبع
۱۸- به نقل از کتاب: شرایط کار و زندگی کارگران نساجی در ایران - مهدی کیهان - انتشارات ابوریحان - صفحه ۱۲
۱۹- نوروز - ۸۰/۸/۳۰
۲۰- بهار - ۷۹/۵/۴
۲۱- ایران جوان - ۷۹/۲/۱۵
۲۲- رسالت - ۸۰/۸/۲۰

آیا «انجمن صنفی» همان «سندیکا» است؟

ادامه از صفحه ۵

پاردهای دیگر مقبول افتاد. مثلا باشگاه «تاج» به «استقلال» تغییر یافت و چون «تاج» دیگر واقعیتی پیرونی در زندگی مردم نداشت و مردم آن را بر زمین کوبیده بودند، کلمه «استقلال» به جای آن نشست و هیچ «استقلالی» دیگر «تاجی» نیست؛ اما پاردهای تغییرات هرگز مقبول نیفتاد. مثلا به جای کلمه شاهنامه هیچ‌گاه چیز دیگری نتوانست قرار گیرد. اولاً چون نام بزرگ‌ترین اثر حماسی و یکی از افتخارات ادبیات ملی ایران است و دوم این‌که در بدو آفرینش این اثر تاریخی خود حکیم فردوسی تغییر مناسب را داده و به جای کلمه خدای نامه که در گذشته مورد استفاده واقع می‌شد کلمه شاهنامه را بر این اثر جاودان نهاد. هم‌چون تلاشی که در تغییر نام کارگر به کارپذیر می‌شد!

از مثال‌های فوق در مورد اتحادیه‌های کارگری مورد اول پذیرفتنی تر است. اگر باتوجه به آن چه گفته شد، بخواهیم عمل کنیم، به قولی باید بنویسیم: «انجمن صنفی» و بخوانیم «سندیکا». و با اراده‌ای مصمم تر از همیشه بگویم: پیش به سوی تشکیل سندیکاهای مستقل کارگری. □

برآمدی دیگر

ادامه از صفحه ۸

قانون اساسی ولی فقیه تصمیم‌گیرنده نهائی پیرامون سیاست‌های کلان کشور به شمار می‌آید. قانون اساسی و اصول مندرج در آن نه تنها تأمین‌کننده منافع و نیازهای عمومی اقلیت اجتماعی جامعه ما نیست بلکه خود به منابعی جدی در مسیر رشد، توسعه و حقوق ملت تبدیل شده است و ایمن در حالی است که نمداد اصلاح‌طلبان دولتی تغییر قانون اساسی را خیانت به ملت اعلام می‌کند.

وجود همین موانع گویای این موضوع است که در ساختار سیاسی و حقوقی نظام جمهوری اسلامی هیچ مکانیسمی در جهت تحقق مطالبات و خواست‌های مردم تعبیه نشده است و تجربه چندساله نیز بیپرده‌گی این تلاش را به اثبات رسانده است.

مادامی که قانون اساسی دست ولی فقیه و نهادهای غیرانتخابی را برای کوبیدن بر سر ملت باز نگذارد و نمایندگان طبقات و اقشار مختلف اجتماعی را از مشارکت آزادانه در سرنوشتشان محروم سازد، به جم می‌توان گفت که هیچ تغییر و گشایشی در این کشور به وقوع نخواهد پیوست.

بن‌بست برنامه‌های اصلاح‌طلبان دولتی به منزله شکست قطعی سیاست‌های آنان است و

آسیای مرکزی:

از «دیکتاتوری»

پرولتاریا

تا «دیکتاتوری»

دیکتاتورها

ادامه از صفحه ۱۲

نیز شهر و روستا بر آن تاثیرگذارند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی نخست رحمان نی‌اف که از سال ۱۹۷۳ تا ۸۵ در راس قدرت بود و توسط گارباچف کنار گذاشته شده بود در انتخابات ریاست جمهوری قدرت را دوباره بدست گرفت. انتخاب نی‌اف که برخاسته از خجند (لنین آباد سابق) بود باعث گردید بزودی اپوزیسیون در منطقه کوهستانی بدخشان (در جنوب) بر علیه او شکل بگیرد و در آوریل سال ۱۹۹۲ منطقه خودمختار اعلام شد. هرچند که امامعلی رحمانف آخر نوامبر همان سال قدرت را بدست گرفت و جنگ داخلی را پایان یافته اعلام کرد اما در عمل هیچ تغییری در اوضاع ایجاد نشد.

اپوزیسیون تاجیکستان «UTO» شامل حزب دمکراتیک «DTP»، حرکت ملی «رستاخیز» و جنبش اسلامی است که بر اپوزیسیون اعمال اثریته می‌کند. ساختار اپوزیسیون که سه عنصر «ملی‌گرایی»، «اسلام» و «دمکراسی» را در یک جبهه گرد آورده خود نشانگر آن است که هدف مبارزه آن نه «ایدئولوژیک» بلکه بیشتر کسب قدرت است.

از آنجائی که همه نیروهای اپوزیسیون در مذاکرات صلح شرکت نداشتند، قرارداد صلح که در ژوئن ۱۹۹۷ بین رحمانف و عبدالله نوری رهبر اسلامیت‌ها امضا شد نیز کمکی به آرامش کشور نکرد و هر از چندگاهی درگیری‌های مسلحانه و بی‌ثباتی تاجیکستان را فرا می‌گیرد.

نتیجه
آسیای میانه در نبود نهادهای مدنی، فرهنگ بسیار نازل جامعه مدنی و ضعف سنت دمکراسی از «دیکتاتوری پرولتاریا» به عصر «دیکتاتوری دیکتاتورها» بر تابت شد.

فروپاشی شوروی وضعیت پاراداکسی را بوجود آورد. این جمهوری‌ها اقتصاد متکی به خود نداشتند و این امر امکان مانور در «بازی بزرگ قرن» بر سر منابع نفتی را برای آمریکا و روسیه فراهم آورد. برای روسیه، «رفقای» سابق تضمین‌کننده شرکت‌اش در این بازی هستند. آمریکا با نشان دادن در باغ «دلارهای سبز» و پس از ۱۱ سپتامبر با حضور نظامی و تضمین ثبات در این جمهوری‌ها، سیاست دو جانبه‌ای را پیش می‌برد. یکی از ابزارهای این سیاست که دیر یا زود ما شاهد آن خواهیم بود جایگزینی رهبران جدید در آسیای میانه با هدف دورکردن نهائی این جمهوری‌ها از روسیه است.

در این شرایط منافع ملی مردم آسیای میانه دمکراتیزه شدن ساختارهای قدرت را اجتناب ناپذیر می‌سازد. در این کشورها مسائلفه سنت‌گیری بسوی دمکراسی دیده نمی‌شود. این امر نه ناشی از وضعیت عینی، بلکه تمایلات ذهنی دیکتاتوران و منافع قدرت لایه نازکی است. □

موقف‌های سیاسی این شکست امروزه در صحنه اجتماعی کشور به وضوح قابل رویت است. از همین رو وظایف بسیار دشواری در تعیین فرایندهای جنبش دمکراتیک در دستور کار فعالین سیاسی و اقلیت نخبگان جامعه ما قرار گرفته است و این نقش می‌بایست راه کارهای جدید سیاسی و اجتماعی را منطبق با شرایط امروز کشور مورد توجه جدی قرار دهند. از این پس آرایش جدید سیاسی و اجتماعی در متن جامعه ما می‌رود تا ترجمان واقعی خود را درون سیاست‌های مستقل (نیروی سوم) جستجو کند. چپ دمکرات ضمن برقرار ارتباط با این جنبش نوپا، وظیفه دارد که به تقویت و بازسازی مبانی تئوریک سیاسی و فرهنگی آن یاری رساند و از این به بعد توجه و تلاش خود را به پایگاه اجتماعی این جنبش ملی و مردمی معطوف نماید. تا در آینده با حمایت دیگر نیروهای آزادی‌خواه و وطن‌دوست موفق شوند با ارائه برنامه و سمت‌گیری دمکراتیک در یک گذار مسالمت‌جویانه، شکست سنگینی را به حکومت استبدادی و قرون و سطرانی جمهوری اسلامی تحمیل کنند و این نظام را در مقابل اراده آزاد مردم و مبانی و ارزش‌های حقوق بشر به زانو درآورند.

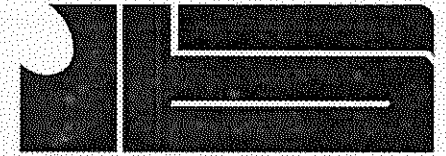
بدون توجه و دقت به اصول فوق هیچ رویکرد و افق روشنی در چشم‌انداز آتی برای استقرار دمکراسی و عدالت پیش روی ملت ایران گشوده نخواهد شد. □

تک فروشی: شش ماهه ۳ یورو، یک ساله ۶ یورو
بهای اشتراک: ۲/۲ یورو

Verleger: I.G.e.v

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

دارنده حساب: I.G.e.v
شماره حساب: 22 44 20 32
کد بانک: 37 05 01 98
نام بانک: Stadtparkasse Köln



چهارشنبه ۲۵ دیریهشت ۱۳۸۱ - ۱۲ می ۲۰۰۲ دوره سوم - شماره ۲۸
KAR - No. 280 Wednesday 14. May. 2002
G 21170 D

http://www.fadai.org
kar-aksaryat@gmx.de

آدرس کار در اینترنت:
آدرس پست الکترونیکی:

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام: Name:

نشانی: Address:

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا نبر)

به آدرس پست کنید!

آسیای مرکزی:

محمود صالحی

از «دیکتاتوری» پرولتاریا تا «دیکتاتوری» دیکتاتورها

مقدمه:

پس از فروپاشی اتحاد شوروی در آسیای مرکزی پنج جمهوری قزاقستان، ترکمنستان، قرقیزستان، ازبکستان و تاجیکستان وجود آمدند. از دیدگاه استراتژیک تامین انرژی برای آینده غرب و نحوه بهره‌برداری از منابع عظیم این جمهوری‌ها بخصوص ترکمنستان و قزاقستان در زمره زمین بازی بزرگ قرن محسوب می‌شوند. پس از ۱۱ سپتامبر فاکتور حضور نظامی نیز بر آن افزون شد. اکنون نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا در ازبکستان حضور دارند و تاجیکستان نیز به درخواست آمریکا مبنی بر استفاده از پایگاه‌های نظامی آن جواب مثبت داده است.

اکنون بیش از یک دهه از فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال پنج جمهوری با جمعیتی بیش از ۵۵ میلیون نفر می‌گذرد. هرچند در بررسی مشکلات و مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی باید بین آنان تمایز قائل شد، اما مخرج مشترک همه آنها هنوز هم «دیکتاتوری» است.

۱- ترکمنستان

ترکمنستان، ترکمن‌باشی!
ترکمن‌باشی، ترکمنستان!

پس اساس قانون اساسی مصوب ماه مه ۱۹۹۲ سیستم سیاسی ترکمنستان «جمهوری» است. شورای عالی خلقی ترکمنستان در ۲۷ اکتبر سال ۱۹۹۰ ژنرال صفرماد نیاوزف را بعنوان ریاست جمهوری انتخاب کرد. سه سال بعد، در اکتبر سال ۹۳ مجلس لقب «ترکمن‌باشی» (رهبر ترکمن) را به نیاوزف اعطا کرد و بالاخره مجلس بدون حتی یک رای مخالف در ۲۸ دسامبر سال ۹۹ نیاوزف را ریاست جمهور «مادام‌العمر» خواند. اکنون فرودگاه عشق آباد، میادین و خیابان‌های بسیاری از شهرهای ترکمنستان، بسیاری از کالاهای مصرفی مثل عطر و پاستا و دکا ترکمن‌باشی نام گرفته‌اند. شهر «کراسنودسک» نیز که در ساحل دریای خزر قرار دارد، به دستور رئیس جمهور یه ترکمن‌باشی تغییر نام یافته است.

سیستم پارلمانی در ترکمنستان از دو بخش «مجلس» و «مجلس مصلحت خلق» تشکیل شده است. «مجلس» ۵۰ نفر عضو دارد و برای مدت ۵ سال از سوی مردم انتخاب می‌شود. کاندیداها البته باید مورد تأیید رئیس جمهور باشند.

در مجلس مصلحت خلق رئیس جمهور، کابینه، نمایندگان مجلس و ۵۰ نفر عضو انتخابی حضور دارند. علاوه بر آن، این مجلس تعدادی اعضای انتصابی نیز دارد که از سوی رئیس جمهور منصوب می‌شوند. کابینه و دولت نه در مقابل مجلس، بلکه فقط در مقابل رئیس جمهور جوابگو هستند، عزل و نصب قضات از سوی



مجسمه زرین ژنرال صفرماد نیاوزف (ترکمن‌باشی) در یکی از میادین پایتخت ترکمنستان

رئیس جمهور صورت می‌گیرد، رئیس جمهور ریاست نیروهای مسلح، پلیس و سازمان امنیت را نیز بر عهده دارد.

حزب کمونیست ترکمنستان پس از وداع با کمونیسم و دیکتاتوری پرولتاریا به «حزب دمکرات ترکمنستان» (DPT) به دبیر اولی نیاز تغییر نام یافت. همه ۵۰ نماینده مجلس ترکمنستان از اعضای حزب دمکرات هستند.

کیش شخصیت در ترکمنستان یادآور کیش شخصیت دوران استالین و مانو است با این تفاوت که زیر سایه سنگین نیاوزف کادرهای سابق حزب کمونیست اکنون دیگر به عیان در پول و قدرت غلت می‌خورند. حقوق اولیه‌ای که در قانون اساسی ترکمنستان مورد نص صریح قرار گرفته‌اند در پراکتیک سیاسی بشدت پایمال می‌شوند، تشکیل هرگونه حزب سیاسی و اپوزیسیون در نطفه خفه می‌گردد. بر اساس گزارش سازمان عفو بین‌الملل شکنجه زندانیان سیاسی، تبعید، قتل‌های مشکوک، اردوگاه‌های کار و دادگاه‌های فرمایشی در دستور کار قرار دارند.

۲- کازاخستان

نظربایف، خان خانان!

کازاخستان تا آخرین روزهای «اتحاد جماهیر شوروی» در این اتحاد ماند تا اینکه بالاخره در روز ۱۶ دسامبر ۱۹۹۱ اعلام استقلال کرد. از دلایل عمده این «ماندن» تا لحظه آخر در اتحاد جماهیر شوروی، می‌توان یکی عنصر وابستگی اقتصادی به روسیه و مهمتر از همه ساختار جمعیتی این کشور را نام برد. تا سال ۱۹۸۹ تنها ۳۹/۷٪ جمعیت کازاخستان را قزاق‌ها تشکیل می‌دادند. ۳۷/۸٪ روس‌ها و بقیه شامل ازبکها، آلمانی‌تبارها و اوکرائینی هستند. در سال ۲۰۰۱ پس از مهاجرت وسیع روس‌ها اکنون قزاق‌ها ۴۶٪ جمعیت این

کشور را تشکیل می‌دهند. با این همه، هنوز هم ۳۵٪ از جمعیت کازاخستان روس هستند. سیستم سیاسی کازاخستان طبق قانون اساسی سال ۱۹۹۳ «دموکراسی مبتنی بر پارلمانتاریسم» بود. اگرچه رئیس جمهور، بالاترین مقام سیاسی محسوب می‌شد، اما در مقابل مجلس جوابگو بود. طبق قانون اساسی مجلس می‌توانست قانون وضع نماید بی آنکه الزاماً آنها را به امضا رئیس جمهور برساند و این قوانین ملزم به اجرا بودند.

در این تقسیم قدرت، دو طرف عملاً با همدیگر تکمیل می‌شدند. نظربایف، این «تکیمل شدن» را اما بلوک‌شدن قدرت می‌دانست و لذا در بهار سال ۱۹۹۵ مجلس و دولت را منحل اعلام کرد. در ماه آوریل همان سال طی فرآیندومی «با ۹۵٪ آراء» نظربایف دوران ریاست جمهوری‌اش را تا دسامبر سال ۲۰۰۰ تمدید کرد. در قانون اساسی جدید که در تابستان سال ۹۵ به تصویب رسید از قدرت مجلس کاسته شد و کازاخستان به «دموکراسی مبتنی بر ریاست جمهوری» تبدیل شد. بر این اساس رئیس جمهور رئیس سیاست داخلی و خارجی را تعیین می‌کند. او همچنین مسئولیت سه قوه را برعهده دارد و فرمانده کل قوا هم است. طبق قانون اساسی، کاراخستان دارای دو مجلس شورا و سنا است. مجلس شورا دارای ۷۷ عضو انتخابی می‌باشد که از میان آنها ۱۰ نفرشان عضو لیست وحدت ملی که از طرف رئیس جمهور تعیین شده بودند. ۷ نفر از اعضای مجلس سنا نیز توسط رئیس جمهور تعیین می‌شوند. علاوه بر آن، اعضای شورای قانون اساسی و رئیس دیوان عالی قضایی نیز انتصاب شده از طرف رئیس جمهور هستند.

حزب «بی‌دندان»! بر خلاف ترکمنستان در کازاخستان تشکیل احزاب «در بزرگترین حزب کازاخستان هنوز حزب کمونیست «KPK» با ۴۷ هزار نفر عضو می‌باشد که البته با سه نماینده مجلس از اهمیت آنچنانی برخوردار نیست. دیگر احزاب کازاخستان شامل «حزب شهروندان» با ۱۰ نماینده، «حزب اوتان» با ۲۵ نماینده، «حزب کشاورزان» با ۳ نماینده، «حزب خلق» ۱ نماینده و ۳۲ نماینده مستقل که البته نزدیکی‌هایی هم به رئیس جمهور دارند. رشوه‌خواری، فساد و نقض حقوق بشر در کازاخستان تا بدانجا است که نظربایف خود در آوریل سال ۲۰۰۱ در یک مصاحبه به آن اعتراف کرد. کازاخستان در دست خانواده نظربایف است. «داریگا» ۲۸

ساله دختر بزرگ رئیس جمهور صاحب بزرگترین کنسرن رسانه‌ای کشور است. همسر وی رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کازاخستان می‌باشد. دختر دوم وی همسر پسر رئیس جمهور قرقیزستان است. دختر سوم نظربایف همسر تیمور کولبایف رئیس صنایع دولتی نفت کازاخستان است.

نظربایف تا سال ۲۰۰۶ رئیس جمهور کازاخستان باقی می‌ماند. تصویب «مصونیت مادام‌العمر» از تعقیب قضایی نظربایف خود شهادتی دیگر از دوری این کشور از دموکراسی است.

۳- ازبکستان

اسلام کریموف:
امیر تیمور مدرن!

تاریخ ازبکستان تاریخ اسلام کریموف است. او سال ۱۹۸۹ دبیر اول حزب کمونیست شد و ۲۴ مارس ۱۹۹۰ از سوی هیئت رئیسه حزب کمونیست اتحاد شوروی به مقام ریاست جمهوری ازبکستان انتصاب یافت. او هم مثل روسای جمهور ترکمنستان و کازاخستان از طریق فرآیندومی در سال ۱۹۹۵ با «۹۹/۶٪ آراء» ریاست جمهوری خود را تا سال ۲۰۰۰ تمدید کرد و در فرآیندومی بعدی با «۹۱/۹٪ آراء» مجدداً در مقام خود ابقا شد. شرایط سیاسی ازبکستان را

تصامیم رئیس‌جمهور را تأیید می‌کنند. وضعیت احزاب در ازبکستان به ظاهر «پلورالیستی» است. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، حزب کمونیست ازبکستان به حزب دمکراتیک ازبکستان «VDP» به دبیر اولی اسلام کریموف تغییر نام یافت. در کنار آن حزب سوسیال دمکرات «عدالت» و حزب «ترقی‌جاتی» نیز وجود دارند. از سال ۱۹۹۱ تاکنون به هیچ‌نوع تظاهراتی اجازه قانونی داده نشده است.

ازبکستان یک حکومت پلیسی است که در آن آزادی بیان و مطبوعات وجود ندارد. در جواب منتقدین نسبت به نقض خشن حقوق بشر و رفتار غیر دمکراتیک، دولت سه دلیل «راه ازبکستان بسوی دموکراسی»، «مبارزه با تروریسم اسلامیست‌ها» و «خسطنه فروپاشی» را عنوان می‌کند. انفجار بسبب و عملیات مسلحانه «حرکت اسلامی ازبکستان» در فوریه سال ۱۹۹۹ البته بهانه مناسبی برای جلوگیری از فرا رسیدن بهار در تاشکند بود.

۴- قرقیزستان

جزیره دموکراسی
که زیر آب رفت

تحولات سیاسی در آغاز استقلال قرقیزستان با روح قانون اساسی گزارش سازمان Freedom House وضعیت حقوق بشر در قرقیزستان «مقاماً آزاد» ارزیابی شده است. بر اساس گزارش عفو بین‌الملل، مطبوعات در انتخابات سال ۲۰۰۰ تحت فشار قرار داشتند و فدراسیون هلپسینکی در گزارش سال گذشته از «بد» شدن وضعیت حقوق بشر در این کشور خبر می‌دهد.

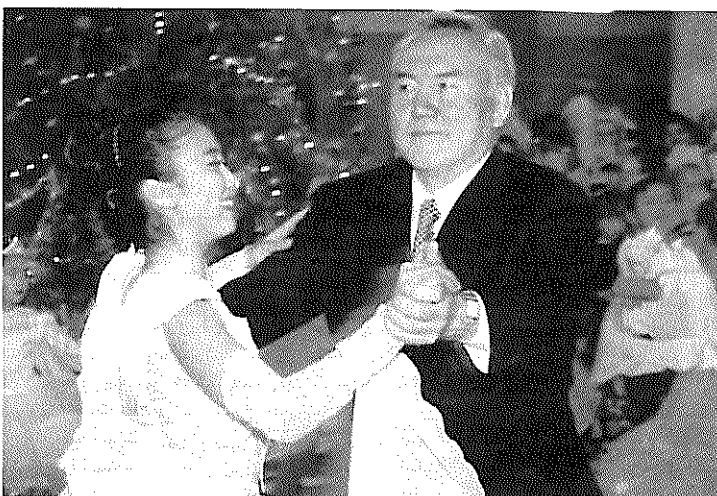
قرقیزستان هنوز پلورالیستی‌ترین کشور آسیای میانه است. تا سال ۱۹۹۷ در این کشور ۱۰۰۰ تشکل غیر دولتی و تا آخر سال ۱۹۹۹، ۲۵ حزب سیاسی در آن وجود داشتند. از زمانی که اسلامگراها در جنوب قرقیزستان ۵ روستا را تصرف کردند «شیخ اسلامیم» دولت این کشور را «عصبی» کرد.

۵- تاجیکستان

در لبه برتگاه
افغانستانیزه شدن!

در حالی که دوران انتقالی در ترکمنستان، قرقیزستان، ازبکستان و کازاخستان مسالمت‌آمیز طی شد و «ثبات داخلی» از مشخصه‌های آنان محسوب می‌شود، تاجیکستان نه تنها به لحاظ اقتصادی «گداخانه» اتحاد شوروی بود، بلکه از سال ۱۹۹۲ درگیر جنگ داخلی بوده که این کشور را تا لبه پرتگاه افغانستانیزه شدن پیش برده است.

تاجیکستان دارای پیچیده‌ترین ساختار قومی و جمعیتی است که نه تنها وابستگی‌های قومی و خونی، بلکه تفاوت‌های شمال و جنوب و ادامه در صفحه ۱۱



می‌توان اینگونه ترسیم کرد: کریموف در «همه جا حضور دارد» و اپوزیسیون یا ساختگی است و یا ممنوع است! کریموف تنها رئیس جمهور نیست، او «مرد قرن» و «قهرمان» ازبکستان است. قانون اساسی ازبکستان در ۸ دسامبر ۱۹۹۲ به تصویب رسید. این قانون، سیستم سیاسی کشور را جمهوری می‌داند که گرانیکاه آن در دست ریاست جمهور است. او حاکم ۱۴ ولایت را تعیین می‌کند، رئیس دولت است، فرمانده کل قوا می‌باشد، قضات دیوان عالی قضایی را منصوب می‌کند و قدرت انحلال مجلس را دارد. «مجلس عالی» ازبکستان ۲۵ نماینده دارد که فقط